خصائص الثقلین

ویژگی های قرآن و عترت

(مبارک)

جلد ۳

بسم الله الرحمن الرحیم

خصائص الثقلین (ویژگی های قرآن و عترت علیهم السلام)

نویسنده:

سید مجید نبوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خصایص الثقلین (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام) جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۳

عنوان و نام پدیدآور:خصائص الثقلین (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان حجت الاسلام حاج سید مجید نبوی و با تشکر از سید احمد سجادی و دیگر عزیزانی که ما را در این مجموعه یاری کردند.

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع : اهل بیت (ع) - قرآن

موضوع : مبارک

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

در ادامه ای مبحث ویژگیهای مشترک قرآن و اهلبیت علیهم السلام اینبار به موضوع مبارک اشاره می کنیم .

اما مخاطب ما نوع مردم عامی هستند از این رو بیشتر به بیان مصادیق در قالب داستان پرداخته ایم .

بر همه ی پیروان اهلبیت عصمت و طهارت ثابت است ، همانگونه که قرآن کریم مبارک و دارای برکت است وجود نازنین چهارده معصوم علیهم اسلام نیز مبارک هستند .

از شما دعوت میکنیم بحث را پیگیری بفرمایید :

ص: ۲

مبارک

لغت مبارک

صفت مبارك، مشتقّ از ريشه ی بَرَكت است. از اين ريشه مشتقّات متعدّدی در كلام عرب ديده می شود. دكتر محمد بیستونی(۱) در كتاب ارزشمند "لغت شناسی و مفاهيم قرآن كريم" (ص۱۲۷، ش۱۸۷) می نويسد:

بَرَكت: فايده ی ثابت. (البَرَكه: النَّماء و الزِّياده - لسان العرب).

قاموس (فيروزآبادی) بركت را نُمُو، زيادت، سعادت و بُرُوك را ثبوت معنی كرده و گويد:

«بارِك علی محمّدٍ وَ آلِ محمّدٍ صلی الله عليه و آله »

يعنی: شرف و كَرامَت آنها را هميشگی كن.

پس بركت به معنی ثبوت فايده است، در اثر نُمُوّ و رشد.

محلّ جمع شدن آب را "بِركَه" گويند، كه آب در آن ثابت است.

"تَبارَكَ اللهُ" از آن جهت گفته می شود كه فائده های ثابت در نعمتها و الطاف خدا و از جانب خداست، با بلندی مقام:

«تَبارَكَ اللهُ رَبُّ العالَمينَ»(۲)

يعنی: «پربركت و زَوال ناپذير است خداوند پروردگار جهانيان».

۱- رئيس هيئت مديره ی گروه مؤسسات قرآنی تفسير جوان

۲- اَعراف/۵۴

توضیحی پیرامون آیه ی کریمه

برکت و زوال ناپذیری خداوند، که با تعبیر «تَبارَکَ الله» در آیه ی فوق از آن یاد شده، در تمامی صفات الهی، قابل مشاهده است. مثلاً علم الهی برکت دارد، که از مصادیق برکت آن، وحی خدا به پیامبران و الهام به اوصیای ایشان علیهم السلام جهت هدایت مردمان جهان است.

قدرت خداوند برکت دارد، چنانکه آثار گسترده ی خلقت و آفرینش الهی در کرانه های جهان هستی، هر کدام، حاکی از قدرت خداوند در خلق و آفرینش موجودات شگفت و پر رمز و راز است و این پیچیدگی، خود، عِلاوه بر قدرت، حاکی از صفت علم و دانش بیکران الهی نیز می باشد.

برکت و فراوانیِ رحمت و مهربانی خدا بر بندگان و موجودات جهان هستی، در سرتاسر گیتی، نمود و تجلّی دارد. که این نیز، باز هم به نحوی، مربوط به همان علم و قدرت اوست.

و همینطور، سایر صفاتِ الهی، دارای برکت و فزونی بی حدّ و حصر و اِعجاب آور و شگفت انگیز هستند ... و در یک کلام باید گفت: برکت، لازمه ی ذات الهی و صفات اوست.

برخی معانی دیگر برکت

اشاره

سعادت، دعای دسته جمعی پس از ادای نماز، فُزُونی.(۱)

توضیح: معانی فوق برای کلمه ی برکت، جملگی در یک وجه معنوی، اشتراک دارند و آن این است که: در سعادت و خوشبختی، نوعی فزونیِ بخت و اقبال، مدّ نظر است؛ در دعای دسته جمعی نیز، نوعی فزونی و شورِ جمعی حاکم است. فزونی ثمرات و چیزهای دیگر نیز محتاج بیان نیست و کاملاً ملموس و مشهود است.

تعریف لُغَوی بَرَکت، مُبارَک، تبارَکَ

مرحوم ملا خلیل قزوینی (متوفّای ۱۰۸۹ق) در کتاب "صافی، در شرح کافی" در شرح حدیث "جنود عقل و جهل"، ذَیل کلمه "البَرَکه" می نویسد:

"«البَرَکه» حسن تدبیر در اصلاح چیزها و «مُبارَکه» مصدر باب مُفاعَله، فوق آنست و از آن مأخوذ است: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ»(۲) که به صیغه اسم زمان یا اسم مفعول همین باب (به معنی شب پر برکت یا مبارک) است و «تَبارُک» مصدر باب تَفاعُل، فوقِ هر

۱- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، فؤاد افرام بستانی، ترجمه: استاد رضا مهیار.

۲- (دخان/۳)

دو است (یعنی بسیار مبارک و بلندمرتبه بودن)، مثل: «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ»(۱) و مثل: «فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ»(۲)

و از جمله «بَرَکت» است، فعلی که باعث پایداری بهره مندی از مال باشد، مثل کسب آن از مَمَرّ حلال و خرج آن، بی اسراف (ولخرجی) و تقتیر (بُخل)".(۳)

چند نمونه از بکارگیری لفظ یا مفهوم «برکت» در احادیث

۱ – دمیدن در غذا برکت آن را می برد

در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«النَّفْخُ فِی الطَّعَامِ یَذْهَبُ بِالْبَرَکَهِ»

«دمیدن (فوت کردن) در غذا (برای سرد کردنش)، برکت آن را می برد».(۴)

توضیح: ممکن است تعبیر "بردن برکت غذا" به سبب این باشد که دمیدن بر غذا، موجب آلودگی آن به انواع میکروبها و باکتریهای موجود در دهان یا گلوی شخص دمنده و نیز آلوده شدن آن به دی اکسیدکربن (حاصل بازدم تنفس) است و این مسأله سبب می شود که برکت و نیروزایی آن غذا از بین برود یا کمتر شود. شاید هم علّتی معنوی در این نهی باشد.

۱- (مُلک/۱)

۲- (مؤمنون/۱۴)

۳- صافی در شرح کافی، ملاّ خلیل قزوینی، نشر دارالحدیث قم، ۱/۲۴۷.

۴- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی (ره)، باب۷، فصل۳، ص۱۴۶، نشر رضی- قم.

۲ – عدس، خوردنی مبارک

امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدران گرامی خود، فرمودند:

«بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ فِی مُصَلَّاهُ إِذْ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ التَّیِّهَان فَقَالَ لَهُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی لَأَجْلِسُ إِلَیْکَ کَثِیراً وَ أَسْمَعُ مِنْکَ کَثِیراً، فَمَا یُرِقُّ قَلْبِی وَ لَا تُسْرِعُ دَمْعَتِی! فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : یَا ابْنَ التَّیِّهَانِ، عَلَیْکَ بِالْعَدَسِ! وَ کُلْهُ؛ فَإِنَّهُ یُرِقُّ الْقَلْبَ وَ یُسْرِعُ الدَّمْعَهَ وَ یُذْهِبُ الْکِبْرِیَاءَ وَ هُوَ طَعَامُ الْأَبْرَارِ وَ قَدْ بَارَکَ فِیهِ سَبْعُونَ نَبِیّاً».

«یک روز در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جای نماز خود نشسته بود؛ عبداللَّه بن تَیِّهان آمد و گفت: یا رسولَ اللَّه! من بسیار خدمت شما می نشینم و به سخن شما بسیار گوش فرا می دهم، ولی رقّت قلب پیدا نمی کنم و اشکم نمی آید!

حضرت فرمود: عدس بخور که قلب را رقّت می بخشد و اشک را فرو می ریزد و هفتاد پیغمبر به آن تبرّک جسته اند و یا سبب برکت در آن (به جهت استعمال آن در طعام خود) شده اند».(۱)

۳ – برکت خرده های نان و غذای سفره

بُورِکَ فیکَ: این تعبیر برای دعا نیست و بلکه برای جواب ردّ به سؤال کننده است و به معنای "خدا بدهد؛ برو روزیت را از جای دیگر بخواه و مانند آن" می باشد.(۲)

۱- مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ترجمه میرباقری، ج ۱، ص۳۵۷.

۲- فرهنگ ابجدی.

البته، گاهی این تعبیر برای دعا نیز به کار رفته است؛ چنانکه در حدیث آمده است:

" وَ رَأَی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَبَا أَیُّوبَ الْأَنْصارِیَّ یَلْتَقِطُ نُثَارَهَ الْمَائِدَهِ؛ فَقَالَ صلی الله علیه و آله :

«بُورِکَ لَکَ وَ بُورِکَ عَلَیْکَ وَ بُورِکَ فِیکَ!»

فَقَالَ أَبُو أَیُّوبَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِغَیْرِی؟ قَالَ:

«نَعَمْ؛ مَنْ أَکَلَ مَا أَکَلْتَ فَلَهُ مَا قُلْتُ لَکَ ...»

پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوایّوب انصاری را دید که خرده های غذا را - که از سفره [بیرون] افتاده- جمع می کند، حضرت فرمود:

«زندگی تو پر برکت باد! (برای تو، بر تو و در (مال) تو، برکت باشد!)»

ابوایّوب گوید: عرضه داشتم: یا رسولَ اللَّه! این دعا برای دیگری هم هست؟

فرمود: «آری، آنچه را تو خوردی (از خُرده های غذا) هر کس بخورد، همین دعا برای او نیز می باشد».(۱)

۴ – برکت در زکات و صله ی رحم

در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است:

«یَا کُمَیْلُ! الْبَرَکَهُ فِی مَالِ مَنْ آتَی الزَّکَاهَ وَ وَاسَی الْمُؤْمِنِینَ وَ وَصَلَ الْأَقْرَبِینَ»

۱- مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، باب۷، فصل۳، در آداب أکل، ترجمه میرباقری، ج۱، ص۲۷۶.

«ای کمیل! برکت در مال و ثروت کسی است که زکات دهد و اهل ایمان را یاری نماید و صِلَه ی رَحِم کند».(۱)

۵ – برکت در صدقه

نیز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در رابطه با صدقه و آثار آن، آمده است:

«حُسْنُ الصَّدَقَهِ یَقْضِی الدَّینَ وَ یَخْلُفُ عَلَی الْبَرَکَهِ»

«صدقه ی نیکو، دَین و بدهی را ادا می کند و برکت در پی مال از دست رفته، می آورد».(۲)

۶ – حکایت گردنبند پر برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

علامه مجلسی (ره) در بِحارالانوار(۳) به نقل از کتاب بشارهالمصطفی صلی الله علیه و آله از جابر بن عبداللّه انصاری روایت می کند که گفت:

یک روز پیغمبر معظَّم اسلام صلی الله علیه و آله پس از خواندن نماز عصر در میان محراب عبادت نشست و مردم در اطراف آن بزرگوار نشستند؛

۱- تُحَف العقول، ابن ابی شُعبَه حَرّانی، ترجمه جعفری، ص۱۵۶.

۲- الکافی، شیخ کلینی، چاپ اسلامیه، عربی، ۴ / ۱۰.

۳- بِحارالانوار (ج۴۳/ص۵۸)

در آن هنگام پیرمردی از مهاجرین عرب که لباسهای کهنه ای پوشیده بود و از شدّت ضعف و پیری نمی توانست خویشتن را نگاهداری نماید، به حضور آن حضرت وارد شد؛ پیامبر مهربان اسلام متوجه ی وی گردید و از حال او جویا شد.

پیرمرد گفت: یا محمّد! من گرسنه ام، غذا به من بده؛ برهنه ام، لباس می خواهم؛ تهیدست می باشم، مرا بی نیاز گردان!

پیغمبر خدا فرمود: من چیزی ندارم به تو عطا کنم، ولی در عین حال: «الدّالُّ عَلَی الخَیرِ کَفاعِلِهِ» یعنی «راهنمای به سوی خیر، نظیر عامل به آن خیر می باشد»، برخیز به جانب خانه ی آن کسی برو که خدا و رسول او را دوست دارد، و آنها نیز وی را دوست دارند، آن کسی که خدا را بر خویشتن مقدم می دارد، برو به جانب حجره ی فاطمه.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به بِلال فرمود: برخیز و این اعرابی را بر در خانه فاطمه ببر. اعرابی با بلال همراه شد، موقعی که بر در خانه فاطمهی اطهر رسید، با صدای بلند گفت:

«السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِکَهِ وَ مَهْبِطَ جَبْرَئِیلَ الرُّوحِ الْأَمِینِ بِالتَّنْزِیلِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِینَ!»

«سلام بر شما ای خاندان پیامبر! که محلّ آمد و شُدِ فرشتگان و فرود جبرئیل امین برای نازل کردن قرآن از نزد پروردگار جهانیان هستید!»

فاطمه ی اطهر فرمود: وَ عَلَیکَ السَّلام؛ کیستی؟!

۱- حجره ی فاطمه ی اطهر علیها السلام با آن حجره ای که پیامبر اسلام جداگانه برای خود انتخاب کرده بودند، متصل بود.

گفت: من پیرمردی از عرب هستم که از راه دور نزد پدر شما آمده ام، ای دختر محمّد! من برهنه ام، گرسنه ام، با من همراهی کن، خدا تو را رحمت کند!

آن موقع، مدَّت سه روز بود که پیغمبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه زهرا علیهما السلام غذا نخورده بودند و رسول خدا از حال علی و زهرا علیهما السلام آگاه بود.

فاطمه ی زهرا علیها السلام آن پوست گوسفندی را که حضرات حَسنَین علیهما السلام روی آن میخوابیدند، برداشت و به اعرابی عطا نمود و به او گفت: بگیر شاید خدای توانا بهتر از این را هم به تو عطا فرماید!

اعرابی گفت: ای دختر محمّد! من از گرسنگی به تو شکایت می کنم، تو یک پوست گوسفند به من عطا می کنی، من این پوست را، با این گرسنگی که دچارم شده ام، برای چه می خواهم!؟

راوی می گوید: وقتی حضرت زهرا علیها السلام این سخن را از اعرابی شنید گردنبند خویشتن را - که فاطمه - دختر حمزه بن عبدالمُطَّلِب - به عنوان هدیه برایش آورده بود، - از گردن خود باز کرد و به اَعرابی عطا نمود و گفت: این گردنبند را بگیر و بفروش، شاید خدایِ مهربان بهتر از این را به تو عطا فرماید!

اَعرابی پس از اینکه آن گردنبند را گرفت، متوجه ی مسجد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شد. پیغمبر خدا در میان اصحاب نشسته بود. اعرابی گفت: یا رسولَ اللَّه! این گردنبند را دخترت - فاطمه — به من عطا کرد و گفت: این گردنبند را بفروش، شاید خدا به تو مرحمتی بفرماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود: چگونه خدا به تو مرحمتی نفرماید، در صورتی که فاطمه - دختر محمّد - بزرگترین دختران حضرت آدم، این گردنبند را به تو عطا کرده است؟!

عمّار بن یاسر برخاست و گفت: یا رسولَ اللّه! آیا اجازه می فرمائی من این گردنبند را بخرم؟!

فرمود: بخر؛ اگر ثقلین در خریدن این گردنبند شرکت کنند خدا آنان را به آتش عذاب نخواهد کرد.

عمّار گفت: ای اَعرابی! این گردنبند را چند می فروشی؟

گفت: به یک شکم نان و گوشت و یک بُرد یَمانی که عورت خود را به وسیلهی آن بپوشانم و با آن برای خدا نماز بخوانم و یک دینار که مرا به اَهل و عِیال برساند.

عمّار، سهم غنیمت خیبر را که رسول خدا به وی عطا کرده بود، فروخته و چیزی از برایش نمانده بود؛ گفت: مبلغ بیست دینار و دویست درهم هَجَریّه(۱) و یک بُرد یَمانی(۲) و شتر راهوار خودم را که تو را به وطن برساند و یک شکم نان گندم و گوشت به تو می دهم.

اعرابی گفت: ای مرد! تو چقدر باسخاوتی!

عمّار آنچه را که وعده داده بود، به وی پرداخت.

۱- منسوب به هَجَر، در نزدیکی مدینه

۲- نوعی جامه ی راه راه پشمی

وقتی اعرابی متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، آن حضرت به وی فرمود: آیا سیر شدی؟ آیا بدن برهنه ات پوشیده شد؟ گفت: آری! پدر و مادرم به فدای تو، من بی نیاز گردیدم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اَعرابی فرمود: اکنون نسبت به این عطای فاطمه جبران و تلافی کن!

اعرابی گفت: پروردگارا، تو خدائی هستی ازلی، ما غیر از تو را نمی پرستیم! تو از هر جهت رازق ما می باشی، بار خدایا! به فاطمه ی اطهر عطائی کن که چشمی ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از اینکه آمین گفت، متوجه ی اصحاب خویشتن شد و فرمود: خدا این دعا را در دنیا در حق فاطمه زهرا علیها السلام مستجاب نمود، زیرا من پدر فاطمه هستم که احدی نظیر من نیست؛ علی، شوهر فاطمه می باشد که اگر علی نبود همسر و همانندی ابداً برای فاطمه ی اطهر نبود؛ خدا حسنین را به فاطمه زهرا علیها السلام عطا کرده که نظیر ایشان در عالَم وجود ندارد؛ حَسنَین دو آقای اسباط پیامبران و بزرگ جوانان اهل بهشت هستند؛ آنگاه آن حضرت به مقداد و عمّار و سلمان که در مقابلش بودند گفت: آیا میخواهید بیش از این برای شما بگویم؟

گفتند: آری یا رسولَ اللّه!

رسول اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: هنگامی که فاطمه اطهر رحلت نماید و دفن شود دو مَلَک در قبر از وی سؤال می کنند و می گویند: پروردگار تو کیست؟ او خواهد گفت: پروردگار من خدا است. به او می گویند: پیغمبر تو کیست؟ می گوید: پدرم. به وی می گویند: ولیِّ تو کیست؟ می گوید: همین علی بن ابیطالب که بر لب قبرم ایستاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه کرد و گفت: متوجه باشید تا بیش از این، از فضائل فاطمه برای شما بگویم! خدای مهربان گروهی از ملائکه را مأمور نموده که فاطمه را از جلو، عقب، راست و چپ حفظ نمایند؛ این ملائکه که در زمان حیات فاطمه و نزد قبر او و موقع رحلت وی با او می باشند، صلوات فراوانی به فاطمه و پدر و شوهر و فرزندانش می فرستند.

کسی که مرا پس از فوت زیارت نماید، گویا مرا در زمان حیات زیارت کرده باشد؛ کسی که فاطمه را زیارت کند مانند این است که مرا زیارت کرده باشد؛ کسی که علی بن ابیطالب را زیارت کند مثل اینکه فاطمه را زیارت کرده باشد؛ کسی که حسن و حسین علیهما السلام را زیارت کند گویا علی بن ابیطالب را زیارت کرده باشد؛ کسی که فرزندان حَسنَین علیهما السلام را زیارت کند، نظیر این است که خود ایشان را زیارت کرده باشد.

عمّار گردنبند فاطمه ی زهرا علیها السلام را با مُشک خوشبو نمود و آن را در میان یک بُرد یمانی پیچید، سپس آن را به غلامی که نامش «سهم»(۱) بود، داد و به وی گفت: این گردنبند را بگیر و به حضور پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله تقدیم کن، من تو را نیز به آن حضرت هدیه نمودم!

غلام پس از اینکه گردنبند را گرفت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، سخن عمّار را به عرض آن حضرت رسانید؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن غلام گفت: برو به جانب دخترم زهرا؛ من تو را با این گردنبند به وی بخشیدم، هنگامی که غلام با آن گردنبند به حضور فاطمه ی اطهر علیها السلام آمد و سخن پیامبر خدا را برای او شرح داد، آن بانو گردنبند را گرفت و آن غلام را در راه خدا آزاد نمود.

۱- وی را بدین لحاظ سهم می گفتند که او را از سهم غنیمت خیبر خریده بود.

غلام پس از اینکه آزاد شد، خندید؛ حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: برای چه می خندی، ای غلام؟!

غلام گفت:

«أَضْحَكَنِی عِظَمُ بَرَكَهِ هَذَا الْعِقْدِ؛ أَشْبَعَ جَائِعاً وَ كَسَا عُرْيَاناً وَ أَغْنَى فَقِيراً وَ أَعْتَقَ عَبْداً وَ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ!»

«بزرگی خیر و برکت این گردنبند مرا خندان کرد؛ زیرا گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشانید، فقیری را بی نیاز کرد، غلام زرخریدی را آزاد نمود و به دست صاحب خویش بازگشت!»(۱)

قرآن، کتاب و ذکر مبارک

اشاره

در چند جای قرآن کریم، لقب مبارک برای این کتاب آسمانی به کار رفته است:

«وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ»(۲)

«این است کتابی مبارک که نازل کرده ایم، تصدیق کننده ی چیزیست که پیش از آن نازل شده است؛ تا با آن، مردم اُمّ القُرى (مکّه ی مکرّمه) و مردم اطرافش را بیم دهی؛ کسانی که به روز قیامت ایمان دارند، به آن نیز ایمان دارند. اینان مراقب نمازهای خویشند».

۱- زندگانی حضرت زهرا علیهَا السّلام، ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار، ترجمه ی نجفی، ص۶۹-۷۲.

۲- انعام/۹۲

تفسیر

اشاره

دنباله ی بحثی که درباره ی کتاب آسمانی یهود (تورات)، در آیه ی قبل از این آیه ی کریمه عنوان شده، در این آیه به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی (و کاملترین و مبارکترین یا پربرکت ترین آنها) است، اشاره می شود و در حقیقت، ذکرِ تورات مقدمه ای است برای ذکر قرآن تا از نزول یک کتاب آسمانی، بر یک بشر تعجُّب و وحشت نکنند.

نخست می فرماید:

«وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ»

«این کتابیست که ما آن را نازل کردیم»

«مُبارَکٌ»

«کتابیست بسیار پربرکت»

زیرا سرچشمه انواع خیرات و نیکیها و پیروزیهاست.

«مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ»

«به عِلاوَه، کتبی را که پیش از آن نازل شده اند، همگی را تصدیق می کند».

منظور از اینکه قرآن، کتب مقدسه پیشین را تصدیق می کند، آنست که تمام نشانه هایی که در آنها آمده است، بر آن تطبیق می نماید.

و بـدین ترتیب، دو نشانه بر حقّانیت قرآن در دو جمله گذشـته بیان گردیده: یکی وجود نشانه هایی که در کتب پیشـین از آن خبر داده شده و دیگر محتوای خود قرآن که هر گونه خیر و برکت و وسـیله ی سـعادت در آن آمده است. بنابراین، هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی نشانه های حقّانیت در آن آشکار است.

سپس هدف نزول قرآن را چنین توضیح می دهد که:

«وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَها»

«آن را فرستادیم تا اُمُّ القُرىٰ (مکّه) و تمام آنها را که گِرد آن هستند، اِنذار کنی و به مسؤولیتها و وظائفشان آگاه سازی».

و از آنجا که "اِنـذار" یعنی "توجه دادن به مسؤولیت ها و ترساندن از ترک وظائف"، مهم ترین برنامه ی قرآن - مخصوصاً در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر - است، تنها به این قسمت اشاره شده است.

و در پایان آیه می گوید:

«وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ»

«کسـانی که به روز رسـتاخیز و حسـاب و پاداش اعمال ایمان دارنـد، به این کتاب ایمان خواهنـد آورد و مراقب نمازهای خود خواهند بود».

در اینجا به دو مطلب باید توجه داشت (تا برکت قرآن بیشتر آشکار شود):

۱ – اسلام یک آیین جهانی است

اشاره

آیات مختلف قرآن، به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آیین جهانی است؛ تعبیراتی مانند «هدف من این است که همه شما و کسانی را که سخنم به آنها می رسد با قرآن اِنذار کنم»(۱) و «این قرآن وسیله ی تذکّر جهانیان است»(۲) و «بگو: ای مردم! من رسول خدا به سوی همه شما هستم»(۳) و امثال آن که در قرآن فراوانست، گواه این حقیقت است. جالب اینکه بسیاری از این آیات در مکّه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود، نازل گردیده اند.

اشکال

شاید با توجه به آیه ی مورد بحث، این سؤال پیش آید که: «چگونه هدف بعثت پربرکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انذار و هدایت مردم مکّه و کسانی که پیرامون آن هستند، ذکر شده؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟»

اتفاقاً این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه ی محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آن را در منطقه ی خاصی، محدود می سازد (یعنی مکّه و اطراف مکّه).

۱- «لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» (اَنعام/۱۹)

۲- «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرىٰ لِلْعالَمِينَ» (اَنعام/۹۰)

۳- قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً» (اعراف/۱۵۸)

پاسخ

جواب این ایراد، با توجه به دو نکته کاملاً روشن می شود و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام ندارد؛ بلکه می توان گفت یکی از دلائل جهانی بودن آن است:

الف) قَریَه در زبان قرآن، به معنی هر گونه آبادیست، اعمّ از اینکه شهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا، مثلاً در سوره ی یوسف از زبان برادران او و در مقابل پدر چنین می خوانیم:

«از قریه ای که در آن بودیم، سؤال کن.»(۱)

و می دانیم که این سخن پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آنها "بنیامین" از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است و همچنین می خوانیم:

«اگر مردمی که در آبادی های روی زمین زندگی می کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات را از آسمان و زمین بر آنها خواهیم گشود.»(۲)

بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست؛ بلکه همه ی نِقاط مسکونی جهان را شامل می شود.

از طرف دیگر، در روایات متعددی می خوانیم: خشکیهای زمین از زیر خانه ی کعبه گسترده شدند و از آن به نام "دَحو الاَرض" (گسترش زمین) یاد شده است.

این را نیز می دانیم که در آغاز، بر اثر بارانهای سیلابی، تمام کره زمین از آب پوشیده بود؛ آبها تدریجاً فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکیها تدریجاً از زیر آب، سر برآوردند. طبق روایات اسلامی، نخستین نقطه ای که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین مکّه بود و

۱- «وَ سْئَلِ الْقَرْيَهَ الَّتِی كُنَّا فِيها» (یوسُف/۸۲)

۲- «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف/۹۶)؛

اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمینهای دنیا نیست، هیچگونه منافاتی با این سخن ندارد؛ زیرا از آن روز صدها میلیون سال می گذرد و تا کنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده است؛ بعضی از کوه ها در اعماق اقیانوسها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوسها تبدیل به قلّهی کوه شده اند و این از مسلّمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است.

ب) کلمه "اُمّ" همانطور که سابق نیز گفتیم به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است. با توجه به آنچه گفته شد، روشن می شود که: اگر به مکّه «اُمّ القُری» می گویند به خاطر اینست که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکیهای روی زمین است و بنابراین «وَ مَن حَولَها»(۱) تمام مردم روی زمین را شامل می شود.

آیات گذشته پیرامون "جهانی بودن اسلام" نیز این تفسیر را تأیید می کند؛ همچنین نامه های فراوانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت،(۲) گواه دیگری بر این موضوع می باشد.

۲ – اهمیت و برکت نماز

اشاره

در این آیه، از میان تمام دستورات دینی تنها اشاره به نماز شده است و همانطور که می دانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با اوست و به همین دلیل از همه ی عبادات برتر و بالاتر است و به عقیده ی بعضی، هنگام نزول این آیات، تنها فریضه ی اسلامی همین نماز بود.(۳)

۱- کسانی که پیرامون آن هستند

۲- تفسیر نمونه، ج۲، ص۴۵۲)

۳- نقل توأم با تصرّف، از: تفسیر نمونه، ج۵، ص۳۴۲-۳۴۷.

مکّهٔ مکرّمه، محلّ آغاز نزول قرآن، مبارک ترین سرزمین جهان:

تصویر شماره (۱)

خداوند در قرآن کریم، خانه ی کعبه را اوّلین و برترین خانه ی مبارك، معرّفی می فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَ هُدی لِلْعالَمينَ»(۱)

«در حقیقت، نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شده، همان است که در مکّه است و مبارک و برای جهانیان [مایهی] هدایت است».

تفسیر الفاظ آیه

راغب اصفهانی می گوید:

«بَكَّه» همان مکّه است(۲) و این معنی از مجاهد (منقول) است که می گوید:

مانند "سَبَدَ رأسَهُ و سَمَدَهُ"

۱- آل عِمران/۹۶

۲- که برخی می گویند: باء در آن به میم مبدّل شده است

،(۱) که حرف (ب) به (م) تبدیل شده است؛

و همینطور در "لازب" و "لازم" که هر دو به معنی ثابت و لازم است، که گویند: "ضربه لازم و لازب" و آن ضربتی است که پس از بهبودی هنوز جایش باقی و مُلازِم آن عضو است.

خدای تعالی فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً»(۲)

نیز گفته شده: "بکّه" بطن و داخل "مکّه" است و نیز برخی آن را نام مسجدالحرام دانسته اند و همینطور برخی آن را خود کعبه و خانه و آنجایی که طواف می کنند، دانسته اند.

نام "بکّه" از "تَباكّ" یعنی ازدحام، مشتق شده است؛ زیرا مردم در طواف ازدحام می کنند و متراکم می شوند.

نیز برخی دیگر، در نامیدن "مکّه" به "بکّه" گفته اند: از این جهت است که در آنجا "تَبِكُّ أعناقَ الجَبابِرَه"، یعنی گردنهای ستمگران ملحد را می کوبد و خُرد می کند.(۳)

اهمیت جغرافیائی مکّه ی مکرّمه، نسبت به جهان هستی و انسانها

تحقیقات استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر (مسلم شلتوت)

اشاره

قبلاًـ اشاره به روایات دَحْو الارض(۴) شد. جالب آنکه تحقیقات جغرافیدانان جدید، نشان داده است که شهر مکّه ی مکرّمه دقیقاً در مرکز کره ی زمین قرار گرفته است. روزنامه الریاض، چاپ عربستان به نقل از "مسلم شلتوت" - استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر - نوشته است:

۱- سرش را از تکبّر بالا گرفت؛ گردن فرازی کرد

۲- آل عِمران/۹۶

۳- ترجمه و تحقیق مفردات راغب اصفهانی، غلامرضا خسروی حسینی، ج۱، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۴- گسترده شدن زمین از زیر خانه ی کعبه

تحقیقات فلکی نشان داده است که ارکان کعبه درست به سمت چهار جهت اصلی (شمال، جنوب، مشرق و مغرب) قرار گرفته است؛ وی افزود:

این تحقیقات تاکید دارد "حجرالاسود" به سمت شرق، "رکن یمانی" به سمت جنوب، "رکن شامی" به سمت شمال و "رکن مقابل حجرالاسود" نیز به سمت غرب قرار گرفته است.

این استاد امور فلکی با بیان اینکه در واقع، ارکان کعبه ی مشرّفه از بَدو خلقت نشانگر چهار جهت اصلی بوده است، اظهار داشت: کعبه، نشان از یک معجزه ی بزرگ در زمینه ی معمّاری و جغرافیا دارد. علم امروزی به شگفتی هایی درباره ی شهر مبارک مکّه دست یافته است:

این موارد در چند عنوان خلاصه می شود:

۱ – مکّه ی مکرّمه مرکز کره زمین است

جهان در سال ۱۹۷۷ م به شدت دچار شگفتی گشت، آنگاه که حقیقت علمی جدیدی کشف شد؛ مبنی بر اینکه مکّه ی مکرّمه مرکز خشکی ها در کره زمین است. این کشف نتیجهی تلاش و کاوشهای مستمر چند ساله ای بود که با مطالعات زیاد و با استفاده از ابزارآلات جغرافیایی و رسم جدول و نقشه های جغرافی به دست آمد. دانشمند مسلمان، "دکتر حسین کمال الدین"، داستان این کشف عجیب را چنین نقل می کند:

“بحث و کاوشم را شروع کردم؛ هدفم غیر از این بود و دنبال چیز دیگری بودم؛ هدف من ساختن وسیله ای بود تا به هر انسانی کمک کند تا جهت قبله را به او نشان دهد، زیرا من در مسافرتهایی که داشتم به این مشکل برخورد می کردم و این مشکل برای هر مسلمانی پیش می آید، به خصوص در شهرهایی که در آن مسجدی نیست که جهت قبله را به ما نشان دهد. به فکر افتادم تا نقشه ی جدیدی برای کره زمین رسم کنم و بر روی آن نقشه جهت های قبله را به دست آورم. ابتدا، مدارهای عمودی (شمالی - جنوبی) و افقی (شرقی - غربی) و سپس پنج قاره را کشیدم. ناگهان چیز عجیبی به ذهنم خطور کرد و حیرت زده شدم و آن این بود که مکّه ی مکرّمه در وسط خشکی های جهان قرارگرفته است.

پرگاری برداشتم و نوک آن را بر روی مکّه ی مکرّمه نهادم و نوک دیگر بر روی آخرین نقطهی خشکی در شرق و اندازه گرفتم؛ یک بار دیگر نوک آن را بر روی مکّه ی مکرّمه نهادم و نوک دیگر را بر روی آخرین نقطه ی خشکی در غرب؛ دیدم اندازه ی هر دو با هم برابر است!

به این نتیجه رسیدم خشکی های جهان به طور مساوی اطراف مکّه ی مکرّمه تقسیم شده اند [و شاید مراد خداوند تعالی از تعبیر «اُمّ القُریٰ وَ مَن حَولَها»(۱) که قبلاً بحث شد، همین باشد!] و فهمیدم که مکّه ی مکرّمه مرکز خشکی های جهان است.

نقشه ی جهان قدیم - قبل از کشف قارهی آمریکا و استرالیا - را نیز بیرون آوردم و مطالعاتم را ادامه دادم؛ باز هم متوجه شدم که طبق نقشه ی قدیم نیز مکّه ی مکرَّمه مرکز خشکی های جهان است!

ذکر چهار نکته در این مورد لازم است:

۱- انعام/۹۲

نکته اول: اینکه مکّه ی مکرّمه در مرکز جهان هستی قرار گرفته، به این معنی است که: مکه ی مکرّمه به منزله ی پایتختی برای کره زمین است و هیچ شکی نیست که بهترین و قویترین و پر برکت ترین پایتخت ها پایتختی است که در وسط کشور و حکومت واقع شده باشد. زیرا در این صورت باعث سهولت ارتباط و رفت و آمد می گردد. در قرآن به این حقیقت علمی اشاره شده است. آنجا که می فرماید:

«وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّهً وَسَطاً»(۱)

«بی گمان شما را ملّتی وسط قرار دادیم».

اسلام، دینی میانه است؛ در منهج و روش، میانه است؛ در منزلت و جایگاه، میانه است و چنانکه دیدیم در مکان و موقعیت جغرافیائی نیز میانه است.

نکته دوم: رحمت و عدل خداوندی اقتضاء می کرده است که مکّه ی مکرّمه در وسط کره ی زمین قرار گیرد، تا از یک طرف، برکت انتشار نور اسلام برای تمام جهان آسان باشد و از طرفی دیگر، این دین به طور مساوی و به اندازه ی لازم در اختیار دیگران قرار گیرد.

نکته سوم: از آنجایی که برکت نُبُوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تمام مردم جهان است:

۱- بقره/۱۴۳

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده ایم، تا مژده رسان و بیم دهنده باشی؛ ولیکن اکثر مردم بی خبر هستند!».(۱)

حکمت خداونـد اقتضا می کرد که مکّه ی مکرّمه، مهـد رسالت جهانیان باشد و اینکه مبعث آخِرین پیامبر صـلی الله علیه و آله در این نقطه ی جهان - که مرکز خشـکیها است - قرار گرفته، خود، اعجازی خداونـدی (از حیث دانش جغرافیا) محسوب می گردد.

نکته چهارم: در قرآن کریم، کلمه سِرَاج (چراغ) فقط در وصف خورشـید و پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به کار رفته است. خداوند در وصف خورشید می فرماید:

«و ماه را در میان آسمانها تابان و خورشید را چراغ قرار داده است».(۲)

و در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَ دَاعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِیراً»(۳)

« (تو را فرستادیم) به عنوان دعوت کننده ای به سوی خدا طبق فرمان او و به عنوان چراغی تابان».

با توجه به آنچه گـذشت، می فهمیم که چرا خداونـد خورشـید و پیامبر صـلی الله علیه و آله را به سـراج تشبیه کرده است. زیرا خورشید مرکز و منبع برکت منظومه شمسی است و

۱- «وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ، بَشِیراً وَ نَذِیراً؛ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» (سبأ/۲۸)
۲- «وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً» (نوح/۱۶)
۳- احزاب/۴۶

مکّه ی مکرّمه نیز مرکز و منبع برکات زمین. پس همانگونه که خورشید جهان را روشن می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز زمین را با پرتو فراگیر رسالتش روشن می سازد.

۲ – مکّه ی مکرّمه مرکز جاذبه زمین است

دانشمندان علوم جدید کشف کرده اند که مکّه ی مکرّمه مرکز جاذبه ی زمین در جهان است. این چیزی است که یک دانشمند و جغرافیدان آمریکایی به آن رسیده؛ در حالی که هیچ عقیده و ایمانی نسبت به آن نداشته است. او شبانه روز در کارگاهش جلو نقشه های زمین می ایستاد و با استفاده از ابزارآلات جغرافیای به این نتیجه رسید که مرکز جاذبه زمین مکّه ی مکرّمه است. این کشف پرده از یک راز برمی دارد و آن اینکه چرا انسان نه تنها فطرتاً بلکه طبیعتاً به سوی مکّه ی مکرّمه متمایل است و در آنجا احساس امنیَّت، آرامش و آسایش خاطر می کند. زمین، کوه ها، خیابانها و خانه ها و هر آنچه در مکّه ی مکرّمه است انسان را به سوی خود جذب می کند و این احساسی است که از آغاز خلقت زمین و در دوران نُبُوّت انبیاء سلف نیز وجود داشته است.

در اینجا لازم است به دو نکته در رابطه با سرزمین مبارک مکّه اشاره کنیم:

نکته اول: به حکم تجربه، آیا اینگونه نیست که هر کس به مکّه ی مکرّمه می رود، چه برای حج و عمره و چه برای تجارت یا سیاحت، دوست دارد یک بار دیگر یا صد بار دیگر به آنجا برگردد؟! آیا این چیزی نیست که همه آن را تجربه و احساس می کنند؟! این خود مصداق سخن خداوند است آنجا که می فرماید:

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْناً»(۱)

«به یاد آورید آنگاه که خانه کعبه را پناهگاه و مأوای امن برای مردم قرار دادیم».

«مَثابةً» یعنی فطرتاً قلبها به آن تعلق دارد. "یَثوبون" به معنای "یَرجِعون" می آید و این جا منظور این است که مردم اشتیاق بازگشت به سوی این خانه (کعبه) را دارند. «و أمناً» که به معنای آرامش می آید بیانگر اینست که انسان در مکّه احساس آرامش و سکون خواهد داشت. پس کسی که به سوی مکّه می رود، به خاطر این جاذبه، سختی های این راه برایش آسان شده و هماهنگ با میدانهای مغناطیسی به سوی مکّه ی مکرّمه کشیده می شود و این مثل شخصی است که در جهت مسیر رودخانه شنا می کند و احساس راحتی و شادابی می کند؛ بر خلاف کسی که در جهت عکس مسیر رودخانه شنا می کند و احساس سختی و زحمت می کند.

نکته دوم: از آنچه گفته شد، شاید یکی از حکمت های طبیعی و جسمانی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی نماز و رو به قبله شدن، فهمیده شود؛ آنجا که هنگام وقت نماز، می فرمود:

«أَرِحنَا یَا بِلَالُ!»

«ای بلال! اذان بگو و ما را راحت ساز!»(۲)

نماز، فشار روحی، نگرانی و اضطراب را کاهش می دهد و آرامش و سکون را جایگزین آن می کند. هر گاه انسان رو به قبله می ایستد، اولاً از لحاظ مادی و جسمانی، جهتش به سوی مرکز جاذبه ی زمین قرار می گیرد و ثانیاً از لحاظ معنوی، روحش با جاذبه شرعی که همان کعبه است، هماهنگ می گردد.

۱- بقره/۱۲۵

۲- بحارالانوار، ج۸۲/ص۱۹۳.

البته شاید کسی بگوید: من به مکّه ی مکرّمه رفتم ولی احساس راحتی و آرامش نکردم؟!

در جواب باید گفت: این احساس روانیِ شخصی است که از دین خدا و اوامر و نواهی دور شده باشد. به عنوان مثال مردم در زمان حَجّاج بن یوسُف – لعنه الله علیه – در مکّه دچار ترس و نگرانی بودند، در حالی که آنها در شهر امن و آرامش به سر می بردند؛ ولی این احساس اضطراب و ناامنی، به سبب ظلم و ستم خلیفه و دوری خود آنها از فطرت الهی بود. پس اگر طبق شریعت اسلام عمل می شد، دیگر هیچ کس از دیگری نمی ترسید و نگرانی نداشت و روشن است که عوارض روحی و روانی، همچون بی دینی و استرس ها، بر روی آثار طبیعی و جسمانی نیز گاهی اثر منفی می گذارند؛ چنانکه شخص مضطرب، در حال اضطراب، طعم لذیذترین غذاها را نیز حسّ نمی کند؛ یا انسان بدبین، بداعتقاد و بیماردل، هر چه خیر و نیکی از کسی ببیند که مورد نفرت اوست، نه تنها لذّت نمی برد، بلکه بر نفرتش می افزاید! پس طبیعی است که دشمن اسلام یا فرد بی دین، حتی امواج طبیعی میدانهای مغناطیسی مکّه ی مکرّمه را در زمان حضور در آنجا، احساس نکند! او از چنین برکتی محروم است.

۳ – مکّه ی مکرّمه و ساعت جهانی

جهان امروز، زمان و ساعتش را با زمان و ساعت شهر گرینویچ – که در جنوب لندن واقع است– تنظیم میکند. در همایش سال ۱۸۸۴ م در واشنگتن آمریکا، به خاطر نفوذ و قدرت انگلیس – چون ابرقدرت آن زمان بود – مقرّر شد که گرینویچ مبدأ شروع زمان در کره زمین باشد. از

آن به بعد آن شـهر را نقطه شـروع زمان فرض کردند و بعد، خطوط طولی زمین را ترسیم کرده و زمین را به **۲۴** قسمت تقسیم نموده و نصف النهار مبدأ را آنجا قرار دادند. این عمل از دو جهت دارای اشکال است:

اولاً: خط طولی شهر گرینویچ به مقدار ۵/۸ درجه با خط مغناطیسی زمین زاویه دارد.

ثانیاً: شهر گرینویچ، یک شهر نمونه با ویژگیهای خاص نیست که دیگر کشورهای دنیا ساعتشان را طبق آن تنظیم کنند.

شهر نمونه ای که مردم باید زمانشان را طبق آنجا تنظیم کنند، باید خط مغناطیس شـمالی آن بر خط شمال حقیقی (جغرافیایی) قرار گرفته باشـد و این جز در مورد شـهر مکّه صدق نمی کند. بسـیاری از دانشـمندان و مردم در این زمانه به این مطلب توجه کردهاند، به طوری که شبکه الجزیره و دیگر شبکههای اسلامی ساعتشان را طبق ساعت و زمان مکّه ی مکرّمه تنظیم می کنند. البته ساعت گرینویچ را نیز به خاطر شهرت آن ذکر می کنند. باید دانست که ساعت مکّه ی مکرّمه دقیقترین زمان را در جهان نشان می دهد.

تصویر شماره (۲)

سایر برکات طبیعی منطقه جغرافیایی سرزمین وحی

۱ – برکت کویرهای داغ و سوزان عربستان

مدّتها تصوّر می شد که بیابانها و کویرهای بی آب و علف و دشتهای برهوت سوزان، هیچ فائده و منفعتی برای بشر ندارند!

مدّتها این سؤال مطرح بود که چرا خداوند تعالیٰ، حضرت ابراهیم و خانواده ی او علیهم السلام را مأمور به تأسیس و بنیاد خانه ی مقدّس کعبه، در چنین سرزمین لم یزرَع و گرم و خشک و سوزانی کرد!

چگونه می شد تصوّر کرد که روزی همین بیابانها و کویرهای عربستان، توسّط محققان آلمانی – که در انرژی خورشیدی، نِهایت تَجرِبه و تخصّص را دارند – به عنوان بزرگترین منبع تولید انرژی خورشیدی در جهان شناخته شوند؟!

برای روشنتر شدن بحث، از تحقیقاتی پیرامون کویرهای ایران خودمان، شاهد می آوریم:

دکتر پرویز کَردُوانی (متولّد ۱۳۱۰ ش) جغرافیدانی ایرانی است که به دلیل آثارش در زمینه ی شناخت کویر، "پدر کویرشناسی ایران" لقب گرفته است.

از آن جمله، وی می گوید:

"زمانی که در سال ۱۳۵۴ ش پروفسور "پرتر" – شیمیدان انگلیسی – به ایران سفر کرد، در مورد منبع عظیم انرژی بیابان و کویر گفت: نور خورشید در هر متر مربع از کویر و بیابان ایران، می تواند لامپی معادل ۲۵۰ ولت را روشن کند! ".

رجوع شود به سایت "کویرها و بیابانهای ایران: " http://www.irandeserts.com

ص: ۴۴

تصویر شماره (۳)

۲ – عربستان: ۸ سال دیگر بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی خواهیم بود!

دولت ریاض قصد دارد در سال ۲۰۲۰ م از انرژی خورشیدی برای تولید ۱۰ درصد از نیاز خود به برق استفاده کند. این در حالیست که عربستان سعودی هم اکنون با تولید روزانه بیش از ۱۰ میلیون بشکه نفت، "بزرگترین صادرکننده ی نفت در جهان" است.

عربستان سعودی – با استناد به نظر کارشناسان آلمانی – مدعی است که در سال ۲۰۲۰ م در جایگاه "بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی در جهان" قرار خواهد گرفت.

همچنین بخش انرژی خورشیدی که جزء صنایع نوپا در عربستان است، باعث تشویق، ایجاد و توسعه مزرعه های خورشیدی، ایجاد کارخانه های تبدیل، تولید مواد خام و دیگر صنایع مرتبط در این کشور می شود.

عربستان سعودی تاکنون بیش از سه میلیارد دلار در زمینه ایستگاه های تولید انرژی خورشیدی، در بندر البولی، در استان مدینه و شهر الجُبَیل در استان الشرقیه سرمایه گذاری کرده است.

رجوع شود به سایت تحلیلی خبری "عصر ایران": http://www.asriran.com/fa/news/۱۹۶۴۱۴

و این است گوشه ای از برکت سرزمین وحی و قرآن، که متاسفانه اکنون در چنگال وهّابیان گرفتار آمده است. به امید روزی که این برکات خداوندی در دستان خلیفه ی بر حقّ خدا، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد و با ظهور خود، بر برکت هر چیز مبارکی بیفزاید.

قرآن کریم، مبارک ترین تنزیل الهی و کتاب آسمانی

اشاره

«وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» (اَنعام/۱۵۵)

«این کتابی است مبارك. آن را نازل کرده ایم. پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید».

تفسیر

خداوند در این آیه، اشاره به نزول قرآن و تعلیمات آن کرده و بحث آیه ی گذشته را تکمیل می نماید و می فرماید:

"این کتابی است که ما نازل کرده ایم، کتابی است با عظمت و پربرکت

و سرچشـمه ی انواع خیرات و نیکی ها؛ (پس چون چنین است) به طور کامل از آن پیروی کنیـد و پرهیزگاری پیشه نماییـد (و از مخالفت با آن بپرهیزید)، شاید مشمول رحمت خدا گردید"

و سپس خداوند در آیه ی بعد، تمام راه های فرار و بهانه جوییها را به روی مشرکان بسته، به آنها می گوید:

" (مـا این کتـاب آسـمانی را بـا این برکات و امتیازات نازل کردیم) تا نگوییـد که تنها بر دو طایفه ی پیشـین (یهود و نصاری) کتـاب آسـمانی نازل شـده و ما از بحث و بررسـی و مطالعه ی آنها غافل بوده ایم (و اگر از فرمان تو سـرپیچی کردیم به خاطر این بوده است که فرمان تو در دست دیگران بود و به دست ما نرسید!)".(۱)

برکت تذکّر به قرآن کریم

اشاره

خداوند در آیه ای دیگر، در وصف قرآن کریم می فرماید:

«وَ هذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ أَنْزَلْناهُ؛ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ»(۲)

«این کتابی است مبارك که (برای تذکّر) آن را فرو فرستاده ایم؛ چرا شما منکر آن هستید؟!».

تفسیر

خداوند در این آیه، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می فرماید:

"این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می کنید؟! ".

یعنی: انکـار چرا؟ اینکـه ذکر است و مـایه ی بیـداری و آگـاهی و یـادآوری شـماست، اینکه کـانون برکت است و خیر دنیـا و آخرت در آن می باشد و سرچشمه ی همه پیروزیها و خوشبختیها است. آیا چنین کتاب

۱- تفسیر نمونه، ج۶، ص۴۲-۴۳.

۲- انبیاء/۵۰

مبارکی، جای انکار دارد؟ کتابی که دلائل حقّانیّتش در خودش نهفته و نورانیّتش آشکار است و رهروان راهش سعادتمند و پیروز.

برای اینکه بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه ی برکت است کافی است حال ساکنان جزیرهالعرب را قبل از نزول قرآن که در توحُّش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی می کردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اُسوه و الگویی برای دیگران شدند در نظر بگیریم؛ همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آنها.(۱)

برکت تدبّر و اندیشه در قرآن کریم

اشاره

همچنین، خداوند در آیه ای دیگر، در وصف قرآن می فرماید:

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوْا الْأَلْبابِ»(۲)

«این کتابیست مبارک که بر تو نازل کردیم، تا در آیات آن اندیشه کنند و پند گیرند (بدان) صاحِبان اندیشه».

تفسیر

در آخرین آیه از سوره ی صاد، خداوند به مطلبی اشاره می کند که در حقیقت، تأمین کننده ی هدف آفرینش است؛ می فرماید:

"این کتابی پربرکت است که بر تو نازل کرده ایم، تا در آیات آن تدبّر کنند و صاحبان مغز و اندیشه (به تعالیم آن) متذکّر شوند".

۱- تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۴۲۵-۴۲۶.

۲- سوره ی ص/ آیه ی ۲۹

تعلیمات قرآن، جاویدان و دستوراتش عمیق و ریشه دار و برنامه هایش حیاتبخش و راهبر انسان در طریق هدف آفرینش است.

"هدف" از نزول این کتاب بزرگ این نبوده که تنها به تلاوت و لقلقه ی زبان قناعت کنند؛ بلکه هدف این بوده که آیاتش سرچشمه ی فکر و اندیشه و مایه ی بیداری وجدانها گردد و آن نیز به نوبه ی خود حرکت و برکتی در مسیر عمل بیافرینند.

تعبیر به "مبارک" چنانکه می دانیم به معنی چیزیست که دارای خیر مُستمِرّ و مداوم باشد و این تعبیر در مورد قرآن اشاره به دوام استفاده ی جامعه ی انسانی از تعلیمات آن است و چون این کلمه به صورت مطلق به کار رفته هر گونه خیر و سعادت دنیا و آخرت را شامل می شود. خلاصه هر خیر و برکتی بخواهید در آنست، به شرط اینکه در آن تدبُّر کنید و از آن الهام بگیرید و به حرکت درآیید.(۱)

= در تفسیر قمی (ره)، تأویل (تفسیر باطنی) این آیه چنین روایت شده است:

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ» امیرالمؤمنین وَ الْأَئِمَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ «وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوْا الْأَلْبابِ» فَهُمْ أَهْلُ الْأَلْبَابِ الثَّاقِبَهِ، قَالَ: وَ کَانَ امیرالمؤمنین (علیه السلام) یَفْتَخِرُ بِهَا وَ یَقُولُ: «مَا أُعطِیَ أَحَدٌ قَبْلِی وَ لَا بَعْدِی مِثْلَ مَا أُعْطِیتُ».

«این کتابیست مبارک که بر تو نازل کردیم، تا اندیشه کنند در آیات آن» یعنی امیرالمؤمنین و امامان پس از او، که درود خداوند بر همگی ایشان باد؛ «و تا اینکه پند گیرند (بدان)

۱- تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۲۶۷و۲۶۸.

صاحِبان انـدیشه» زیرا کـه علی و امامـان پس از او علیهـم الســلام صاحِبان انــدیشه هـای تیز، نافـذ و درخشاننــد و همـواره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به داشتن چنین مَوهِبتی افتخار می کرد و می فرمود: «هرگز به کسی - نه قبل از من و نه بعد از من - مثل آنچه که به من عطا شده، داده نشده است».

از تأویـل یـا تفسیـر بـاطنی فوق، چنین نتیجه گرفته می شود که فقط اهل بیت عصـمت علیهم السـلام هسـتند که قابلیّت ادراک کتاب مبارک الهی و مضامین مبارکه ی آن را دارند.

یک سبب آشکار مبارک بودن کتاب خدا (قرآن کریم) نیز با استفاده از قرائن موجود در آیات فوق، همان ذکر یا تذکّر بودن و به عبارت بهتر: مایه ی هدایت بودن برای همگی بشر است.

برکت ثواب مُضاعَف قِرائت قرآن کریم

امام حسین (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي صَلَاتِهِ قَائِماً، يُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَهُ حَسَنَهٍ؛ فَإِذَا قَرَأَهَا فِي غَيْرِ صَلَاهٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ، عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ إِن اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَ إِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَيْلًا، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَهُ حَتَّى يُصْبِحَ وَ إِنْ خَتَمَهُ نَهَاراً، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْحَفَظَهُ حَتَّى يُمْسِيَ وَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَهٌ مُجَابَهٌ وَ كَانَ خَيْراً لَهُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ».

قُلْتُ: هَذَا لِمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ؛ فَمَنْ لَمْ يَقْرَأْ؟!

قَالَ (علیه السلام): «يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ؛ إِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ مَاجِدٌ كَرِيمٌ إِذَا قَرَأَ مَا مَعَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ».

«هر کس یک آیه از کتاب خدای عَزَّ وَ جَلَّ را در نمازش در حال ایستاده بخواند، در برابر هر حرفی خداوند صد حسنه برایش بنویسد و اگر در غیر از نماز بخواند، به هر حرفی ده حسنه برایش بنویسد و اگر قرآن را گوش دهد، به هر حرفی یک حسنه برایش بنویسد و اگر قرآن را شبانه ختم کند، فرشتگان تا صبح برای او رحمت فرستند و اگر روز آن را ختم کند، تا شام فرشتگان نگهبان (در روز) بر او رحمت فرستند و یک دعای مستجاب شده، نزد خداوند دارد، (و این دعا یا ختم قرآن) برای او بهتر است از آنچه میان زمین و آسمان است».

راوی گوید: من عرض کردم: این پاداش آن کسی است که همهی قرآن را بخواند و اگر کسی همهی آن را نخواند (چه پاداشی دارد)؟!

حضرت فرمود: «ای برادر اسدی! خداوند، بخشنده و بزرگوار و کریم است؛ هر چه از قرآن که بداند و بخواند، خداوند پاداش را به او می دهد».(۱)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِماً فِی صَلَاتِهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَهَ حَسَنَهٍ وَ مَنْ قَرَأَهُ فِی صَلَاتِهِ جَالِساً کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ خَمْسِینَ حَسَنَهً وَ مَنْ قَرَأَهُ فِی غَیْرِ صَلَاتِهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۴-۴۱۵.

«هر که قرآن در حال ایستاده در نمازش بخواند، خداوند به هر حرفی از آن صد حسنه برای او بنویسد و هر کس آن را در نمازش نشسته بخواند، خداوند به هر حرفی پنجاه حسنه برایش بنویسد و هر که آن را در غیر از نمازش بخواند، خداوند به هر حرفی، ده حسنه برایش بنویسد».(۱)

برکت قِرائتِ هر حرف مبارک از قرآن کریم

محمد بن بشیر از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) حدیث کند - و (راوی حدیث یعنی منصور) گوید: و این حدیث از حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده - که فرمود:

«مَن اسْتَمَعَ حَرْفاً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَ مَنْ قَرَأَ نَظَراً مِنْ غَيْرِ صَوْتٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَ مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفاً ظَاهِراً، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ مَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ ... لَا أَقُولُ بِكُلِّ آيَةٍ وَ لَكِنْ بِكُلِّ حَرْفٍ: بَاءٍ أَوْ تَاءٍ أَوْ شِبْهِهِمَا ... وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفاً ظَاهِراً وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهِ خَمْسِينَ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسِينَ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفاً وَ هُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ مِائَةَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَجَةٍ وَ مَنْ خَتَمَهُ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ مُؤَخَّرَةً أَوْ مُعَجَّلَةً. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، خَتَمَهُ كُلَّهُ؟ قَالَ (علیه السلام): خَتَمَهُ كُلَّهُ».

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۴.

«هر کس فقط یک حرف از قرآن را گوش کند، اگر چه نخواند، خدا برای او یک حسنه بنویسد و یک گناه از او محو کند و یک درجه برایش بالا- برد و هر کس با نگاه و بدون صوت و تلفُّظ آن را بخواند، برایش به هر حرفی؛ حسنهای بنویسد و گناهی از او محو کند و یک درجه او را بالا برد و هر کس یک "حرف ظاهر" از آن را بیاموزد، خدا برایش ده حسنه بنویسد و ده گناه از او محو کند و ده درجه برایش بالا برد ... نمی گویم به هر آیه، بلکه به هر حرفی چون «باء»، «تاء»، یا مانند اینها و هر کس یک "حرف ظاهر" آن را در نماز در حال نشسته بخواند، خداوند برای او پنجاه حسنه بنویسد و پنجاه گناه از او محو کند و پنجاه درجه برای او بالا برد و هر کس یک حرف از آن را در حال ایستاده در نمازش بخواند، خدا در برابر یک حرف صد حسنه برایش بنویسد و صد گناه از او محو کند و صد درجه برایش بالا برد و هرکس آن را ختم کند یک دعای اجابت شده (نزد خداوند) دارد، چه تأخیر افتد و چه همان زمان به او بدهند.

راوی گوید: عرض کردم: قربانت گردم همهی قرآن را ختم کند؟!

فرمود: [آری] همهی آن را ختم کند.»(۱)

توضیح: علامه مجلسی (ره) گوید:

شاید مقصود از "حرف ظاهر" آن حرفی است که ادغام نشود و یا از حروفی نباشد که در درج کلام (مثل همزه ی وصل و حروف "والی") ساقط گردد.

برکت قرآن برای چشم خواننده و برای پدر و مادرش

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ فِي الْمُصْحَفِ نَظَراً، مُتِّعَ بِبَصَرِهِ وَ خُفِّفَ عَنْ وَالِدَيْهِ وَ إِنْ كَانَا كَافِرَيْنِ!»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۶.

«کسی که با نظر کردن به قرآن، آن را قِرائت کند، از چشمش بهره ببرد و به پدر و مادرش تخفیف (در حساب یا عذاب) دهند، اگر چه کافِر بوده باشند!».(۱)

قرآن، سبب برکت خانه ها و طرد کننده ی شیاطین از آنها

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«نَوِّرُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآن ... فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَهُ الْقُرْآن كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيا»

«خانه های خود را با تلاوت قرآن روشن کنید ... زیرا که هر گاه در خانه، بسیار تلاوت قرآن شد، خیر و برکتش زیاد شود و اهل آن به وسعت رسند و آن خانه برای اهل آسمان درخشندگی دارد، چنانچه ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند».(۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«الْبَيْتُ الَّذِى يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذْكَرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَهُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِى لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذْكَرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَهُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ»

۱- ثواب الأعمال، شیخ صدوق ره، ص۱۰۲.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۳.

«خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر و یاد خدای عَزَّ و جَلَّ در آن بشود، برکتش بسیار گردد و فرشتگان در آن بیایند و شیاطین از آن دور شوند و برای اهل آسمان می درخشد، چنانچه ستارگان برای اهل زمین می درخشند و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدای عَزَّ و جَلَّ در آن نشود، برکتش کم شود و فرشتگان از آن دور شوند و شیاطین در آن حاضر گردند».(۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي أَنْ يَكُونَ فِي الْبَيْتِ مُصْحَفٌ يَطْرُدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الشَّيَاطِينَ»

«هر آینه من خوش دارم که در هر خانه قرآنی باشد که خدای عَزَّ وَ جَلَّ بدان سبب شیاطین را (از آن خانه) دور کند».(۲)

برکت قِرائت سوره ی «قُل هُوَ اللّهُ اَحَدٌ»

محمد بن مروان از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت کند که فرمود:

«مَنْ قَرَأَ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" مَرَّةً بُورِكَ عَلَيْهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ عَلَى جِيرَانِهِ ..."

«هرکس قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد را یک بار بخواند، بر او مبارک باشد (و برکت به او داده شود) و هر کس دو بار بخواند خودش و خاندانش برکت یابند و هر کس سه بار بخواند خودش و خاندانش و

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۳-۴۱۴.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۷.

همسایگـانش برکت یابنـد و هر کس دوازده بـار بخوانـد، خداونـد برایش دوازده قصـر در بهشت بنـا کنـد و نگهبانـان بهشـت گویند:

برویم قصرهای فلان برادرمان را تماشا کنیم!

و هرکس صـد بار بخواند، گناهان بیست و پنج سال او - به جز خونها و مالها (که به ناحق ریخته و یا خورده است) - آمرزیده شود؛ هر کس چهارصد بار بخواند، مزد چهارصد شـهید دارد که هر یک از آنها اسـبش در راه خدا پی گشته و خونش ریخته شـده است و هر کس در یـک شـبانه روز هزار بار آن را بخوانـد، نمیرد تا جایگاه خویش را در بهشت ببینـد یا به او نشان داده شود».(۱)

نیز در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ قَرَأَ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" مِائَهَ مَرَّهٍ حِینَ یَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِینَ سَنَهً»

«هر کس هنگامی که به بستر خواب رود صد بار سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند، خداوند گناه پنجاه سال او را بیامرزد».(۲)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)، درباره ی تعقیبات نماز، میخوانیم:

«مَنْ کـانَ یُؤْمِنُ بِـاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا یَـدَعْ أَنْ یَقْرَأَ فِی دُبُرِ الْفَرِیضَهِ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَـدٌ"؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَیْرَ الـدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ غَفَرَ لَهُ وَ لِوَالِدَیْهِ وَ مَا وَلَدَا»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۲۵.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی،ص۴۲۶.

«هرکه ایمان به خدا و روز جزا دارد خواندن "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد" را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد، زیرا هر کس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم کند و او را و پدر و مادرش را و هر که را که از آن دو متولد شده، بیامرزد».(۱)

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه سعد بن مُعاذ نماز خواند و پس از آن فرمود:

«هفتادهزار فرشته که در آنها جبرئیل (علیه السلام) نیز بود، آمدند و بر جنازه ی سعد نماز خواندند. من به جبرئیل گفتم:

ای جبرئیل! به چه عملی او سزاوار نماز شما (فرشتگان) شد؟

جبرئیل گفت: برای خواندنش "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد" را (در همه احوال): ایستاده، نشسته، سواره، پیاده و در هنگام رفتن و آمدنش».(۲)

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، قرآن ناطق مبارک

اهلبیت پیامبر علیهم السلام نیز از آن رو که قرآن ناطق هستند، اطلاق لقب مبارک بر ایشان، در ادعیه و روایات، به چشم می خورد:

= امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی فرموده اند:

«فَمَا شَذَّ عَنِّی مِنَ الْعِلْمِ شَیْءٌ إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمَنِیهِ الْمُبَارَکُ»

۱- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی،ص۴۲۸.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی،ص۴۲۹.

«هیچ چیزی از دانش، از من بیگانه نماند، جز آنکه همان را (پیامبر) مبارک صلی الله علیه و آله از پیش به من آموخته بود».(۱)

توضیح: روشن است که برکت کتاب آسمانی قرآن کریم، با برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، هر دو از ریشه ی مبارک و اصل متبرّک و جامع و فراگیر وحی و الهام الهی است، که سبب نجات بشریّت است.

= سید ابن طاووس (ره)، در مصباح الزّائرین، در یکی از صلوات هایی که بر امام حسین (علیه السلام) فرستاده می شود، چنین آورده است:

« ... الْإِمَامِ الصِّدِّيقِ الطُّهْرِ الطَّاهِرِ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ ...”

« ... امام راستین پاک و پاکیزه و نیکو و مبارک ...»(۲)

= نیز، در دعائی که سید ابن طاووس (ره) آن را از خطّ “رضی موسوی” نقل نموده، در وصف امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین آمده است:

«.. وَ بِالحَسَنِ المُبارَكِ مِنَ المُبارَكِينَ ... »

۱- بحارالانوار، علامه مجلسی ره، ۳۹/۳۴۳.

۲- مفاتیح الجِنان، محدّث قمی، ص۴۱۸، اعمال حرم امام حسین (علیه السلام) ؛ صلوات فرستادن بر آن حضرت – چهاردهم.

«.. و به حقّ حسن (امام عسکری ع) مبارک از نسل مبارکان ...».(۱)

= نیز، شیخ طوسی (ره) در تعقیبات نماز صبح، دعائی را نقل نموده که در آن آمده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمُبَارَكِينَ ...».(۲)

= نیز، در دعا و صلواتی بر اهل بیت علیهم السلام چنین آمده است:

«... وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً أُولَئِكَ الطَّيِّبُونَ الْمُبَارَكُونَ الطَّاهِرُونَ الْمُطَهَّرُونَ ...».

«.. و (درود فرست) بر اهـل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله آنان که تو خود، از ایشان پلیـدی را دور کرده ای و پاکشان ساخته ای، پاک ساختنی کامل؛ ایشان پاکیزه و مبارک و پاک و پاک شدهاند».(۳)

عبارت دعای فوق را با عبارتی از دعای دیگر، که مشتمل بر صلوات است، تطبیق می دهیم:

۱- مُهَجُالدَّعَوات، سید ابن طاووس ره، ص۳۲۸.

۲- مصباح المتهجّد، شیخ طوسی ره، ۱/۲۲۱.

۳- بحارالانوار، علامه مجلسی ره، ۹۵/۴۳۱.

«... اللَّهُـمَّ اخْصُـصْ أَهْـلَ بَيْـتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ الْمُبَـارَكِينَ السَّامِعِيـنَ الْمُطِيعِينَ لَـکَ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».(۱)

نتیجه این است که:

لقب "مبارك" برای اهل بیت عصمت علیهم السلام ، توأم با صفات و القابی که ناظر به بحث عصمت و طهارت ایشان از هر رجس و پلیدی است، به کار رفته است.

جالب اینکه، گویا عبارت زیر در دعائی دیگر، نوعی تفسیر و توضیح در همین رابطه است:

«... ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِالصَّلَاةِ وَ السَّلَام عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ حُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمُبَارَكِينَ الْأَخْيَارِ الْأَئِمَّهِ الْعَادِلِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً ...»(۲)

و آیه ی مبارکه ی تطهیر، این است:

«إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(۳)

«خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلایشی را از شما – خانواده ی نُبُوّت – ببرد و شما را از هر عیب، پاك و منزه گرداند».

۱- مصباح المتهجّد، شیخ طوسی ره، ۲/۶۵۳.

۲- بحارالانوار، علامه مجلسی ره، ج۱۰۲/ص۲۱۷.

۳- احزاب/۳۳

"ذیل آیه:

موافق اخبار شیعه و اهل سنّت، راجع به شخص پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و اگر راجع به زنان پیغمبر بود بایستی ضمیر مؤنث – عَنکُنَّ - ذکر شود و به سیاق جُمَل صدر آیه باشد."(۱)

و همین عصمت است که راز مبارک بودن اهل بیت علیهم السلام را آشکار می کند. زیرا، عصمت، سبب هدایت غیر معصومین یعنی عمده ی بشریّت است، که مُلزَم به پیروی از امام معصوم هستند.

آیات قرآن کریم، هر یک خزانه ای پر برکت هستند

اشاره

«عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يَقُولُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا»

«زُهری گوید: از امام زین العابدین (علیه السلام) شنیدم که میفرمود: هر یک از آیات قرآن گنجینهای است؛ پس هر گاه درب یک گنجینه را گشودی، شایسته است که بدانچه در آنست، نظری بیفکنی».(۲)

محرومیت زُهری – راوی این حدیث – از برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

محمد بن مسلم بن عُبَیدالله، معروف به ابن شِهاب، دارای کُنیه ی ابوبکر و از بنی زهره و ملّقب به "زُهری" است. او از تابعین است، یعنی از کسانی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده اند.

۱- توضیح مرحوم الهی قمشه ای در ترجمه ی آیه.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی ره، ترجمه ی مصطفوی، ۴/۴۱۲.

وی مُحدِّث بوده و ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کرده و نزدیک به ۲۰۰۰ حدیث از آنان و از مردان و زنان دیگر فرا گرفته است. پدرش مسلم از همراهان مُصعَب بن زبیر - جنایتگر معروف و قاتل مختار - و جدّش عبیدالله از مشرکین در جنگ بدر بوده است.

زُهری در خدمت عبدالمَلِک بن مروان و هِشام بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک - خلفاء اموی – بوده است. همچنین معلم فرزندان هِشام بن عبدالملک بوده و چهارصد حدیث برای آنان نقل نموده است، که در میان آنها یک حدیث در فضیلت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندانش یافت نمی شود؛ زیرا که زُهری بر راه و روش و سیره ی اُمَویین سلوک می نموده و خواهان دینی و مطیع دنیوی آنان بوده است.

آنچه که از کتب تاریخ بر می آید این است که زُهری مردی مُتَلَوِّن(۱) و بدون رأی و استقامت بوده که در مواردی هم به خدمت امام سجاد (علیه السلام) می رسیده و مشکلات خود را بر آن حضرت عرضه می داشته و حضرت نیز پاسخ مثبت به او می داده اند (تا حجّت بر او تمام شود) و او شاهد کَراماتی از آن حضرت نیز بوده است. ولی متأسفانه هیچ یک از اینها باعث تنبّه و بیداری او نگردید و لذا هیچ یک از علماء او را تأیید نکرده و برای او ارزشی قائل نیستند. امام سجاد (علیه السلام) نیز نامه ای در توبیخ و تنبیه او نوشته اند که در کتب موجود است. زُهری در ماه رمضان سال ۱۲۴ هجری از دنیا رفت.

۱- رنگ برنگ/ چندچهره/ بوقلمون صفت

او از مصادیق بیبهرگی از برکت قرآن و اهلبیت پیامبر علیهم السلام بود، چون به این سرچشمه ی مبارک دسترسی داشت؛ ولی بدان تبرّک نجُست و محروم ابدی شد.(۱)

لیلهالقدر، نقطه ی عطف یا کانون تقاطع دو برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

شب قدر، شبی مبارک، برای اهل بیتی مبارک

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنَّا کُنَّا مُنْذِرینَ ! فِیهَا یُفْرَقُ کلُ أَمْرٍ حَکِیمٍ ! أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا، إِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ»(۲)

«البتّه ما آن کتاب را در شب مبارك و خجسته و نیکو فرو فرستادیم، مُحَقَّقاً ما بیم دهنده ایم ! در آن شب هر کاری محکم و استوار (از حقّ و باطل) جدا می شود (خدای تعالی آن را مقدّر و معلوم میگرداند) ! در حالی که آن کار، محکم و استوار نزد ما است (موافق حکمت و درستکاری ما می باشد)، البتّه ما (پیغمبران را با کتاب، برای ترسانیدن مردم از عذاب) فرستادگانیم».(۳)

۱- با استفاده از: دانشنامه ی اینترنتی رشد؛ الامام زَین العابدین، عبدالرَّزّاق مُقرَّم، ص۱۵۴؛ الأعلام، خیرالدّین زِرِکلی، ۲/۹۸۸، فرهنگ فارسی معین.

۲- دخان/۳-۵

۳- ترجمه ی قرآن مرحوم فیض الإسلام.

توضیح: راز مبارک بودن شب قدر، هم نزول دفعی تمام قرآن در آن شب بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم کثرت ثواب عبادت و نماز در آن شب و هم استجابت دعاهای بندگان بسیار در آن شب و هم تقدیر امور بندگان در آن سال است.

تلفیق این آیه ی کریمه با سوره ی مبارکه ی قدر، در صحیفه ی سجّادیه

«ثُمَّ فَضَّلَ لَیْلَهً وَاحِدَهً مِنْ لَیَالِیهِ عَلَی لَیَالِی أَلْفِ شَهْرٍ وَ سَمَّاهَا لَیْلَهَ الْقَدْرِ، تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِإِذْن رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ؛ سَلامٌ دَائِمُ الْبَرَکَهِ إِلیٰ طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْکَمَ مِنْ قَضَائِهِ ...".(۱)

«پس از آن، (عبادت و بندگی در) شبی(۲) از شبهای آن را بر (عبادت در) شبهای هزار ماه برتری داد (چون خیرات و برکات و نیکیها و سودهای دینی و دنیوی در آن است) و آن را شب قدر نامید (شبی که خدای تعالیٰ اجلها و روزیها و هر امری را که حادث می شود، مقدّر می فرماید). در آن شب (بسیاری از) فرشتگان و روح (القُدُس: جَبرَئیل یا وحی یا مخلوقی بزرگتر از فرشتگان) به فرمان پروردگارشان بر هر که از بندگانش بخواهد، با قضا و قدری که محکم و استوار کرده (تغییر و تبدیلی در آن نیست)، برای هر کاری (که خدا مقدّر فرموده) فرود می آیند. آن شب سلام و درود (فرشتگان) است (بر

۱- صحیفه ی کامله ی سجادیه (علیه السلام)، دعای ۴۴: دعای حضرت در وقت حلول ماه مبارک رمضان.

۲- شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوّم

آنان که برای نماز به پا ایستاده یا در حال رکوع و سجودند، یا آنکه شب سلامتی و رهایی از ضرر و زیان شیاطین است) که برکت و خیر آن تا آشکار شدن روشنی صبح، دائم و همیشه است».(۱)

= سید علی خان مدنی شیرازی مشهور به کبیر (متوفّای ۱۱۲۰ ق) در شرح این عبارت گوید:

"وَ البَرَکَهُ: کَثرَهُ الخَیرِ وَ نَماؤُهُ وَ فیهِ تلمیحٌ إلیٰ قَولِهِ تَعالیٰ: «إنّا أنزَلناهُ فی لَیلَهٍ مُبارَکَهٍ - إلی قوله - فیها یُفرَقُ کُلُّ أمرٍ حَکیمٍ»، فَالبَرَکَهُ ثابِتَهٌ مُتَتابِعَهٌ فی هذِهِ اللَّیلَهِ بِدَوامِ السَّلامِ إلیٰ أن یَطلُعَ الفَجرُ؛ فإنَّ المُبارَکَ ما فیهِ نَماءُ الخَیرِ وَ کَثرَتُهُ".

"بَرَکت، عبارتست از کَثرت خیر و رشد و فزونی آن و در این عبارتِ دعا، اشاره ای ملیح است به فرموده ی خداوند تعالیٰ: «إنّا أنزَلناهُ فی لَیلَهٍ مُبارَکَهٍ - تا آنجا که فرموده - فیها یُفرَقُ کُلُّ أمرٍ حَکیمٍ»، پس برکت در این شب، چیزی است ثابت و پی در پی، که با ادامه یافتن سلام تا طلوع فجر، دوام می یابد؛ زیرا که مبارک، آن چیزیست که در آن رشد و فزونی خیر و کثرت و فراوانی آن باشد".(۲)

امام محمد تقی جواد الأئمّه (علیه السلام) فرمود:

۱- صحیفه ی سجادیه، ترجمه و شرح مرحوم فیض الإسلام، ص ۲۸۵.

۲- ریاضُ السّالِکینَ فی شَرحِ صَحیفهِ سَیِّدِ السّاجِدینَ، سید علیخان کبیر، چاپ جامعه مدرّسین، ج۶، ص۳۳.

"ای گروه شیعه! با سوره ی «اِنّا اَنزَلناه» (با اهل سنت) مباحثه کنید تا پیروز شوید. به خدا که آن سوره پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ، حجت خدای تبارک و تعالیٰ است بر مردم و آن سوره سَرِوَر دین شما (بزرگترین دلیل مذهب شما) و نِهایت دانش ما است (زیرا کاشف از شب قدر است و در آن شب، مکنونات علمی بیشتری برای ما هویدا می گردد.)

ای گروه شیعه! با آیات «حم ! وَ الْكِتابِ الْمُبِين ! إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ، إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ»(۱) [با اهل سنت] مباحثه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ... "(۲)

کور شدن ابن عبّاس به خاطر انکار نزول ملائکه در شب قدر بر امامان (علیهم السلام)

شیخ کلینی (ره) در کافی نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) از پدر گرامی خود، امام باقر (علیه السلام) نقل فرمودند که آن حضرت جریان مناظره ی خود (در سنین کودکی) با عبدالله بن عبّاس (صحابی معروف و مفسّر قرآن، که در آن هنگام پیر بوده) در رابطه با حکم قصاص و دیه را در حدیثی مفصّل نقل فرموده اند که وقتی انکار و لَجاجَت ابن عباس را می بینند، به وی چنین می فرمایند:

" ... حکم خدا در شبی که امر او نازل شد (شب قدر) چنین است و اگر پس از آنکه آن را خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای انکار کنی، خدا تو را به دوزخ بَرَد، چنانچه تو را کور کرد، روزی که ولایت علی (علیه السلام) و حکم الهی را بر او منکر شدی!

۱- آیات اوّل تا سوّم سوره ی دُخان

۲- اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج۱، ص ۳۶۴، باب شأن نزول سوره ی «إنا انزلناه» حدیث۶.

[ابن عباس] گفت:

"[آری!] تو از کجا این را می دانی؟! به خدا چشم من کور نشد مگر از سیلی پَرِ فرشته!"

... [حضرت برای او تعریف کردند]:

... گفتی که: علی بن ابیطالب (علیه السلام) به تو فرموده است:

"شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امور سال نازل می شود و آن امور پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله والیانی دارد، تو گفتی: آنها کیانند و او فرمود: من و یازده تن از صُلب من که همه امام و مُحدَّث(۱) هستند".

تو گفتی: "به رأی من! شب قدر نباشد جز با رسول خدا صلی الله علیه و آله ! "

پس آن فرشته که با علی (علیه السلام) حدیث می کرد (به إذن خدا) بر تو ظاهر شد و به تو گفت:

"ای عبدالله! دروغ می گوئی! آنچه را علی (علیه السلام) باز گفته، من به دو چشم خود دیدم، هر چند او به چشم خود ندیده (نزول ملائکه را) ولی با دل خود دریافته و با گوش خود (الهام ایشان) شنیده است! "

سپس آن فرشته با پر خود به صورت تو سیلی زد و تو کور شدی!

ابن عباس گفت: "ما در هر چه اختلاف داریم حکمش با خداست! "

من (امام باقر) گفتم:

۱- دریافت کننده ی الهام و حدیث فرشتگان

"آیا حکم خدا موافق حکم کسی است که در یک موضوع دو رأی مختلف دارد؟! "

جواب گفت: نه!

پس من گفتم: "اینجاست که خود هلاک شدی و دیگران را هم هلاک کردی! ".(۱)

سؤال مرد مسیحی از امام کاظم (علیه السلام)

یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید:

خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد ... نصرانی گفت: أصلَحَكَ اللَّهُ (خدا خیرت بدهد)؛ من اکنون از شما سؤالی میکنم. حضرت فرمود: بپرس.

گفت: به من خبر ده از کتاب خدای تعالی که آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را به آنچه باید، معرفی کرده و فرموده:

«حم ! وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ ! إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَهٍ مُبارَكَهٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ! فيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكيمٍ»

«حم ! سوگند به کتاب روشن ! که آن را در شبی مبارک نازل کرده ایم که ما بیمدهنده ایم ! در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند.»(۲)

۱- اصول کافی، شیخ کلینی (ره)، ترجمه مرحوم کمره ای، ج۲، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ الکافی (عربی)، طبع الإسلامیه، ج۱، ص۲۴۷-۲۴۸، حدیث۲ از باب شأن نزول سوره ی إنا انزلناه.

۲- دخان/آیات ۱تا۴

فرمود: اما «حم» محمد صلی الله علیه و آله است و آن در کتابی است که بر هود (علیه السلام) نازل گشته و از حروفش کاسته شده(۱) و اما «کتاب روشن» امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است و اما «شب مبارک» فاطمه علیها السلام است و اما اینکه فرماید:

«در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند»

یعنی آن فاطمه (علیها السلام) خیر بسیاری زاید و بیرون دهد و آن خیر بسیار، مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم است (یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام هستند و امامان دیگر هم به اینها عطف میشوند).

مرد نصرانی گفت: اولین و آخرین این مردان را معرفی کن.

فرمود: اوصاف به یکدیگر شباهت دارند (و ممکن نیست شخصی را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت) ولی من سومی آن قوم (یعنی امام حسین (علیه السلام)) را برای تو معرفی می کنم که چه کسی از نسل او ظاهر می شود(۲) و اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده هست، اگر تغییرش نداده و تحریفش نکرده و کفر نورزید؛ ولی از قدیم این کار را کرده اید! ... (تا آخِر حدیث، که پس از چندین سؤال و جواب، مرد مسیحی مسلمان می شود ...).(۳)

۱- یعنی در کتاب هود (علیه السلام) از محمد صلی الله علیه و آله به «حم» تعبیر شده و دو حرف "م د" آن، از نظر تخفیف یا جهت دیگری افتاده است

۲- مقصود حضرت قائم عَجَّلَ اللهُ فرَجَهُ است

۳- اصول کافی، شیخ کلینی، ترجمه مصطفوی، ج۲، ص ۳۹۴، فصل زندگانی امام موسی کاظم (علیه السلام)، حدیث۴.

= عبداللّه بن مُسکان از حضرات باقر، صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که هر سه امام فرموده اند:

خداونـد تمام قرآن را در «لیله القـدر» به بَیت المَعمور (مقابل کعبه در آسـمان) نازل کرد. سـپس در مـدت بیست و سه سال بر پیغمبر صـلی الله علیه و آله نـازل نمود. خداونـد در آن شب، هر کار حقّ و باطلی و آنچه را در آن سال روی می دهـد، تقـدیر فرموده و بَـداء (دگرگونی قضاء و قَدَر) و مشـیّت الهی در آن راه دارد، آنچه خواهد مقدَّم می دارد و هر چه خواهد، تأخیر می اندازد، از سرنوشتها، روزی ها، امنیت، صلح، سلامت و غیره.

پیغمبر صـلی الله علیه و آله آن را به امیرالمؤمنین (علیه السـلام) تلقین فرمود و آن حضرت هم به ائمه ی طاهرین علیهـم السلام از اولاد خود رسانید، تا آنکه نوبت به صاحب الزمان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برسد.(۱)

برکت اهل بیت علیهم السلام مقارن با بی برکتی بنی امیه

مرحوم مجلسی اول (ملّا محمد تقی) در لَوامِعِ صاحِبقِرانی(۲) که ترجمه ی "مَن لا یحضُـرُهُ الفقیه" شیخ صدوق (ره) برای شاه عبّاس دوّم صفوی است، می نویسد:

"منقولست از فُضَـیل و زُرارَه و محمد بن مسـلم از حُمران، که گفت: سؤال کردم از حضـرت امام محمّد باقر (علیه السـلام) از قول - حق سُبحانَه و تعالی - که فرموده است:

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ»(۳)

۱- مهدی موعود، ترجمه جلد ۵۱ بحار الأنوار علامه مجلسی)، علی دوانی، ص۲۷۲.

۲- لَوامِعِ صاحِبقِرانی: درخشش های شاهانه.

۳- (دخان/۳)

«ما فرستادیم قرآن را در شب با برکت»

کدامست این شب؟

حضرت فرمودند:

شب قدر است که در ده روز آخر ماه رمضان هر سال هست و قرآن نازل نشده به بیت المعمور و نه به آسمان اوَّل، مگر در شب قدر؛ و حق سُبحانَه و تعالیٰ دربارهی این شب مبارک فرموده است:

«فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(۱)

«در این شب فصل می شود هر چیزی که با حکمت و اِحکام است»

یعنی مُقدَّر می شود در شب قدر هر چیزی که در سال آینده واقع خواهد شد، تا سال آینده بعدی در همین شب، از نفع و ضرر و یا طاعت و معصیت، یا فرزندی که حق - سبحانَه و تعالیٰ - عطا فرماید، یا عمر یا روزی. پس هر چه در این شب، مقدّر و قضا شود، آن حتم و واجب می گردد که البته واقع شود؛ قطع نظر از اسباب عظیمه که سبب مَشِیّت الهی شود، که به مرتبه[ای] نمی رسد که خِلافش مُحال باشد؛ بلکه خِلافش نادر می شود (یعنی کم رخ می دهد که خداوند، خِلاف آنچه در شب قدر، تقدیر فرموده، مشیَّت بفرماید.)

عرض کردم: چه معنی دارد که:

«لَيلَه القدرِ خَيرٌ مِن ألفِ شَهرٍ»(۲)

۱- (دخان/۴)

۲- (قدر/۳)

«شب قدر بهتر از هزار ماه است»؟

حضرت فرمودند:

«اعمال خوبی که در شب قدر کنند از نماز و زکات و انواع خیرات، بهتر است از عمل در هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد».

بعضی گفته اند: مراد اینست که در هزار ماه پادشاهی بنی امیه، به تَشَؤُّم(۱) کفر و فسق ایشان، شب قدر را از ایشان برداشتند؛ چنانکه ظاهر عبارت حدیث (امام صادق (علیه السلام)، در ابتدای) صحیفه کامله سجّادیه است (که توضیح آن می آید) و اظهر آنست که ... هزار ماه - قطع نظر از شب قدر - مراد است ... اما ایام پادشاهی بنی امیه، هزار ماه درست است چنانکه مضبوط است نزد اهل تواریخ (۸۳ سال و چهار ماه، به توضیحی که می آید.)

=نقل کرده اند که در خدمت حضرت سَیّد المُرسَلین صلی الله علیه و آله مذکور شد حکایت شمسون عابد، که عمر بسیار یافت و هشتاد سال کارش جِهاد بود که شب تا صبح به عبادت الهی مشغول بود و روزش جهاد می کرد.

صحابه گفتند: یا رسولَ اللّه، عمرهای ما کوتاه است و به سبب کوتاهی عمر، از این ثوابهای عظیمه محرومیم!

حق سُبحانَه و تعالیٰ بدین منظور این سوره را فرو فرستاد که اگر چه عمر شما کوتاه است، حق - سبحانَه و تعالیٰ - شما را به سبب مُتابَعَت حضرت سَیّدالمُرسَلین صلی الله علیه و آله

۱- تَشَؤُّم [یا: تَشاؤُم = شوم بودن]

این قِسم شبی کَرامَت فرمود که یک شبش بهترست از عمل نود سال از عمرهای ایشان و آن افضلیَّت انتهائی ندارد و بعضی را دو برابر می دهند و بعضی را هفتاد و یا هفتصد، تا به مرتبه ای که حصر آن نتواند کرد غیر از حقّ سُبحانَه و تعالی.”(۱)

بخشی از متن حدیث امام صادق (علیه السلام) در ابتدای صحیفه ی سجادیه

اشاره

قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی فِی ذَلِکَ: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ ! وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ ! لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(۲) تَمْلِکُهَا بَنُو أُمَیَّهَ لَیسَ فِیهَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَأَطْلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِیَّهُ عَلَیْهِ [الصَّلاهُ و] السَّلامُ، أَنَّ بَنِی أُمَیَّهَ تَمْلِکُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ مُلْکَهَا طُولَ هَذِهِ الْمُدَّهِ.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

و خدای تعالی در این باره (سلطنت بنی امیّه و مدّت آن) فرستاد:

«ما قرآن را در شب قدر یکجا به لوح محفوظ یا به خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از بعثت «فرستادیم»؛ پس از آن، جبریل در مدّت ۲۳ سال به تدریج و کم کم برای پیغمبر می آورد ! «و چه می دانی که شب قدر چیست! ! شب قدر بهتر از هزار ماه است» که بنیامیّه در آن پادشاهی میکنند و در آن (مدت خلافت) شب قدر نیست.

۱- لوامع صاحبقرانی، مشهور به شرح فقیه، علامه مجلسی اول، ج۶، ص۵۹۲-۵۹۴.

۲- (سوره ی قدر/آیات ۱ - ۳)

توضیح مرحوم فیض الإسلام ره:

"به دست آوردن سعادت و نیکبختیها در شب قدر بهتر است از خوشگذرانیهای هزار ماه سلطنت بنیامیّه. سیّد اجلّ سیّد علیخان - رَحِمَهُ اللّه - در شرح صحیفهی خود می نویسد:

ابن اثیر (سنّی مذهب) در "جامع الأصول" گفته:

مدّت سلطنت بنی امیّه هزار ماه است و مراد خدای تعالیٰ به اینکه شب قدر بهتر از هزار ماه می باشد همان است و هزار ماه ۸۳ سال و چهار ماه است و آغاز استقلال بنیامیّه به پادشاهی، هنگام صلح حسن بن علی (علیه السلام) است با معاویه بن ابی سفیان، در پایان سال چهلم از هجرت و انقراض دولت ایشان به دست ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۲ (قمری) است که ۹۲ سال می شود و خلافت عبداللّه ابن زبیر که هشت سال و هشت ماه است از آن ساقط می شود؛ میماند ۸۳ سال و چهار ماه و آن هزار ماه است).

[سپس] حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

پس خدای عزّ و جلّ پیغمبرش را آگاه نمود که بنی امیّه پادشاهی و سروری این امّت را در این مدّت (هزار ماه) به دست می گیرند.(۱)

ماه رَمَضان، شَهرُ اللّهِ المُبارَک، ماه قدر و قرآن، ماه امیر مؤمنان (علیه السلام) است

۱- ترجمه و شرح صحیفه سجادیه، مرحوم فیض الاسلام، ص ۲۰ و ۲۱.

علی بن طَیفور بسطامی[(۱)] در مِنهاجُ النَّجاحِ – ترجمه ی مِفتاحِ الفَلاح شیخ بهائی – می نویسد:[(۲)]

" تَبصِرَةٌ: رجب ماه ولایت؛ و شعبان، شهر رسول اللّه و رمضان، شهر اللّه است و اهل ولایت، در آغاز شهر ولایت، آماده برای ادراک اسرار شهر اللّه به خصوص لیله ی مبارکه ی قدر می شوند و آن که گفته ایم: رجب شهر ولایت است، در صدور توقیع مبارک از حضرت ولی اللّه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و امر آن جناب که: «اُدعُ فی کُلِّ یَومٍ مِن اَیّامِ رَجَبٍ: [اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَعَانِی جَمِیعِ مَا یَدْعُوکَ بِهِ وُلَاهُ أَمْرِکَ ... الخ]» توجّه داشته باش!".

اختفاء و غَیبَت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، چون اختفاء لیله القدر، مبارک و با برکت است

پنهان بودن و اختفاءِ لیله القـدر از علم و آگاهی ما (غیر معصومین)، چیزی از برکت و شأن و مقام آن نمی کاهـد. اساساً پنهان بودن و غَیبَت، سبب کاهش ارزش و اعتبار یک چیز گرانبها یا یک شخصیت ارزشمند نیست. وجود مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز اگر چه از ما پنهان و غائب است، ولی این نقص و عیب ما است که لیاقت حضور علنی آن حضرت را نداریم. با این همه، باز هم، از برکات وجود حضرت، بهرهمندیم؛ حتی در دوران غیبت و اختفای ایشان.

= شیخ بهاءالدّین عامِلی، معروف به شیخ بهائی (ره) در رساله ی "نان و حلوا" چنین سروده است:

چون شب قدر از همه مستور شد

۱- از علماء حیدرآباد هند – متوفّای ۱۱۰۰ ق

۲- مِنهاجُ النَّجاحِ – ترجمه ی مِفتاحِ الفَلاح شیخ بهائی – (مقدّمه ی۲/ ص۳۴/ آخِر فصل ۲

لاجَرَم، از پای تا سر، نور شد

اسم اعظم چون که کس نشناسدش

سَروَری بر کُلِّ اَسما باشدش

تا تو هم از خلق پنهانی، همی

همچو لیل القدر و اسم اعظمی!

برکت عیسیٰ مسیح (علیه السلام)، برکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است

در مورد حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) نیز، در قرآن کریم، لقب مبارک به کار رفته است:

«وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا»(۱)

«و هر جا باشم مرا مبارک (با برکت) قرار داده و تا زنده ام به نماز و زکات وصیَّت کرده است».

یک وجه این لقب مبارک و پر برکت، از آن روست که حضرت عیسی (علیه السلام) دینی جهانی و پیروانی بسیار یافت؛ هر چند اکنون دیگر، دین او تحریف شده و با وجود دین اسلام، دین مسیحیت منسوخ است. اما جالب اینجاست که در احادیث اهل بیت علیهم السلام به این برکت عیسی مسیح (علیه السلام) در عصر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اشاره شده است:

=در تفسیر مَنهَج الصّادقین، به نقل از تفسیر قمی (ره) آمده است:

۱- (مریم/۳۱)

“علی بـن ابراهیـم [قمی (ره)] از پـدر خـود نقـل کرده و او از سـلیمان بـن داود [مِنقَری] و او از ابی حمزه ثُمـالی، از شــهر بن حَوشَب، که گفت:

روزی حَجّاج بن یوسُف ثقفی - لَعنهُ اللهِ عَلَیه - در واسـط بود و عطـا می داد؛ یکی از مُلازِمان او بیامـد و گفت: امیر تو را می طلبد! من نزد او رفتم با جامه ی کهنه و اسبی لاغر.

چون حَجّاج مرا بدیـد گفت: ای شـهر! این چه رَثـاثَت و خَلاقَت (پوسیدگی و نرمی لباس) است و این اسب چیست که بر او سواری؟!

گفتم: اَیُّهَا المَلِكُ! نشسـتن من بر این اسب بر سبیل اتفاق است و من او را نخریده ام! و اما خَلاقَت جامه؛ پس بدان که اینچنین جامه مرا کافی است؛ چه، غرض از آن، سَتر عورت است و به آن حاصل می شود!

مرا گفت: تو جامه ی خز نمی پوشی؛ عیب آن کس می کنی که او را پوشد؟!

گفتم: من خز پوشیدن عادت نکرده ام و لیکن عیب نکنم آن را که خز پوشد!

پس جامه از خز در من پوشید؛ چون خواستم که بیرون آیم گفت: مرا آیتی مشکل شده است!

گفتم: چیست؟

این آیه تلاوت نمود که:

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»(۱)

(هیچیك از اهل کتاب نیستند، جز آنکه ایمان می آورند به او قبل از مرگ!

۱- (نساء/۱۵۹)

و گفت: بسیار هست که اُسَرای یهود و ترسا را نزد من آرند و من به قتل ایشان امر کنم و ایشان را نزد من گردن می زنند و از ایشان هیچ کلمهی ایمان نمی شنوم!

من گفتم: اَصلَحَ اللّٰهُ الاَمیرَ؛(۱) معنی آیه بر این وجه نیست که تأویل کردی! بلکه معنی این است که چون عیسی بن مریم (علیه السلام) قبل از قیامت از آسمان به زمین آید، هیچ اهل ملّتی نباشد، از یهود و نصرانی و غیر آن، مگر که ایمان آرد به او قبل از موت عیسی (علیه السلام) (که تا آن زمان زنده است) و نماز گذارد در پسِ مَهدی (علیه السلام).

من چون این بگفتم، گفت: وَیحَك! این را از کجا می گویی و از کجا به تو رسیده؟!

گفتم: حَدَّثَنی بِهِ مُحمّدُ بنُ علی بن الحُسَین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام (امام باقر).

حَجّاج ساعتی نیك سر در پیش افکند و انگشت بر زمین می زد! پس سر بر آورد و گفت:

" اَخَذتَها مِن عَینٍ صافِیَهٍ! "

آن را از چشمه ای گوارا و زلال گرفتهای!

کلبی گوید: من وی (شهر بن حَوشَب) را گفتم:

چرا از محمد بن علی (علیه السلام) روایت کردی و حال آنکه او (حَجّاج) کارِهِ وی و آبای او (یعنی از آن حضرت و پدرانش بدش می آید!) است و کارِه [است] از هر که از ایشان روایت کند!

[شهر] گفت: قصد آن کردم تا وی را در غضب آورم! ".(۲)

۱- خدا به صلاح بدارد امیر را

۲- تفسیر مَنهَج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج۳، ص۱۵۳-۱۵۴.

چنانکه از حدیث فوق آشکار میشود، اکثریت مسیحیان، هنگام ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و از آسمان به زیر آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) و نماز گزاردن وی پشت سر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ایمان می آورند و این خود از بزرگترین و مبارکترین برکاتی است که از طریق حضرت عیسی (علیه السلام) برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقدّر شده است.

آیه ی مبارکه ی «نور»، آیه ای مبارک در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ؛ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فیها مِصْباحٌ، الْمِصْباحُ فی زُجاجَهٍ، الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ، لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ، یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ، نُورٌ عَلی نُورٍ، یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ»(۱)

«خدا نور آسمانها و زمین است. مَثَل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون شیشه ای و آن شیشه چون ستاره ای درخشنده. از روغن درخت مبارک (پربرکت) زیتون، که نه شرقیست و نه غربی، افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد، بدان نور راه می نماید و برای مردم مَثَلها می آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است».

«شجره ی مبارکه» علی (علیه السلام) و امامان پس از او از نسل ابراهیم (علیه السلام) هستند

۱- (نور/۳۵)

سُلَیم بن قَیس هلالی (ره) از سلمان فارسی (علیه السلام) نقل می کند که در جمع اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام هجوم به خانه ی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، در دفاع از آن حضرت سخنانی گفته و از جمله چنین گفته است:

« ... خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران (علیه السلام) را بر همه جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند ... آل محمد صلی الله علیه و آله فرزندان نوح (علیه السلام) و آل ابراهیم (علیه السلام) از ابراهیم و برگزیده و نسلِ اسماعیل (علیه السلام) و عترت محمد پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبهی پوشیده و چشمهی زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می درخشد و روغن آن مبارک است ...".(۱)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «شجره ی مبارکه» است

فُضَیل بن یَسار گفت: به حضرت ابی عبداللَّه الصّادق (علیه السلام) عرض کردم:

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»؛

فرمود: «خدای عَزَّ وَ جَلّ چنین است».

عرض کردم: «مَثَلُ نورِهِ»؛

فرمود: «آن محمد صلی الله علیه و آله است».

۱- أسرار آل محمّد عَلَیهِمُ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ، ترجمه کتاب سُلَیم بن قَیس هِلالی (ره)، ص ۲۳۵.

عرض کردم: «کَمِشکاهٍ»؛

فرمود: «سینهی محمد صلی الله علیه و آله است».

عرض کردم: «فیها مصباحٌ»؛

فرمود: «در آن مصباح، نور علم است، یعنی پیغمبری».

عرض کردم: «الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ»؛

فرمود: «علم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به سوی دل علی (علیه السلام) صادر شد».

... عرض کردم:

« ... یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ، لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ»؛

فرمود: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که نه یهودیست و نه نَصرانی»

عرض کردم:

«یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ»؛

فرمود: نزدیک باشد که علم از دهان عالِم آل محمد صلی الله علیه و آله بیرون آید، پیش از آنکه به آن نطق کند.

عرض کردم: «نُورٌ عَلی نُورٍ»؛

فرمود: «امام است در پی امام» یعنی امامی که بعد از امام دیگر باشد.(۱)

۱- اسرار توحید/ ترجمه ی کتاب التّوحید شیخ صدوق، میرزا محمدعلی اردکانی، ص۱۵۶-۱۵۷.

فاطمه زهرا علیها السلام نیز از «شجره ی مبارکه» است

اشاره

ابن مُغازِلی، سُنّی مالکی (فوت: ۴۸۳ق) در کتاب مَناقِب علی بن ابیطالب (علیه السلام) (ص۳۱۶، حدیث۳۶۱) به نقل از حسن بَصْرِی و نیز علامه حِلّی (ره) در کشف الیقین (یا: کشف الحقّ) به نقل از علی بن جعفر (علیه السلام) از امام کاظم (علیه السلام) روایت کرده که «مِشکاه» (چراغدان) و «زُجاجَه» (شیشه) حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و «مِصباح» (چراغ) امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) هستند، که همگی از «شجره ی مبارکه ی» نسل ابراهیم (علیهم السلام) می باشند.

ترجمه ی روایت:

"محمد بن سهل بغدادی، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده است که گفت: از ابو الحسن (امام کاظم) (علیه السلام) پرسیدم: «مِشکاه» در این آیه چیست؟

امام کاظم (علیه السلام) در جواب فرمود:

«مشکاه» فاطمه علیها السلام و «مصباح» حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) می باشند و «الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» (شیشه ای که در روشنی مانند ستاره درخشان است) و فاطمه (علیه السلام) آن ستاره درخشان در بین زنان اهل عالَم است؛ «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ» (که از شجره مبارکه زیتون روشنی می گیرند) و آن، شجره ابراهیم (علیه السلام) می باشد ... (۱)"

۱- آینه یقین، ترجمه کشف الیقین علامه حِلّی، سید مجتبی تراکمه ای، ص ۳۸۵؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ۲۳/۳۱۶ – حدیث ۲۳ از باب ۱۸، در اینکه اهل بیت علیهم السلام انوار خدا هستند و تأویل «آیه ی نور» در حقّ ایشان.

مقایسه با روایات دیگر

در روایات مشابه دیگر، که اختلاف لفظی اندکی با این روایت دارند، «مصباح» به امام حسن (علیه السلام) و «زُجاجَه» به امام حسین (علیه السلام) تأویل شده و در توضیح و تفسیر «شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ»، عبارت قرآنی «یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ» چنین تأویل شده:

«یَکَادُ الْعِلْمُ یَنْفَجِرُ بِهَا»

نزدیک است که علم و دانش، آن درخت پر برکت را بشکافد و از درون آن (به آفاق جهان) بدرخشد.

«نُورٌ عَلىٰ نُورٍ» نیز به «إمامٌ بَعدَ إمامٍ» تأویل شده، که باز از آثار برکت آن درخت است.

«یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» نیز به «یَهْدِی اللَّهُ لِلْأَئِمَّهِ مَنْ یَشَاءُ»،(۱) تأویل شده است.(۲)

تأویلی دیگر از «آیه ی نور»، در شأن دوازده امام (علیهم السلام)

از جابر بن عبدالله انصاری (ره) روایت شده که گفت:

داخل مسجد کوفه شدم، دیدم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با انگشت مبارک خود چیزی می نویسد و تبسّم می فرماید.

۱- خدا هدایت می کند به واسطه ی امامان : هر که را بخواهد

۲- الکافی، شیخ کلینی ره، چاپ اسلامیه، ۱/۱۹۵- حدیث۵ از باب۱۳: در اینکه ائمّه اطهار (علیهم السلام) نور خدا هستند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین؛ چه چیز تو را می خنداند؟!

فرمود: تعجّب می کنم از کسی که این آیه را می خواند ولی آن را خوب درک نمی کند!

عرض کردم: کدام آیه، یا امیرالمؤمنین؟!

پس فرمود:

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ»: المِشکاهُ محمّدٌ؛ «فِیها مِصْباحٌ»: أنا المصباح؛ «[المِصباحُ] فِی زُجاجَهٍ؛ الزُّجاجَهُ»: الحسنُ و الحُسَینُ ؛ «کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ»: و هو علیُّ بنُ الحُسَین ؛ «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ»: محمدُ بنُ علیٍّ؛(۱) «زَیْتُونَهٍ»: جعفرُ بنُ محمّدٍ؛ «لا شَرْقِیَّهٍ»: مُوسَی بنُ جعفرٍ ؛ «وَ لا غَرْبِیَّهٍ»: علیُّ بنُ مُوسَی؛ «یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ»: محمّدُ بنُ علیٍّ؛ «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ»: علیُّ بنُ محمّدٍ؛ «نُورٌ عَلی نُورٍ»: الحسنُ بنُ علیٍّ، «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ»: القائمُ المَهدِیُّ (عَجَّلَ اللهُ فرجَه) «وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» (و خدا برای مردم، مَثَلهایی می زند و خداوند بر هر چیزی داناست.)(۲)

۱- شاید از آن جهت که آن حضرت باقرالعلوم و شکافنده ی دانشها و به سان درخت پربار و با برکت علم و دانش بوده

۲- بَصائِرُ الدَّرَجات، محمّد بن حسن صفّار، ص۲۰۰، ح۱۹؛ البرهان، سید هاشم بَحرانی، ۴/۷۲.

بقعه ی مبارکه

اشاره

«فَلَمَّا جاءَها نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النّارِ وَ مَنْ حَوْلَها وَ سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»(۱)

«و چون موسی به نزد آتش آمد (که به جای نار، نور الهی بود که از درختی سر برزده بود و از آن نور) ندائی برخاست که ای موسی! هر کس که در آن آتش است (یعنی ملائکه ای که مشغول تسبیح و تقدیس اند) و هر کس که در اطراف آن آتش است (یعنی تو یا موسی که نزدیک به درخت و آن نور هستی) مبارك و مشمول برکت و خیر خداوند شده اید و منزّهست خدای یکتا که پروردگار جهانیانست (از صفاتی که سزاوارش نیست؛ یعنی از آنکه جسمی باشد که محتاج به جهتی باشد، یا عرضی باشد که نیازمند به محل و مکانی باشد، یا کسی باشد دارای صدا، که به وسیله آلتی سخن گوید)»(۲)

«فَلَمّا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَنْ یا مُوسیٰ إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ»(۳)

«پس (موسی اهل و عیال خود را در بیابان گذاشت و به جانب آتش رفت) چون بنزدیک آتش آمد از کنار وادی اَیمَن (کرانه ی راست وادی، مسیل بین دو کوه) در آن قطعه زمین مبارك و پر خیر و برکت (که وادی مقدّس و مَعدِن وحی و رسالت و مقام استماع کلام حضرت احدیّت بود) از درختی (که آتش در آن بود) ندا برداشته شد که ای موسی! (این کس که با تو سخن

۱- (نمل/۸)

۲- تفسیر خسروی، ۶/۳۰۲.

۳- (قَصَص/۳۰)

می گوید، منم!) من خدایم، پروردگار و مالک جهانیان و آفریننده تمام آفریدگان.»(۱)

تطبیق «بُقعَه مبارکه» با کربلاء مقدّسه

در تهذیب شیخ طوسی (ره) روایتی اینچنین آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ (علیه السلام): «شاطِئُ الْوادِ الْأَیْمَنِ» الَّذِی ذَکَرَهُ اللَّهُ تَعَالَی فِی الْقُرْآن هُوَ الْفُرَاتُ وَ «الْبُقْعَهُ الْمُبارَکَهُ» هِیَ کَرْبَلَاءُ.(۲)

که در این حدیث، امام صادق (علیه السلام) «شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَن» (کنار وادی اَیمَن، کرانه ی راست وادی) را به رود فرات و «الْبُقْعَه الْمُبارَکَه» را به کربلای مُعَلّی تأویل فرموده است.

توضیح:

باید دانست که این گونه احادیث شریفه، ناظر به معانی باطنی (تأویل) آیات کریمه قرآنی هستند، که علم آن فقط نزد خود اهلبیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. در نقشهٔ زیر از عِراق، ملاحظه می شود که در جانب راست سرزمین مقدّس کربلا، با فاصله، رود فرات جریان دارد:

۱- تفسیر خسروی، ۶/۳۶۱.

۲- تهذیب شیخ طوسی (ره) (چاپ اسلامیه، ۶/۳۸، ح ۸۰-۲۴)

تصویر شماره (۴)

اهل بیت علیهم السلام، جلال و کَرامت الهی و مُتبارِک هستند

«تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ»(۱)

«بزرگوار و مبارک است نام پروردگار تو، که خداوند جلال و عزّت و احسان و کَرامَت است».

امام باقر (علیه السلام) در تأویل این آیه کریمه فرموده اند:

«نَحنُ جَلالُ اللهِ و کَرامَتُهُ الَّتی أکرَمَ اللهُ - تَبارَکَ وَ تَعالَی - العِبادَ بِطاعَتِنا وَ مَحَبَّتِنا»

«ما جلال خداوند و کَرامَت و بزرگواری او هستیم، که خداوند تبارک و تعالی، به سبب آن، بندگان خود را اِکرام فرموده و به اطاعت و مَحَبَّت ما اهل بیت مورد لطف قرار داده “

۱- (الرّحمن/۷۸)

(۱).

قصرهای مبارک بهشتی، برکتی اُخرَوی برای شیعیان علی (علیه السلام)

اشاره

= «تَبارَکَ الَّذی إِنْ شاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذلِکَ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً»(۲)

«بزرگ و بزرگوار (مُتبارِک) است آن کس که اگر خواهد بهتر از آن به تو ارزانی دارد: باغهای بهشت که در آنها نهرها جاری باشد و برایت (آنجا) قصرهای شکوهمند پدید آورد».

= شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد، چنین روایت کرده است:

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله :

«إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَی قَضِیباً [أو: قصراً] مِنْ یَاقُوتٍ أَحْمَرَ، لَا یَنَالُهُ إِلَّا نَحْنُ وَ شِیعَتُنَا وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهُ بَرِیئُونَ»

اَصبَغ بن نُباتَه گفت: علی (علیه السلام) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- تفسیر نورُ الثَّقَلَین، حُوَیزی ره، ج۵، ص ۲۰۳.

۲- (فرقان/۱۰)

«همانا خـدای متعال، شاخساری [یا: قصـری] از یاقوت سـرخ دارد، که جز ما و شـیعیان ما از آن بهره مند نمیشوند و دیگران از آن محرومند».(۱)

تذکّر: در دو تفسـیر کَنزُالدَّقائق و نورالثَّقَلَین، ذَیل این آیه ی کریمه از سوره ی فرقان، همین روایت با عبارت «قَصـراً مِن یاقوتٍ أحمَرَ» آمده است.

= در حـدیثی دیگر، فـاطمه دختر حضـرت رضـا (علیه السـلام) از فاطمه و زینب و اُمّ کلثوم دختران حضـرت موسـی بن جعفر (علیه السلام) و آنها از فاطمه دختر حضرت صادق (علیه السلام) و او از فاطمه دختر حضرت باقر (علیه السلام) و او از فاطمه دختر حضـرت زین العابدین (علیه السـلام) و او از فاطمه و سُـکَینه دختران امام حسـین (علیه السـلام) و آنها از ام کلثوم دختر حضرت علی (علیه السلام) از حضرت زهرا علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمود:

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم:

گـاهی که مرا به آسـمان بردنـد، وارد بهشت شـدم؛ ناگـاه کـاخی دیـدم از دُرّ سـفید و آن کاخ دَری داشت که با دُرّ و یاقوت زینت شده بود؛ بر آن در، پرده ای آویزان بود؛ سرم را بالا کردم دیدم به آن در نوشته است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِیٌّ وَلِیُّ الْقَوْمِ»

۱- الإرشاد، شیخ مفید، ترجمه ی ساعدی، ص۳۸.

«نیست خدائی جز خدای بزرگ؛ محمّد رسول خداست؛ علی ولی و سرپرست مردم است»

و بر آن پرده نوشته شده بود:

«بَخْ بَخْ! مِنْ مِثْلِ شِیعَهِ عَلِی!»

«به به! از مثل شیعه علی!»

درون کاخ رفتم؛ باز قصری دیدم از عقیق سرخ، که دری از نقره داشت و آن در با زَبَرجَد سبز زینت شده بود و نیز پرده ای داشت؛ سرم را بالا کردم دیدم بر آن در نوشته است:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِیٌّ وَصِیُّ الْمُصْطَفَی»

«محمد رسول خداست؛ علی وصی مصطفی است».

و بر آن پرده نوشته بود:

«بَشِّرْ شِیعَهَ عَلِیٍّ بِطِیبِ الْمَوْلِدِ»

«شیعیان علی (علیه السلام) را مژده دِه به حلال زاده بودن».

وارد شدم؛ باز کاخی از زمرّد سبز دیدم که زیباتر از او ندیده بودم؛ دری از یاقوت سرخ داشت که با لؤلؤ تزیین شده بود و بر آن در پرده ای بود؛ سرم را بالا کردم دیدم بر آن پرده نوشته است:

«شِیعَهُ عَلِیٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ»

«شیعیان علی همان رستگارانند!».

گفتم: ای دوست من، جبرئیل!این کاخ از کیست؟!

گفت: ای محمدا! از آن عموزاده و وصیِّ تو علی بن ابیطالب است. تمام مردم، روز قیامت با پای برهنه و بدن عریان به محشر می آیند، مگر شیعیان علی (علیه السلام) و مردم را آن روز به نام مادرهایشان می خوانند، مگر شیعهی علی را، که به نام پدرانشان خوانده می شوند.

گفتم: ای جبرئیل! این چگونه می شود؟

گفت: «چون آنها علی (علیه السلام) را دوست دارند ولادتشان پاکست و حلال زاده اند».

بیان علّامه مجلسی (رحمه الله)

اینکه فرمود: «فطابَ مَولِدُهُم» (پس ولادتشان پاکست) [یعنی شیطان، در انعقاد نطفه ی ایشان شرکتی نداشته است و لذا خالصانه به اسم پدران خود خوانده میشوند] شاید به این معنی باشد که خداوند چون قبلاً می دانست ارواح شیعیان علی (علیه السلام) دوستدار آن حضرت هستند و در روز پیمان،(۱) به ولایت او اقرار کردند، بدین جهت، ولادت بدنهای آنها را (در این دنیا؛ پس از عالَم ذرّ) پاک قرار داد.(۲)

۱- روز پیمان با ارواح آدمیان؛ روز اَلَست در عالَم ذَر

۲- شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، ترجمه جلد ۶۵ بحار الأنوار، ص۱۱۲، حدیث ۱۳۶.

بدین ترتیب، می توان گفت:

با توجه به این احادیث شریفه، به این نتیجه می رسیم که اساس خلقت و انعقاد نطفه ی شیعه ی اهل بیت علیهم السلام در این دنیا مبارک و متبرّک است؛ همان گونه که جایگاهی فرخنده و مبارک در آخرت، در انتظار اوست.

دوازده برج، نماد دوازده امام (علیهم السلام) و برکت وجودی هستند

«تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنیراً»(۱)

«بزرگ و پر خیر و برکت (مُتبارِک) است خداوندی که در آسمان، برجهائی (دوازده گانه) قرار داد و در آن برجها چراغ نورانی (یعنی خورشید) و ماه درخشان را مستقر ساخت».

= علّامه سید هاشم بَحرانی (ره) در کتاب الإنصاف، به نقل از الاختصاص شیخ مفید (ره) روایت می کند که:

اَصبَغ بن نُباتَه گوید:

شنیدم از ابن عباس که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "ذکر خدا (و یاد کردن او) عبادت است و یاد کردن من عبادت است و یاد کردن علی عبادت است و یاد کردن امامان از فرزندان او عبادت است و سوگند به آنکه مرا به پیغمبری برانگیخته و بهترین مردمان قرارم داده، وصیِّ من بهترین اوصیاء است و به درستی که او حجَّت خدا بر بندگانش و خلیفه ی او بر خلقش می باشد و امامان راهنما - پس از من - از فرزندان

۱- (فرقان/۶۱)

او هستند. به خاطر آنها خداونـد عذاب را از اهل زمین باز دارد و به وجود ایشان آسـمان را نگه دارد از اینکه جز به اذن او بر زمین فرود آیـد و به سبب آنها کوهها را نگهدارد از اینکه مردم را به اضـطراب اندازند و به برکت آنها خلقش را به وسیلهی باران سیراب کند و به واسطهی ایشان گیاه را برویاند. اینان به راستی، اولیای خدا و به درستی، جانشینان من هستند. شماره ی آنها شماره ی ماهها است که ۱۲ می باشد و عددشان به عدد نقیبان موسَی بن عِمران (علیه السلام) (یعنی همان ۱۲) است".

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

«وَ السَّماءِ ذاتِ البُروجِ»(۱)

«سوگند به آسمانهایی که دارای برجها است».

آنگاه فرمود: "ای پسر عباس! آیا پنداری که خداوند به آسـمان دارای برجها سوگند یاد فرموده و مقصودش همین آسـمانها و برجها است؟! "

عرض کردم: ای رسول خدا! پس مقصودش چیست؟

فرمود: امـا آسـمان منم و امـا برجهـا امامان پس از مننـد، که اوّل آنها علی و آخِرشان مهـدی است، درود خـدا بر تمامی ایشان باد".(۲)

۱- سوره بروج/آیه ۱

۲- الإنصافُ فِی النَّصِّ عَلَی الأئِمَّهِ الِاثنَی عَشَرَ مِن آل محمّدٍ صلی الله علیه و آله الأشرافِ، سید هاشم بَحرانی، ترجمه: رسولی محلاتی، ص ۴۸۳-۴۸۴، حدیث ۳۲۱؛ الِاختصاص، شیخ مفید، ص۲۲۴.

بَرَکَت در رَجعَت اهل بیت علیهِمُ الصَّلاهُ وَ السَّلامُ

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ» (اعراف/۹۶)

«اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم».

= حُوَیزی در تفسیر نورالثَّقَلَین ذیل این آیه آورده است:(۱)

فی "الخرائج و الجَرائِح" عن الحسین بن علی (علیه السلام)، حدیثٌ طویلٌ فِی "الرَّجعَه" و فیه:

«وَ لَتَنزِلَنَّ البَرَکَهُ مِنَ السّماءِ وَ الأرض، حَتّی اَنَّ الشَّجَرَهَ لَتُصَیَّفُ بِما یُریدُ اللهُ فیها مِنَ الثَّمَرهِ وَ لِیُؤکَلَ ثَمَرَهُ الشِّتاءِ فِی الصَّیفِ وَ ثَمَرَهُ الصَّیفِ فِی الشّتاءِ وَ ذلِکَ قَولُهُ تَعالی: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا».

قطب راوندی در "خَرائِج و جَرائِح"(۲) از امام حسین (علیه السلام) حدیثی طویل در باب رَجعَت اهل بیت علیهم السلام پس از ظهور، نقل کرده و در آن آمده است:

۱- تفسیر نورالثَّقَلَین (۲/۵۲ - حدیث۱۹۹)

۲- به معنی معجزات خارج شده از امامان (علیهم السلام) جهت جذب قلوب مردمان

«و هر آینه نازل خواهد شد برکت از آسـمان و زمین، تا آن اندازه که درخت حتی در فصل تابسـتان، باران می خورد، به سبب آنکه خـدا اراده می فرمایـد که پرثمر باشد و نیز از بهر آنکه میوه ی زمسـتان در تابسـتان و ثمر تابسـتان نیز در زمسـتان خورده شود و این همان فرموده ی خدای تعالی است [که فرمود]:

«اگر مردم قریـه هـا ایمـان آورده و پرهیزگـاری پیشـه کرده بودنـد، برکـات آسـمان و زمیـن را به رویشـان می گشـودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم.»

رحمت و برکات خداوند بر اهلبیت (علیهم السلام)

«قالُوا أَتَعْجَبینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ»(۱)

«فرشـتگان به زن ابراهیم گفتنـد: آیا از فرمان خـدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خـدا بر شـما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است».

= در روایتی از امام صادق (علیه السلام) یا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین آمده است:

« ... یُکْرَهُ الْغِرَارُ وَ ذَلِکَ أَنَّ الصَّادِقَ (علیه السـلام) [أو: أمیرَالمـؤمنینَ علیـاً (علیه السـلام)] سَـلَّمَ عَلَی رَجُـلٍ؛ فَقَـالَ الرَّجُـلُ: "وَ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ"؛ فَقَالَ: لَا تُجَاوِزُوا بِنَا قَوْلَ الْمَلَائِکَهِ لِأَبِینَا إِبْرَاهِیمَ (علیه السـلام): «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ، إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ».

۱- (هود/۷۳)

یعنی: «مکروه است غِرار (بی انـدازه جواب سـلام را گفتن)؛ برای اینکه امـام صـادق (علیه السـلام) [یا امیرالمؤمنین علی (علیه السـلام)] بـه مردی سـلام کرد و او در جـواب گفـت: "وَ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُـهُ وَ رِضْوَانُهُ"؛ پس آن حضرت فرمود: در باره ی ما فراتر نروید از آنچه فرشتگان به پدر ما - ابراهیم (علیه السلام) - گفتند که: «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ».(۱)

چنـانکه مشاهـده می شود، حضـرت خود را از نسـل و دودمان پاک و مبارک حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) معرفی فرموده و خِطاب "اهلَ البَیت" را شامل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می داند.

= ابن منظور در لسان العرب (۱۰/ ۳۹۵ - ۳۹۶) می نویسد:

"قالَ الفَرّاءُ فی قَولِهِ «رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ [أهلَ البَیتِ]» قالَ: البَرَکاتُ السَّعادَهُ؛ قالَ أبو منصورٍ: وَ کَذلِکَ قَولُهُ فِی التَّشهُّدِ: «السَّلامُ عَلَیکَ أیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»، لأَنَّ مَن أسعَدَهُ اللهُ بِما أسعَدَ بِهِ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فَقَد نالَ السَّعادَهَ المُبارَکَهَ الدّائِمَهَ".

یعنی: "فَرّاء در تفسیر آیه ی فوق، برکـات را سـعادت معرّفی کرده است. ابومنصور گفته: همچنین است آنچه در [سـلام اول] تشـهد آمـده: «السَّلامُ عَلَیکَ أیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»، زیرا هر کس (ماننـد اهل بیت) که خداونـد او را سـعادت بـدهد بدانچه که پیامبر صلی الله علیه و آله را بدان سعادت عطا فرموده، به یقین که به سعادت مبارک و دائمی دست یافته است".

۱- تفسیر البرهان، سید هاشم بَحرانی، ۳/۱۲۵، ح۵۱۴۷؛ نورالثَّقَلَین، حُوَیزی، ۲/۳۸۶-۳۸۷.

برخی دیگر از مشتقّات «برکت» معانی آنها

=بارَکَ الرَّجُلَ - مُبَارَکَهً

آن مرد را به خیر و برکت دعا کرد، از او راضی و خرسند شد.

=بارَکَ اللّهُ لَکَ و فِیکَ و عَلَیکَ و بَارَکَکَ

خداوند تو را برکت و فراوانی دهد.

=«اللّهُمَّ بارِکْ عَلَی الأَنْبِیَاءِ و آلِهِم»

«خدایا بر پیامبران و خاندان آنها، آنچه را که از شرف و مجد و بزرگی داده ای، همواره بدار»(۱)

= ابن منظور در لسان العرب (۱۰/۳۹۵) می نویسد:

"بارَکَ اللهُ الشَّیءَ و بارَکَ فیهِ و عَلَیهِ: وَضَعَ فیهِ البَرَکَهَ"

خداوند در آن برکت قرار داد.

صلوات بر اهل بیت (علیهم السلام) با همین لفظ

شیخ صدوق (ره) روایت کرده که:

ابن ابی لَیلی گوید: کعب بن عُجرَه به من گفت:

نمی خواهی هدیه ای به تو بدهم؟ به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بیرون آمد و گفتیم: یا رسولَ اللَّه! ما دانستیم که چگونه بر تو سلام فرستیم؛ بفرما که صلوات بر تو چگونه است؟

فرمود: بگوئید:

۱- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، فؤاد افرام بستانی، ترجمه: استاد رضا مهیار، ص۱۸۲.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّکَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ بَارِكْ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

«بارخدایا! درود فرست بر محمّد همانگونه که بر ابراهیم درود فرستادی؛ به راستی که تو ستایش شده و بزرگواری و خیر و برکت پیوسته بفرست بر آل محمّد همانگونه که پیوسته خیر و برکت فرستادی بر آل ابراهیم ؛ به راستی که تو ستایش شده و بزرگواری».(۱)

دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای امت خود، به همین لفظ

شیخ صدوق (ره) از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ سَبْتِهَا وَ خَمِيسِهَا»

«بارخدایا! مبارك (پر برکت) بفرما برای امّتم، سحرخیزی را، خصوصاً در شنبه و پنجشنبه».(۲)

توضیح: همه میدانند که سحرخیزی، هرچند کمی مشکل است، ولی سبب نشاط در فعالیّت و کسب و کار و رونق زندگی میشود. چون انسان سحرخیز، گذشته از هوای لطیف صبحگاهی که استشمام میکند، بهره ی بیشتری از ساعات روز میبرد و بلکه تمام روز را – از طلوع آفتاب تا غروب آن، بیدار است و از آن بهرهمند می شود.

۱- أمالی شیخ صدوق، مجلس ۶۱، حدیث۵.

۲- عُیونُ أخبارِ الرِّضا (علیه السلام)، باب ۳۱، حدیث ۷۳.

تبریک (مبارک گویی و شادباش)

ابن منظور در لسان العرب (۱۰/۳۹۵) می نویسد:

"التَّبریك: الدُّعاءُ للإنسان أو غَیرِهِ بِالبَرَکهِ.

یُقالُ: بَرَّکْتُ عَلَیهِ تَبْریکاً؛ أی: قُلتُ لَهُ: بارَکَ اللهُ عَلَیکَ! ".

تبریك: دعا برای انسان یا غیر اوست به برکت.

گفته میشود: بر او تبریک گفتم؛ یعنی: به او گفتم: بارَکَ الله بر تو! ".

«تبریک» از نامهای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

حسین بن حَمدان خَصیبی یا حُضَینی، از علماء شیعه (فوت: ۳۳۴ق) از علی بن دَرّاع اسدی نقل می کند(۱) که حضرت علی (علیه السلام) در مسجد جامع کوفه به وی فرمودند:

«لِی ثَلَاثُمِائَهِ اسْمٍ، لَا یُمْكِنُ التَّصْرِیحُ بِهَا لِئَلَّا یَكْبُرَ عَلَى قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ بِفَضْلِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) عَلَى رَسُولِهِ وَ امیرالمؤمنین وَ الْأَئِمَّهِ الرَّاشِدِینَ ..."

۱- کتاب الهِدایه الکُبری (باب دوم - چاپ البلاغ بیروت، ص۹۳)

«برای من ۳۰۰ اسم است، که تصریح به آنها ممکن نیست، تا مبادا گران آید بر قومی که ایمان نمی آورند به فضل خداوند بزرگ بر رسول خود و امیرمؤمنان و امامان هدایت یافته ...»

سپس در ذیل آن روایت می کند:

«.. وَ [اسمُهُ] بِلِسَان الْحَبَشَهِ: تبریک ...»

«.. و اسم آن حضرت به زبان حبشه، تبریک است ...».

شبیه این روایت را ابن شهرآشوب (ره) نیز نقل کرده است.(۱)

تبریک ملائکه به مناسبت ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

در روایت آمده است:

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام متولّد شد نوری از او ساطع گردید و داخل خانه های مکّه شد، به طوری که در شرق و غرب این شهر خانه ای باقی نبود مگر آنکه نور در آن داخل شده بود، آنگاه ده تن از حورالعین در حالی که به دست هر کدامشان یک تشت و اِبریقی (آبریز، آبپاشی) از بهشت که از آب کوثر پر بود، داخل اتاق شدند، آن بانویی که در پایین پاهای خدیجه قرار گرفته بود آن ظرفها را از دست ایشان گرفته و فاطمه علیها السلام را با آب کوثر شستشو داد، سپس طفل را در دو حوله ی سفید و خوشبو پیچید و بعد از آن از او خواست که سخن بگوید، پس فاطمه زبان گشود و فرمود:

۱- مناقب آل ابیطالب علیهِمُ السّلام، ابن شهرآشوب، ج۳، ص۲۷۶.

«شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد و شهادت می دهم که پدرم رسول خدا و برترین پیامبران است و همسرم علی برترین اوصیاء و فرزندانم برترین بازماندگان و سرور مردمان هستند».

و پس از این گفتار به آن بانوان سلام کرد و هر یک را به نامشان خطاب کرد، پس آنان خندان و شادمان گردیدند و تولّد او را به یکدیگر تبریک گفتند و اهل آسمان نیز ولادت او را به یکدیگر تبریک می گفتند و به واسطه ی تولّد فاطمه علیها السلام در آسمان نیز نور خیره کننده ای ظاهر گردید که ملائکه پیش از آن نظیرش را ندیده بودند. پس آن زنان به خدیجه (علیها السلام) گفتند:

«این مولود پاک و مبارک را بگیر؛ که در خود او و نسل او برکت قرار داده شده است!»

خدیجه (علیها السلام) در حالی که خوشحال و مسرور بود، فاطمه را در آغوش گرفت و پستان خود را در دهان او نهاد و شیر در دهان او جاری نمود و این نوزاد از رشد فوق العاده ای برخوردار بود، به طوری که در هر روز به اندازه یک ماه و در هر ماهی به اندازه یک سال رشد می کرد.(۱)

تبریک ملائکه به مناسبت ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه علیها السلام

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یک حدیث طولانی که مربوط به ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام است، نقل کرده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان ملائکه، مُنادی (خداوند) ندا سر می دهد که:

۱- زندگانی حضرت زهرا علیها السلام، ترجمه جلد ۴۳ بِحار الأنوار، ترجمه روحانی، ص ۳۵.

«امروز روز ولیمه ی عروسی علی بن ابیطالب می باشد ... من شما را گواه می گیرم که فاطمه - دختر محمد را - به علی بن ابیطالب تزویج نمودم، من به این ازدواج راضی هستم».

سپس منادی (خداوند) ندا می کند:

«ای ملائکه ی من! و ای ساکنان بهشت من! به علی فرزند ابوطالب و فاطمه دختر محمد تبریک بگویید، چون من هم به آنها تبریک گفتم(۱) آگاه باشید که من بهترین زنان را به ازدواج بهترین مردی که دوستش دارم، درآوردم».

بعد راحیل - یکی از ملائکه ی مُقرَّب - می گوید: خداوندا! غیر از داخل کردن آنان به بهشت، تبریکت بدانها چه گونه است؟

خداوند می فرماید: «ای راحیل! یکی از برکتهای من بر آنان این است که مَحَبّت آنان را با محبت خودم توأم نمودم(۲) و آنها را حجّت خودم بر مخلوقاتم قرار دادم.

سوگند به عزّت و جلالم! من از این دو انسان، نسل و دودمانی به وجود می آورم که آنها را خزانه دار علم خود در روی زمین قرار می دهم و آنها را دعوت کننده بر دینم معرفی می نمایم و بعد از پیامبران، وجود آنها را بر خلقم حجت قرار می دهم».(۳)

۱- بارِكُوا عَلیَّ عَلِیِّ بنِ ابیطالب حَبیبِ مُحَمّدٍ و فاطِمَهَ بِنتِ مُحَمّدٍ ص، فَقَد بارَکتُ عَلَیهِما.

۲- یعنی هرکس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است

۳- الجَواهِرُ السَّنِیَّهُ فِی الأحادیثِ القُدسِیهِ/کلّیات حدیث قدسی، شیخ حُرّ عامِلی (ره)، ترجمه: زین العابدین کاظمی خلخالی، باب۱۲، ص۴۶۴.

تبریک جبرئیل (علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

ابو سعید خُدری گفت:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه (از مکّه به مدینه) هجرت کرد و می خواست به غار (ثور) برود، علی بن ابیطالب (علیه السلام) در بستر او خوابید. پس خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد:

«همانا من شما دو نفر را برادر هم قرار داده ام و عمر یکی از شما را از دیگری طولانی تر کرده ام، پس کدام یک از شما دیگری را به زنده بودن بر می گزیند؟».

هر دو تای آنان زندگی را انتخاب کردند و آن را برای خود خواستند، پس خداوند به آنان وحی کرد که: «چرا شما مانند علی بن ابیطالب نیستید؟ او را با پیامبر خودم - محمد - برادر کردم؛ پس او در بستر محمد خوابید تا او را با جان خود حفظ کند. شما به زمین فرود آیید و او را از دشمنش حفظ کنید».

پس جبرئیل نزد سر علی (علیه السلام) و میکائیل نزد پاهای او قرار گرفتند و جبرئیل ندا می داد:

«بَخٍ بَخٍ مِن مِثلِکَ یَابنَ ابیطالب! اِنَّ اللّهَ یباهِی بِکَ المَلائِکهَ!»

«تبریک و آفرین به کسی چون تو! که خداوند به سبب وجود تو به فرشتگان مباهات می کند!»

پس خدا این آیه را نازل کرد:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ ...(۱)"

«و بعضی از مردم، از جان خود در راه رضای خدا درگذرند ...

۱- (بقره/۲۰۷)

(۱)

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط ابوبکر

عمادالدّین طبری گوید:

"روایتست از حارث اَعوَر - صاحِب رایَتِ علیّ (علیه السلام) - که گفت: به ما رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله - در میان جمعی از اصحاب خود فرمود:

[آیا] به شما نشان دهم آدم (علیه السلام) را در علمش و نوح (علیه السلام) را در فهمش و ابراهیم (علیه السلام) را در حلمش؟

و این سخن را می گفت که امیرالمؤمنین علیّ (علیه السلام) بیامد.

ابوبکر گفت: یا رسولَ اللّه! قیاس کردی مردی را به سه کس از پیغمبران مرسل؟ خوشا خوشا این مرد را (تبریک به او)! کیست این مرد یا رسول اللّه!؟

پیغمبر [فرمود]: ای ابوبکر! تو او را می شناسی؟

[ابوبکر] گفت: خدا و رسول او عالم ترند!

پیغمبر [فرمود]: این مرد، ابوالحسن علیّ بن ابیطالب است.

۱- تفسیر نیشابوری، ج۲، ص ۲۰؛ این حدیث در منابع دیگری از اهل سنت هم آمده است، از جمله: تذکره الخواصّ، ابن جَوزی، ص ۴۱ و کِفایه الطّالب، گنجی شافعی، ص۲۳۹؛ نور الابصار، شَبلَنجی، ص۸۶؛ نقل از: سیمای امام علی (علیه السلام) در قرآن، یعقوب جعفری، ص۵۳.

ابوبکر گفت:

"بَخْ بَخْ لَکَ یَا أبَا الْحَسَن وَ أیْنَ مِثْلُکَ یَا أبَا الْحَسَنِ! "

"خوشا خوشا تو را (تبریک بر تو) ای ابوالحسن! و مانند تو کجا بوده، ای علی!؟".(۱)

تبریکِ ولایتِ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط عمر بن خطّاب

حدیث غدیر یا ولایت، به طُرُق مختلف و با تَواتُر لفظی و معنوی در کتب شیعه و سنّی آمده و بخشی از خطبهی تاریخی و مفصّل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجّهالوِداع است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام نبوت خویش را در آن تکمیل فرمود و به همین دلیل است که مفسّران و محدّثان شیعه و سنی عقیده دارند که آیهی شریفه:

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»(۲)

درباره ی ولایت و امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) نازل شده است. برخی از این مفسّران و محدثان عبارتند از:

حافظ ابن ابی حاتِم رازی (متوفّای۳۲۷ق)، از قول ابوسعید خُدری صحابی مشهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ؛ حافظ ابوعبداللّه مَحامِلی (م۳۳۰ق) از ابنعباس؛ حافظ ابوبکر فارسی

۱- فضائل اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و مناقب اولاد بتول علیها السلام، عِمادالدّین حسن بن علی طبری، ج۲، ص۱۹۲-۱۹۳.

۲- (مائده/۳)

(م ۴۰۷ ق)؛ حافظ ابن مَردُویَه (م ۴۱۶ ق)؛ ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ ق)؛ ابوالحسن واحدی نیشابوری (م ۴۶۸ ق)؛ ابوسعید سِجِستانی (م ۴۷۷ ق)؛ حافظ ابونُعَیم اصفهانی و ده ها مفسّرِ و محدّث دیگر که همه از علمای اهل سنَّت هستند و در این جهت با علمای شیعه وحدت نظر دارند.(۱)

در بسیاری از این روایات آمده است:

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و در حضور آن جمع صدهزار نفری به خلافت و امامت معرفی نمود و مردم را به پیروی او فرا خواند و آنگاه این گونه دعا کرد که:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.”

«بارخدایا! هر کس علی را دوست دارد، دوست بدار و هر که او را دشمن دارد، دشمن بدار. ”

سپس به مسلمانان امر فرمود به میثاق ولایت با علی (علیه السلام) بیعت کنند و خبر آن روز تاریخی و پیام آسمانی را برای مردم دیار خود بگویند.

از جملهی کسانی که دست بیعت به امیرمؤمنان (علیه السلام) داد و تبریک گفت، عمر بن خَطّاب بود که چنین گفت:

“ بَخٍ بَخٍ [أو: هَنیئاً لَکَ] یَابنَ اَبی طالبٍ! اَصْبَحْتَ مَوْلای وَ مَوْلی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ! ”

۱- رجوع شود به: الغدیر، علامه امینی، ج۱/ص۲۱۴-۲۲۹؛ بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج۳۷/ص۱۵۷-۱۵۸.

" تبریک بر تو باد، ای علی بن ابی طالب! اینک تو مولا و سرور من و مولا و سرور هر زن و مرد با ایمان شدی! ".(۱)

در روایتی از ابوسعید خُدری از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله که اهل سنّت از او بسیار نقل حدیث کرده اند) چنین آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) در غدیر خم فرمودند:

«یَا قَوْمِ! هَنِّئُونِی هَنِّئُونِی! إِنَّ اللَّهَ خَصَّنِی بِالنُّبُوَّهِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَیْتِی بِالْإِمَامَهِ»

«ای مردم، به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید؛ چرا که خداوند مرا به نُبُوّت (خاتمیّت) اختصاص داد و اهلبیت مرا به امامت».

سپس عمر بن خطّاب، آن گونه تبریک گفت: ...(۲)

سرانجام تبریک مردم به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

بُرَیدَه بن حُصَیب اَسلَمی (از صحابه) گفت:

من و برادرم عمّار (وی غیر از عمّار یاسر است)، در "نَخیل بنینجّار" در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. در این موقع علی (علیه السلام) وارد شد و

۱- تفسیر کبیر، فخرالدّین رازی، ج ۱۲، ص ۴۹- ۵۰، از ابن عباس و بَراء ابن عازب و محمد بن علی؛ المِعیار و المُوازَنه، ابوجعفر اِسکافی، ص۲۱۲- ۲۱۳؛ شواهدالتّنزیل، ج۱، ص۲۰۰؛ الغدیر، ج۱، ص۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۱۵۹؛ حدیث غدیر- منشور جاودان ولایت، محمدتقی رهبر، ص۲۰-۲۲؛ حقیقت جاوید، ابو سجّاد اسحاقی، ص۱۰۰ و ۱۰۱.
۲- مناقب آل ابیطالب علیهِمُ السّلام، ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۳۵.

سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و ما پاسخ سلام را دادیم، آنگاه فرمود:

یا علی! در آن نقطه بنشین.

سپس گروهی از مردم وارد شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها امر کرد که: به او "امارت مؤمنین" را تبریک گویند. آنها به این فرمان عمل کردند و نزدیک نبودند (یعنی به دلهای خود راغب نبودند که چنین کنند!).

آنگاه دسته دسته مردم و از جمله "ابوبکر" و "عمر" وارد شدند و حضرت به آن دو دستور داد:

«سَلِّمَا عَلیٰ عَلِیٍّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ!»

«به علی تبریک بگویید به سبب اِمارت او بر مؤمنان!»

آن دو پرسیدند: آیا این امارت از سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله به او داده شده است؟! فرمود: بلی.

سپس "طلحه" و "سعد بن مالک" وارد شدند و پس از سلام، پیامبر به آنها فرمود: به علی (علیه السلام) تبریک بگویید. پرسیدند: دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ فرمود: آری. گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم.

پس از آن "سلمان فارسی" و "ابوذرّ غِفاری" وارد شدند و بدون چون و چرا، طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله ، به علی (علیه السلام) تبریک گفتند.

در این موقع، "خُزَیمَه بن ثابت" و "ابوالهَیثَم بن تَیِّهان" وارد شدند و بدون چون و چرا تبریک گفتند.

پس از این دو، "عمّار یاسر" و "مِقداد" به همین ترتیب عمل کردند.

آنگاه "عثمان" و "ابوعُبَیده" وارد شدند و پس از سلام و شنیدن جواب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود تا مسألهی امارت را به علی (علیه السلام) تبریک بگویند. پرسیدند: دستور خدا و رسول است؟ فرمود: آری و بعد تبریک گفتند.

سپس فلان و فلان و گروهی از مهاجرین (اهل مکّه) و انصار (اهل مدینه) آمدند و به همان ترتیب قبل، عمل می شد، تا اتاق و اطراف از جمعیّت پر گشت و برخی وارد می شدند و برخی خارج و در آخر به من (بُرَیده) و برادرم فرمود: امارت را به علی تبریک بگوییم، ما هم برخاستیم و تبریک گفتیم و بعد به جای خود باز گشتیم و نشستیم.

در پایان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به جانب مردم کرد و فرمود:

این مسأله را بدانید و بشنوید، که من به شما امر کردم، تا به علی تبریک بگویید و برخی از من پرسیدند: "آیا دستور خداست یا پیامبر؟! "؛ ولی بدانید که محمد از پیش خود چیزی نمی گوید، بلکه فرمان خدا را اجرا می کند؛ سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، اگر کوتاهی و بیعت را نقض کنید، کافر گشته و از رسالت من جدا شده اید، حال هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی خواهد کافر شود!

«فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ»(۱)

بُرَیده گوید:

هنگامی که از مجلس خارج شدیم، برخی از همان گویندگان تبریک، در حالی که جهّال قریش در اطرافشان جمع شده بودند، به دوستانشان می گفتند: دیدی محمد صلی الله علیه و آله چه

۱- (کهف/۲۹)

مقـامی به پسـر عمّ خود داد؟ و اگر می توانست، او را پس از خود پیامبر معرفی می کرد! دوسـتش گفت: خودت را نگهـدار و ناراحت مباش، اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، دستوراتش را زیر پا می گذاریم!

حُذَیفه گویـد: پس از آن ایّام، بُرَیـده مدتی به سـفر شام رفت و پس از بازگشت، دید پیامبر صـلی الله علیه و آله از دنیا رفته و مردم با ابی بکر بیعت کردهانـد. لذا به مسـجد آمد و در این موقع، ابی بکر بر فراز منبر نشسـته بود و عمر در پلّه ای پایینتر قرار داشت. پس، از فاصلهی دور فریاد زد: ای ابابکر! و ای عمر!

گفتند: ای بُرَیده! مگر جنزده شده ای؟!

بریده گفت: من جن زده نشده ام اما تبریک دیروز شما به علی (علیه السلام) چه شد؟!

ابوبکر گفت: ای بُرَیـده! مسائل تغییر می کند و تو در مدینه نبودی! و حاضـر، مسائلی را می بیند که غایب نمی بیند! (آلودگی دین به سیاست! و تباهی دیانت به حکومت!)

بریـده به آن دو گفت: آیا شـما چیزی دیـده ایـد که خـدا و رسول ندیـده بودنـد؟ آری این کار شـما، وفای دوست توست که دیروز می گفت: اگر محمـد از دنیا برود، فرمانش را زیر پا می گـذاریم! بدانیـد، پس از این لحظه، مـدینه بر من حرامست و تا بمیرم در آن سکونت نمی کنم!

لـذا بریـده با اهل و عیالش از مـدینه خارج شـد و به میان قوم خود - بنی اسـلم - رفت و گاهی به مدینه سرکشـی می کرد. در زمـانی که خلافت به امام علی (علیه السـلام) رسـید، به او ملحق شـد و به عِراق رفت و پس از شـهادت امام (علیه السـلام) به خراسان رفت و در آنجا زندگی کرد تا از دنیا رفت.(۱)

۱- إرشاد القلوب، حسن بن محمد دیلمی، ترجمه: علی سُلگی نهاوندی، ج۲، ص۲۲۲-۲۲۵.

تبریک گویی ریاکارانه ی ابوسفیان و معاویه به حضرت علی (علیه السلام)

نیز در همان ارشادالقلوب دیلمی(۱) در حدیث مفصّلی از "محمد بن حَنَفیه" نقل کرده است که:

بزرگ یهود، در هنگام بازگشت امام علی (علیه السلام) از جنگ نَهرَوان (با خوارج یا مارِقین)، در مسجد کوفه، خدمت آن حضرت رسید و گفت: می خواهم مسائلی از شما بپرسم، که جز نبی یا وصی، کسی آنها را نمی داند!

حضرت فرمود: هر پرسشی داری، بپرس!

پس یهودی سؤالات خود را می پرسد و جوابهای مفصّل حضرت را می شنود؛ تا آنکه حضرت می فرماید:

«وَ أَمَّا السَّادِسَةُ یَا أَخَا الْیَهُودِ! ..."؛

یعنی: «مورد ششم: ای برادر یهودی! این مرحله را مسأله ی تحکیم و جنگ با "فرزند آکِلَه الاَکباد"(۲) و آزادشده فرزند آزاد شده(۳) و معاند خدا و رسول او و مؤمنین، تشکیل می دهد. چرا که از هنگام بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا روزی که با قدرت اسلام، شهر مکّه به دست مسلمانان افتاد، این پدر و پسر، دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان بودند.

۱- باب "مُکالَمَتِهِ مَعَ رَأسِ الیَهُودِ"= مکالمه یا گفتگوی حضرت علی (علیه السلام) با بزرگ یهودیان
۲- یعنی معاویه فرزند هند جگرخوار
۳- ابوسفیان که در فتح مکّه همراه زنش هند آزاد شد

در فتح مکّه و سه مورد دیگر، برایم، از این پدر و پسر، بیعت گرفته شد و پدرش (ابوسفیان) دیروز، نخستین کسی بود که به عنوان "امیرالمؤمنین" به من تبریک گفت و مرا به قیام و گرفتن حقّم ترغیب میکرد و هر گاه نزد من می آمد، بیعتش را تجدید می نمود!

عجیب ترین عجایب اینکه: وقتی معاویه دید خداوند حق مرا به من بازگردانده و آن را در جای مناسبش مستقرّ نموده و امیدش به اینکه، چهارمین خلیفه شود، قطع شده و از این امانت الهی محروم گشته، به آن گنهکار (عاصی) فرزند عاص(۱) روی آورده و او را به سوی خویش فرا خواند و در طمع حکومت مصر انداخت؛ در نتیجه به ایجاد آشوب در شهرها دست زد و آنها را تاراج کرد، زیرا دریافت که در حکومت من بیش از سهم یک نفر به او داده نمی شود - و اصولاً ـ بر حاکم چنین بخششی حرام است، - لذا به ارضای دوستان و آزار مخالفانش پرداخته و بر ضدّ ما در شهرها به فعالیت روی آورده و بر شرق و غرب و شمال و جنوب بلاد اسلام می تازد، چنانکه گزارشهایش به من می رسد، تا برای خود طَرْفی ببندد و حکومتی دست و پا نماید!».(۲)

تبریک تولّد امام حسین (علیه السلام) توسّط ملائک و تبرّک جُستن فُطرُس به بدن او

اشاره

علی بن حسین مسعودی - مورّخ اسلامی معروف نزد شیعه و سنّی – (فوت: ۲۴۶ ق) در کتاب تاریخی – روائی معروف خود - اثباتالوصیه - نقل می کند:

۱- عمرو بن العاص= عمرو عاص

۲- إرشاد القلوب دیلمی، ترجمه سُلگی، ج۲، ص۲۶۳-۲۶۴.

"وقتی که امام حسین (علیه السلام) متولد شد جبرئیل با هزار مَلَک نازل شد تا بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تبریک و تهنیت بگویند، در یکی از جزیره های دریا عبور جبرئیل به ملکی افتاد که او را فُطرُس می گفتند. خدای توانا فُطرُس را برای انجام دادن امری از امور فرستاده بود که فُطرُس درباره انجام دادن آن عمل کندی کرده بود، لذا خدای قهّار پر و بال او را شکست و او را از مقام خود محروم کرده، در آن جزیره فرو فرستاده بود؛ مدت (۵۰۰) سال بود که وی در آنجا بود. فُطرُس قبلاً با جبرئیل دوست بود، لذا به جبرئیل گفت: کجا می روی؟

جبرئیل گفت: در این شب از برای حضرت محمّد صلی الله علیه و آله نوزادی متولّد شده است، خدا مرا با هزار مَلَک فرستاده که به آن حضرت تبریک و تهنیت بگویم.

فُطرُس به جبرئیل گفت: مرا با خود نزد پیغمبر ببر، شاید که آن حضرت از برای من دعا کند؟ جبرئیل او را با خود آورد، جبرئیل پیغام و تبریک الهی را به رسول اللّه صلی الله علیه و آله رسانید. پیغمبر خدا به فُطرُس نظر کرد و فرمود: جبرئیل، این کیست؟

جبرئیل قصّه ی فُطرُس را به عرض آن حضرت رسانید، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به فُطرُس توجهی کرد و او را دستور داد که پر و بال خود را به بدن امام حسین (علیه السلام) بساید! همینکه فُطرُس پر و بال خود را به بدن امام حسین (علیه السلام) سائید، خدای رؤوف او را به حالت اوّلیه ی خود بر گردانید.

وقتی که فُطرُس حرکت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«فَإِنَّ اللّهَ قَد شَفَّعَنی فیکَ، فَالزَم أرضَ کَربلاءَ، فَأخبِرنی بِکُلِّ مَن یَأتِی الحُسَینَ (علیه السلام) زائِراً اِلیٰ یَومِ القِیامَهِ»

«خـدا شـفاعت مرا دربـاره تو قبول کرد؛ تو دائمـاً به زمین کربلاـ مُوکَّل بـاش و تا روز قیامت مرا از هر کسـی که به زیارت قبر حسین (علیه السلام) می آید، خبر بده!».

راوی گوید: آن مَلَک است که "آزادشده حسین (علیه السلام) " (عَتیقُ الحُسَین (علیه السلام)) نامیده شده است".(۱)

ابن قولَویه در کامل الزّیارات این حدیث را از امام صادق (علیه السـلام) روایت نموده و در آخِر آن اضافه می کند که فُطرُس هنگام پرواز کردن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«یَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَا إِنَّ أُمَّتَکَ سَـتَقْتُلُهُ! وَ لَهُ عَلَیَّ مُکَافَاهُ أَنْ لَا یَزُورَهُ زَائِرٌ إِلَّا بَلَّغْتُهُ عَنْهُ وَ لَا یُسَلِّمَ عَلَیْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا بَلَّغْتُهُ سَلَامَهُ وَ لَا یُصَلِّیَ عَلَیْهِ مُصَلٍّ إِلَّا بَلَّغْتُهُ عَلَیْهِ صَلَاتَهُ»

«امّت شما عَنقَریبٍ (به زودی) این مولود را خواهند کشت و در مقابل حقّی که این مولود بر من دارد مُلتزِم هستم هر زائری که او را زیارت کند، زیارتش را به آن حضرت رسانده و هر سـلام کننده ای که به حضـرتش سلام کند، سلامش را به محضرش ابلاغ نموده و هر کسی که به جَنابَش درود و تهنیت گوید آن را به حضورش عرضه نمایم».

پس برای همینست که خواندن زیارت عاشورا و هر زیارت و سـلام و صلوات دیگری، بر امام حسین (علیه السلام)، از دور نیز مستحبّ است؛ زیرا در هر حال، فُطرُس مَلَک، آن را می رساند.

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ترجمه ی محمدجواد نجفی، ص ۳۰۰-۳۰۱.

پاسخ ما به اشکال مترجم بر این حدیث

مترجم اثبات الوصیه (آقای محمدجواد نجفی) گوید:

"بعضی از علماء، این روایت را معتبر نمی دانند و دلیل آنان اینست که ملائکه هیچ وقت نافرمانی و تقصیر نمی کنند؛ چنانکه خدای سبحان (در وصف ایشان) میفرماید:

«لا یَعْصُونَ اللّٰهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ»(۱)

«ملائکه معصیت خدا را انجام نمی دهند و هر مأموریتی که داشته باشند انجام می دهند».

جواب ما اینست که: هیچ استبعادی ندارد که خداوند بخواهد مُبتنی بر حکمت بالغه ی خود، فرشته ای را موقتاً از جبر بیرون آورده و به او اختیار داده و او را آزمایش فرموده و مایه ی عبرت خلایق بگرداند، تا برکت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را به ایشان بنمایاند.

در شهادت فرزندم به من تبریک بگویید

روایت شده است که "صَلت بن اَشیَم" یکی از رزمندگانی بود که با فرزندش در جنگ اُحُد شرکت داشت. او به فرزندش گفت: پسر عزیزم! تو از من جلوتر به میدان نبرد برو و با کفار و مشرکین بجنگ تا شهید شوی و من تو را به حساب خدا بگذارم. (یعنی تو جلوتر برو تا شهید گردی و من بعد از تو شهید شوم تا دو اجر ببرم: یکی داغ فرزند و دگر اجر شهادت).

۱- (تحریم/۶)

این فرزند حَسَب الأمر پدر به میدان نبرد شتافت و به دشمنان اسلام حمله کرد تا این که به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

وقتی زنها برای تسلیت به نزد مادر این جوان می رفتند مادرش به زنها می گفت: اگر آمدید که به من در شهادت فرزندم تبریک و تهنیت بگویید، مرحبا به شما و خوش آمدید و اگر برای غیر تبریک آمدید، برگردید و بروید!(۱)

تبرّک جُستن

اشاره

تَبَرَّکَ بِهِ - تَبَرُّکاً: از آن برکت گرفت، به آن تبرّک جُست.(۲)

تعبیر «تبرّک» در احادیث و روایات

اشاره

این تعبیر – به لفظ یا به مفهوم - در احادیث، ادعیه و زیارات، فراوان به کار رفته است. از آن جمله:

۱ – تبرّک به نان و احترام آن

امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«تَبَرَّكْ بِأَنْ تَحْمِلَ الْخُبْزَ فِی سَفَرِکَ وَ زَادَکَ»

۱- آرامبخش دل داغدیدگان، ترجمه مُسَكِّنُ الفُؤادِ شهید ثانی، حسین جناتی، ص۱۷۳، ش۱۱.

۲- فرهنگ ابجدی، ص۱۸۳.

«تبرّک بجوی، به اینکه نان را در سفر و توشه ات با خود حمل کنی!»(۱)

۲ – تبرّک به آسانگیری در معاملات

ازجمله وصایای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به بازاریان، این بود که می فرمودند:

«... وَ تَبَرَّکُوا بِالسُّهُولَهِ ...”

«... و تبرّک بجویید به آسانگیری (در معاملات) ...”(۲)

توضیح: یعنی برکت معامله را از خداوند بخواهید، نه از مردمی که با ایشان معامله می کنید؛ لذا آسان بگیرید و بر خدا توکّل داشته باشید؛ چون رزق و روزی مقدّر شما از جانب اوست و مردم فقط وسیله و واسطه ی رسیدن آن به شما هستند.

تَجرِبه نیز حاکیست که فروشندگان آسانگیرتر، مشتریان بیشتر و ثابت تری پیدا می کنند.

۳ – تبرّک جُستن به اسم خدا (بسم الله)

علامه مجلسی اوّل (ملّا محمّدتقی مجلسی ره) در رَوضهالمُتّقین در شرح مَن لایحضُرُهُ الفقیه شیخ صدوق ره (۲/۲۸۰) در شرح عبارت شریف «بسم الله» می نویسد:

۱- مَحاسِن بَرقی، ج۲، ص ۳۶۰، باب زاد و توشه، حدیث آخِر.

۲- تُحَف العُقول، حَرّانی، بخش کلمات قِصار حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص۲۱۶.

«بسمِ اللهِ» أی: أستَعینُ أو أتَبَرَّکُ بِاسمِهِ أو بِذاتِ الواجِبِ المُستَجمِعِ لِجَمیعِ الکَمالاتِ الَّتی هِیَ عَینُ ذاتِهِ ...

«بسم الله» یعنی: استعانت و کمک می طلبم و یا تبرّک می جُویم به اسم خدا، یا (به واسطه ی اسم او) به ذات آن خدای واجب الوجود، که در بر دارنده ی جمیع صفات کمال است؛ که آن صفات، عین ذات اوست (و جدا از ذات خدا نیست) ...

نیز در جای دیگر (۱۲/۲۴۸)، در تفسیر این آیه ی کریمه می نویسد:

«بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها»(۱)

أی أستَعینُ بِهِ أو أتَبَرَّکُ بِاسمِهِ عِندَ جَریِها وَ عِندَ ثَباتِها عَلَی النَّجرِ أوِ الأعَمِّ ...

«(و [نوح (علیه السلام)] گفت: در آن کشتی سوار شوید). به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش»؛

یعنی: استعانت از خدا و یا تبرّک به اسمش می جویم، هنگام جاری شدن کشتی بر آب و هنگام ثابت گشتن آن در لنگرگاه و یا در هر توقفی اعمّ از لنگرگاه ..."

۴ – تبرّک قریش به نور پیامبر (ص) در پیشانی جدّ گرامیش عبدالمُطَّلِب (علیه السلام)

از جمله علماء شیعه که در قرن پنجم هجری، به ایراد تصویر داستانی از سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت، "ابوالحسن احمد بن عبدالله بن محمد بَکری واعظ" است، که رایجترین و

۱- (هود/۴۱)

مشهورترین اثرش " کتابُ الاَنوار" است که مکرّر چاپ شده و یکی از آخرین چاپهای آن در بیروت توسط منشورات اعلمی در سال ۱۹۹۹ م صورت گرفته است.

مرحوم علّامه ی مجلسی، در بِحارالانوار در ضمن حدیث مفصّلی پیرامون تاریخ خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او چنین روایت کرده است که:

«قالَ أبو الحَسَن البَکریُّ: حَدَّثَنا أشیاخُنا وَ أسلافُنَا الرُّواهُ لِهَذَا الحدیثِ أنَّهُ لَمّا قَدِمَ المُطَّلِبُ وَ شَیبَهُ إلَی الحَرَمِ وَ کانَ بَینَ عَینَیهِ نورُ رَسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله کانَت قُرَیشٌ تَتَبَرَّکُ بِهِ فَإذا أصابَتهُم مُصیبهٌ أو نَزَلَت بِهِم نازِلَهٌ أو دَهِمَهُم طارِقٌ أو نَزَلَ بِهِم قَحطٌ تَوَسَّلُوا بِنُورِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فَیَکشِفُ اللهُ عَنهُم ما نَزَلَ بِهِم ...".(۱)

«ابوالحسن بَکری گوید: شیوخ و گذشتگان ما که راویان این حدیث هستند، روایت کرده اند که وقتی مُطَّلِب (همراه برادرزاده اش) شَیبَه(۲) وارد حرم شد و بین دو چشمان شَیبَه، نور رسول خدا صلی الله علیه و آله می درخشید و قریش به آن نور (که از بین دو چشم عبدالمُطّلب تابان بود) همواره تبرّک می جُستند، پس هرگاه مصیبتی به ایشان می رسید، یا بلائی بر ایشان نازل می شد، یا حادثه ای سخت بر ایشان دشوار می گشت و یا قحطی بدیشان می رسید، متوسّل به همان نور رسول خدا صلی الله علیه و آله (که از پیشانی جدّش تابان بود) می شدند و خدا به برکت آن نور، گرفتاری ایشان رفع می فرمود ...".

۵ – تبرّک جُستن جَبرَئیل (علیه السلام) به سؤر (باقیمانده ی غذا) پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)

۱- بِحارالانوار (ج۱۵/ص۶۵)

۲- شَیبَه الحمد: مو سفید ستوده، عبدالمُطَّلِب، جدّ رسول اکرم صلی الله علیه و آله)

حسین بن حَمدان خَصیبی یا حُضَینی، از علماء شیعه (فوت: ۳۳۴ ق) در کتاب الهِدایه الکُبریٰ، در حدیثی آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر سر بِساطی از خرما بودند؛ پس علی (علیه السلام) نصف خرما را می خورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصف دیگر را. پس جَبرَئیل (علیه السلام) در آن حال می گفت:

«یَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوَدِدْتُ أَنِّی مِمَّنْ یَأْکُلُ الطَّعَامَ فَأَسْتَشْفِی اللَّهَ وَ أَتَبَرَّکُ بِفَضْلِ سُؤْرِکَ وَ سُؤْرِ امیرالمؤمنین»(۱)

«ای رسول خدا! هر آینه دوست می داشتم که من (فرشته) نیز (مثل انسانها) غذا می خوردم، پس در این صورت استشفاء (طلب شِفا) می کردم از خدا و تبرُّک می جُستم به باقیمانده ی سؤر (باقیماندهی غذا) تو و امیرالمؤمنین».

وَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : «یَا حَبِیبِی! جِبْرِیلُ! فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ فَضَّلَکَ عَلَیْنَا».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل فرمودند:

«ای دوست من! ای جبرئیل! (این سخن را نگو) که به راستی خداوند تو را بر ما فضیلت داده است» (به سبب زندگی تو در عرش اعلیٰ و زندگی ما در دنیا؛ هر چند، مقام پیامبر و علی و بلکه هر کدام از چهارده معصوم (علیهم السلام) از همه ی ملائکه و خود جبرئیل هم بالاتر است، زیرا ایشان حجّت و خلیفه ی خداوند هستند و ملائکه فقط واسطه هستند و حجّت و خلیفه ی خدا نیستند و هر چند مقام ایشان در عرش بالاست، ولی مقام روحانی و

۱- کتاب الهِدایه الکُبریٰ (آخِر باب اوّل، ص۸۸)

نفسانی حجّت و خلیفه ی خداونـد را ندارنـد. پس پیامبر صـلی الله علیه و آله آن تعبیر را برای تعارف و ادب نسـبت به جبرئیل فرموده اند، نه آنکه واقعاً مقام جبرئیل را از خود و علی (علیه السلام) بالاتر بدانند! و در تعارف و ادب، مَجازگویی برای مدح طرف مقابل جایزست).

فَقَالَ جِبْرِيلُ)عَلَيْهِ السَّلَامُ(:

«وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا فَضْلِي إِلَّا بِكُمَا! إِنَّكُمَا أَحَبُّ خَلْقِهِ إِلَيْهِ وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْهُ وَ أَزْلَفُهُمْ لَدَيْهِ».

جبرئیل (علیه السـلام) نیز، خود اعتراف دارد به اینکه هر چه دارد از برکت فضل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی (علیه السلام) است؛ او می گوید:

«به خـدا قسم ای رسـول خـدا! برای من فضـیلتی نیست مگر از برکت شـما! به راسـتی که شـما دو نفر محبوبـترین خلـق خـدا و نزدیکترین ایشان به او هستید».

۶ – تبرّک فلک و ستارگان آسمان، به وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

« ... نَحْنُ نَاشِئَهُ الْقُطْبِ وَ أَعلَامُ الْفَلَكِ ...”

معنای این حدیث شـریف، که علامه ی مجلسی (ره) در بحارالانوار(۱) به نقل از احتجاج شـیخ طبرسی (ره) آن را آورده اند، از مشکلات و غرائب معانی احادیث است. ولی، پس از تأمّل در معانی تعبیر «نَاشِئَهُ الْقُطْبِ» و

۱- بحارالانوار (ج۵۸/ص۲۲۱) (حدیث۲ از باب ۱۰: علم النّجوم و العمل به ...)

جستجوی معنای کلمه ی «نَاشِئَه» در کتب معتبر لغت عرب، به قرینه ی الفاظ و عبارات قبلی و بعدی خود حدیث و نیز به قرینه ی استعمال در موارد مشابه، به این نتیجه رسیدیم که بهتر است این عبارت چنین معنی شود:

« ... ما اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منزله ی «ساعات آغازین و مبنای» گردش ستارگان به دور «قطبِ فلکِ گردان» و نشانه های هدایت در آسمان هستیم ...".

یعنی: همه چیز در عالَم خلقت، به عشق و برکت وجود اهل بیت پیامبر، یا چهارده معصوم (علیهم السلام)، در حرکت، جنب و جوش، سیر و گردش است؛ زیرا ایشان اصل و مبنای خلقت هستند و خدا همه چیز را از نور با برکت وجود ایشان آفریده است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در "بیان" ذیل این حدیث، می نویسد:

"إنَّهُم قُطبُ الفَلَكِ؛ إذِ الفَلَكُ يَدُورُ بِبَرَكَتِهِم وَ هُم أعلامُ الفَلَكِ بِهِم يَتَزَيَّنُ وَ يَتَبَرَّكُ وَ يَسعَدُ".

یعنی: "به راستی که ایشان قطب فلک دَوّارند؛ چه، چرخِ فلک به برکت وجود ایشان می گردد و ایشان نشانه های درخشان فلک هستند، که آسمان به یمن و برکت ایشان زینت یافته و مبارک و سعد (مسعود) گشته است".(۱)

توضیح: سبب اینکه خداوند تعالی جهان آفرینش را به برکت نور اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آفریده، یکی اینست که: نزد عقلاء، احسان و لطف باید تناسب با شخص مورد لطف و احسان داشته باشد و ما انسانهای خطاکار، هرگز قابل این نبوده و نیستیم که خداوند تعالی خواسته

۱- بحارالانوار، ج۵۸، ص۲۲۳.

باشـد به افتخـار چنین موجودات پر از عیب و نقص و خطا، جهانی با این عظمت و پیچیـدگی، با این انـدازه نظم دقیق و حیرت آور، بیافریند و پیش روی این چنین موجوداتی بگستراند.

و به تعبیر مرحوم علامه مجلسی در کتاب مِرآه العُقول:

"کَمـا إذا جـاءَ أعرابیٌّ أو کُردیٌّ غیرُ مُسـتأهِلٍ لِشَـیءٍ مِنَ الإکرامِ إلیٰ بابِ سـلطانٍ نافـذٍ حُکمُهُ فِی الأنام، فأمَرَ لَهُ بِبَسطِ المَوائـدِ وَ اختَصَّهُ بِأنواعِ العَوائِدِ نَسَـبَهُ العُقَلاءُ إلیٰ قِلَّهِ العَقلِ وَ سَخافَهِ الرَّأیِ؛ بِخِلافِ ما إذا أمَرَ بِذلِکَ لِأحَدٍ مِن مُقَرَّبی حَضرَتِهِ وَ اُمَراءِ جُندِهِ أو لِرَسُولِ أحَـدٍ مِن سَـلاطین عَصـرِهِ، فَحَضَـرَ هَـذَا الأعرابیُّ أوِ الکُردِیُّ تِلکَ المائِدَهَ فَأکَلَ مِنها، یَکونُ مُستَحسَـناً، بَل لَو مُنِعَ مِنها یَکُونُ مُستَقبَحاً بِظاهِرِ النَّظَرِ".(۱)

یعنی: "چنانکه هرگاه یک نفر اعرابی (بیابانگرد) یا کُرد، که لایق هیـچ گونه اِکرام و تجلیل نیست، به در سـرای پادشاهی بیاید که حکم او در میان مردم نافذ و گیراست، پس پادشاه امر کند که برای چنان شخصـی، مائدهها (سفره های بزرگ) پهن کنند و هدایا و عطایای گوناگون به او بذل و بخشـش کنند، عقلاء چنین پادشاهی را به کمعقلی و سـستی اندیشه نسبت میدهند؛ بر خِلاف آنجا که به چنین تشـریفاتی امر کنـد برای یکی از مقرَّبـان درگاه خود و امیران لشـکرش و یا برای پیک و فرسـتاده ی یکی از سـلاطین همعصـرش، پس آنگاه این کُرد یا اَعرابی (بیابان گرد) نیز بر سـر آن سـفره و تشـریفات، حضور یابد و از آن بخورد، که در این فرض، چنین کاری نیکو و مُستحسَن است و بلکه در این فرض، اگر این شخص را از آن بساط منع کنند، بر حَسَب ظاهر، زشت و ناپسند است".

۱- مِرآه العُقول (ج۱۲/ص۸۸)

۷ – تبرّک به اسماء ائمّه ی (علیهم السلام) و قرآن، در وقت رؤیت هلال ماه نو

تصویر شماره (۵)

شیخ طبرسی (ره) در مکارم الأخلاق، روایت نموده است:

"هنگام دیدن هلال ماه نو، بر دست چپ، با انگشت سبّابه ی دست راست خود، بنویس:

«الله؛ محمد؛ علی؛ فاطمه؛ الحسن و الحسین؛ ... تا آخِر ائمّه (علیهم السلام)"

و «سوره توحید» را نیز تا آخِر بنویس و بگو:

«اللَّهُمَّ إِنَّ النَّاسَ إِذَا نَظَرُوا إِلَی الْهِلَالِ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَی وُجُوهِ بَعْضٍ وَ یَتَبَرَّکُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ إِنِّی نَظَرْتُ إِلَی أَسْمَائِکَ وَ اسْمِ نَبِیِّکَ وَ وَلِیِّکَ وَ أَوْلِیَائِکَ وَ إِلَی کِتَابِکَ؛ فَأَعْطِنِی کُلَّ الَّذِی أُحِبُّ أَنْ تُعْطِیَنِیهِ مِنَ الْخَیْرِ وَ اصْرِفْ عَنِّی کُلَّ الَّذِی أُحِبُّ أَنْ تَصْرِفَهُ عَنِّی مِنَ الشَّرِّ وَ زِدْنِی مِنْ فَضْلِکَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

«خداوندا مردم چون به هلال بنگرند به چهره همدیگر نگاه کنند و به هم تبرّک جویند و من به اَسماءِ تو و اسم نبی تو و ولی و اولیاءِ تو و کتاب تو نظر می افکنم (و تبرّک می جویم)؛ پس

خوبیهـایی را که دوست دارم، به من عطـا کن و بـدیهایی را که مورد نظر من است همه را از من بگردان و فضـل خودت را بر من زیاد کن، به قدری که شایسته ی مقام توست و هیچ حَول و قوّه ای نیست مگر از جانب خداوند علیٍّ عظیم».(۱)

توضیح: تبرّک جُستن به نظر در اسماء مقدّسه و قرآن کریم، پس از رؤیت هلال ماه نو، می تواند علل و اسباب و حکمت های گونـاگون معنـوی داشـته باشـد؛ چنـانکه در ادامه ی همین دعـا، طلب هر گونه خیر و رفع هر گونه شـرّ و برخورداری از فضـل بیکران پروردگـار، از آثـار این تبرّک محسوب شـده است. گویـا یـک وجه آن این باشـد که رؤیت هلال، چون آغاز و مبـدأ حلول مـاه قمری است، بهتر است که این آغـاز مـاه، توأم بـا نظر افکنـدن در چنین چیزهای مبارک و مقدّسـی باشـد، که خود، سرمنشأ خیرات و برکات بسیاری هستند.

۸ – تبرّک به خاک پای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

= سُلَیم بن قیس هلالی (ره) می گوید:

از سلمان شنیدم که می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«اگر نبود که عـده ای از امّتم بگویند آنچه مسـیحیان در باره ی عیسـی بن مریم گفتند، در باره ی تو سـخنی می گفتم که امتم در پی آثار قدمهایت در خاک باشند و آن را ببوسند!».(۲)

۱– مکارم الأخلاق، ترجمه میرباقری، ۲/۱۶۳.

۲– اسرار آل محمد، صلّی الله علیه و آله، ترجمه کتاب سُلَیم، ص۵۹۲.

= علامه مجلسی (ره) از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است:

وقتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از فتح خیبر به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت آن حضرت به او فرمود:

«اگر نبود که عده ای از امتم در باره تو بگویند آنچه مسیحیان درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز در بارهی تو سخنی می گفتم، که از کنار هیچ گروهی عبور نکنی مگر آنکه خاک زیر پای تو و اضافه آب وضویت را بردارند و به آن شفا طلب کنند!».(۱)

توضیح: تبرّک جُستن به ابدان و اعضاء مطهّر معصومین (علیهم السلام) از حیث عقلانی نیز لازمه ی خلقت خداوندی است. زیرا آفریننده ی جهان، خداوند است و معصومین نیز خلفاء و حجّتهای خدا در زمین هستند. پس معقول و منطقی است که خاک پایشان نیز متبرّک باشد.

۹ - تبرّک جُستن اهل کتاب به خاک پای اولاد انبیاء (علیهم السلام)

از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هنگامی که رأس اَنوَر حسین (علیه السلام) را نزد یزید - لعنه اللَّه علیه - آوردند، او بِساط شراب می گسترد و سر مبارک را می آورد و پیش رویش می نهاد و می گساری می کرد.

۱- بحارالانوار، ج۶۸ ص۱۳۷.

روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان آن مملکت بود، به یزید گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟

یزید گفت: تو را با آن چه کار؟

سفیر گفت: چون به نزد پادشاه بازگشتم، او از همه چیز پُرسِشم می کند، دوست دارم قصّه ی این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد!

یزید: این سر حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

سفیر: مادرش کیست؟

یزید: فاطمه دخت رسول اللّه صلی الله علیه و آله .

سفیر: تفو بر تو و دین تو! دین من از دین تو نیکوتر است؛ چه پدرم از اَحفاد (نوادگان) و نسل داوود (علیه السلام) است و بین من و داوود (علیه السلام) پدران زیادی فاصله است، ولی نَصاری بزرگم داشته، برای تبرّک از خاکِ قدمم بر می دارند؛ چرا که فقط از احفاد داودم!(۱) و شما فرزند دختر پیامبرتان را می کُشید، در حالی که فاصلهی بین او و پیامبرتان فقط یک مادر است؟! این دین شما چه دینی است؟! آنگاه به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده ای؟

یزید: بگوی تا بشنوم!

۱- النَّصَارَی یُعَظِّمُونِی وَ یَأْخُذُونَ مِنْ تُرَابِ قَدَمِی تَبَرُّکاً بِأَنِّی مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ (علیه السلام)

سفیر: ... آن شـهر در دست مسـیحیان است و پادشـاهش هم مسـیحی است. در آن شـهر کلیساهای فراوانی هست و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می باشد. در محراب آن حُقَّه ای (ظرف کوچک) طلایی آویزان است و در آن جای، سُمی می باشد که می گویند: آن سُمِ خر حضـرت عیسـی (علیه السـلام) است که بر آن سوار می شد و اطراف حقّه را به طلا و دیبا آراسـته اند؛ در هر سال جمعیت انبوه نَصاریٰ به زیارتش رفته، طوافش نموده و آن را بوسـیده در بارگاهش، حوائج خود را از خدای تعالی می طلبنـد، این شأن و رسم آنهـا به سُمِ خر عیسـی است که به زعم آنـان، جای سم خری است که پیامبرشان حضـرت عیسـی (علیه السلام) بر آن سوار می شد و شما فرزند دخت پیامبرتان را می کشید؟! خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد!

یزید عنید گفت: این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند!

نصرانی چون این را احساس را کرد گفت: آیا ارادهی کشتنم را داری؟

یزید: آری!

نصـرانی: بدان که دیشب پیامبرتان را در خواب دیدم که فرمود: ای نصـرانی! تو اهل بهشتی، از سـخنش به شـگفت درآمدم و اکنون: اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَ أنّ مُحمّداً رسولُ اللّهِ!

و آنگـاه به سوی رأس حسـین (علیه السـلام) جهیـد و به سـینه چسـبانید و شـروع به بوسـیدن آن کرد و همی ببوسـیدش تـا به شهادت رسید.(۱)

۱- لَهُوف، سید بن طاووس، ترجمه میر ابو طالبی، ص۱۹۴-۱۹۵.

۱۰ – تبرّک به تربت پاک سیدالشّهداء (علیه السلام)

امام کاظم (علیه السلام)، قبل از شهادت، در وصایای خود به مُسَیب خادم فرمودند:

« ... وَ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئاً لِتَتَبَرَّكُوا بِهِ فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةَ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا شِفَاءً لِشِيعَتِنَا وَ أَوْلِيَائِنَا ...”

« ... چیزی از خاک قبر مرا از برای تبرّک بر ندارند؛ زیرا که هر خاکی بر ما حرام است، مگر خاک قبر جدّم حسین بن علی (علیه السلام)؛ چه، حق تعالی در آن خاک، برای شیعه ما و دوستان ما شِفا قرار داده ...”.(۱)

۱۱ – تبرّک جستن ملائکه به بدن مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

از کنیز امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است:

« ... لَمَّا وُلِدَ السَّيِّدُ (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رَأَتْ لَهَا نُوراً سَاطِعاً قَدْ ظَهَرَ مِنْهُ وَ بَلَغَ أُفُقَ السَّمَاءِ وَ رَأَتْ طُيُوراً بَيْضَاءَ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ وَ تَمْسَحُ أَجْنِحَتَهَا عَلَى رَأْسِهِ وَ وَجْهِهِ وَ سَائِرِ جَسَدِهِ ثُمَّ تَطِيرُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا مُحَمَّدٍ (علیه السلام) بِذَلِكَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ تِلْكَ مَلَائِكَةٌ نَزَلَتْ لِلتَّبَرُّكِ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَ هِيَ أَنْصَارُهُ إِذَا خَرَجَ»

« ... چون سیّد (امام زمان) (علیه السلام) متولّد شد، نوری درخشان دید که از او ظاهر گردید و به افق آسمانها رسید و پرندگان سپیدی دید که از آسمان فرود می آیند و پرهای خود را به سر و صورت و سایر اعضای وی می کشند و سپس پرواز می کنند. این

۱- عیون أخبار الرّضا (علیه السلام)، ترجمه آقا نجفی، باب۸، ج۱، ص۶۷.

مطلب را به امام حسن عسکری (علیه السلام) خبر دادیم، خندید و فرمود: آنها ملائکه ای هستند که برای تبرّک جُستن به این مولود فرود آمده اند و چون ظهور کند، یاوران وی خواهند بود».(۱)

«کوثر» خیر مبارک و بسیار

سوره ی مبارکه ی «کوثر» نماد و مظهر برکت اهل بیت علیهم السلام

«بسمِ اللهِ الرّحمن الرّحیمِ ! إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ ! فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ ! إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ».

«ما تو را کوثر(۲) بخشیدیم. ! پس تو هم برای خدایت به نماز (و طاعت) و قربانی (و مناسک حج) بپرداز. ! که مُحقَّقاً دشمن بدگوی تو(۳) مقطوع النَّسل است (ولی نسل تو از حضرت زهرا) تا قیامت به کثرت و برکت و عزت باقی خواهد بود)».

تفسیر سوره ی مبارکه ی کوثر

فاضل معاصر، استاد علی اکبر قُرَشی، در قاموس قرآن می نویسد:

"کوثر مبالغه (فزونی) در کَثرَت است و به قول زَمَخشری «المُفرِطُ الکَثرَه» یعنی چیزی که کثرت آن فزون از حدّ است.

۱- کمال الدّین صدوق، ترجمه پهلوان، ج۲، ص۱۵۷.

۲- (خیر کثیر و عطای بسیار، چون کثرت نسل و فرزندان از ذرّیه ی حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام)

۳- (عاص بن وائل یا عَمرو بن عاص لعنه الله علیهما)

=به یک زن بادیه نشین که پسرش از سفر بر گشته بود، گفتند:

" بِمَ أبَ ابنُكِ؟ " قالت: "أبَ بِكَوثَرٍ! "

یعنی: پسرت با چه چیز برگشت؟ گفت: با فائده ی فزون از حدّ!(۱)

=راغب (اصفهانی در مفردات) گوید:

«تَكَوْثَرَ الشَّیءُ»

یعنی «شیء تا آخرین حدّ زیاد شد».

=در قاموس و اَقربُ (الموارد) آمده:

«الْكَوْثَرُ: الكَثیرُ مِن كُلِّ شَیءٍ».

=طبرسی - رَحِمَهُ اللّهُ - فرموده:

"کوثر چیزیست که کَثرَت از شأن آنست و کوثر خیر کثیر است".

معنی آیات (سوره ی کوثر) چنین است:

«ما به تو کثرت عنایت کردیم ! پس به شُکرانه ی این مَوهِبَت، نماز بگزار و قربانی کن ! همانا دشمن تو، او بی دنباله و بیدودمان است!».

این سوره کوتاهترین سورهی قرآن و مشتمل بر سه آیه و ده کلمه است؛ غیر از بسمله و در عین حال معجزه است و آوردن نظیر آن غیر ممکن.

[و به قول آقای عباس کوثری در مقاله ی "کوثر قرآن": نمونه ی آن را در کار یکی از مزدوران استکبار در کتاب "حُسن الایجاز" حویش مشاهده می نماییم. نویسنده به گمان خود به مقابله با سوره «کوثر» برخاسته است ... این کتاب از چاپخانهی انگلیسی - آمریکائی بولاق مصر در سال ۱۹۱۲ منتشر شد و مرحوم آیهالله خوئی در ردّ آن، کتاب «نَفَحاتُ الِاعجاز» را نگاشته است.].(۲)

=در المیزان می گوید:

روایات در مکّی و مدنی بودن آن مختلف است و ظاهر آنست که مکّی باشد (به جهت مقابله با مشرکین طعن زننده بر پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و به قول بعضی دو بار نازل شده (هم در مکّه و هم در مدینه)، جمعاً بَینَ الرِّوایات.

۱- (کشّاف زَمَخشری).

۲- نقل از «البیان» آیتالله خوئی، ج ۱، ص ۱۰۸، طبع پنجم

مراد از کوثر چیست؟

=ابن عباس آن را "خیر کثیر" معنی کرده است.

سعید بن جُبَیر گفت: گروهی می گویند:

آن نهری است در بهشت. ابن عباس در جواب گفت: آن نهر هم از جمله خیر کثیر است.

=در روایات شیعه و اهل سنت نقل شده که آن نهری است در بهشت و «حوض کوثر» از آن شهرت یافته است؛ رجوع شود به تفسیر البرهان و غیره.

گفته اند: آن حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در بهشت یا در محشر؛ به قولی مراد از آن نبوت و قرآن است؛ به قولی مراد، کثرت یاران و پیروان آن حضرت است و به قولی کثرت نسل و ذُرّیّهی آن جناب می باشد و به قولی شَفاعَت است. از بعضی نقل شده که اقوال را تا بیست و شش قول رسانده است. به عقیده ی طبرسی، مانعی ندارد که کوثر شامل همهی اینها باشد؛ زیرا لفظ به همه احتمال دارد و این اقوال، تفصیل «خیر کثیر» است.

ناگفته نماند: باید از آیه ی «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» در مراد از «کوثر» استفاده کرد؛ چون اِعطاء کوثر برای از بین بردن (افتراء و نسبت ناروای) ابتری (به) آن حضرت صلی الله علیه و آله است و مراد از ابتر (بی دنباله)، کسی است که فرزند یا نام نیک پایدار ندارد.

=در مجمع البیان و غیره نقل شده:

چون عبد اللّه پسر آن حضرت صلی الله علیه و آله که از خدیجه بود، از دنیا رفت، عاص بن وائل آن حضرت را دید که از مسجد خارج می شود؛ در همانجا با حضرت مذاکره کرد و چون به مسجد وارد شد، گروهی از صَنادید (بزرگان) قریش که در مسجد بودند به وی گفتند: ای عاص! با که صحبت می کردی؟

گفت: "ذلک الابتر" (با آن بی دنباله).

قریش کسی را که پسر نداشت ابتر می خواندند؛ لذا آن حضرت را نیز ابتر نامیدند.

=در المیزان گوید:

روایات، مُستفیض (بسیار منقول) است در اینکه نزول آیه در جواب کسی است که آن حضرت را ابتر خواند.

ناگفته نماند: عرب بی پسر را ابتر می گفت؛ چرا؟ برای اینکه (وقتی) نسلش منقطع شد دیگر نسلی و در نتیجه نامی و ذکری از او نخواهد ماند؛ پس ماندن نسل توأم با ماندن نام و ذکر شخص است و اگر با ماندن نسل او، نامش نماند، بود و نبود نسل یکسان (و بی اثر) است.

به هر حال، مراد از «کوثر» به قرینه ی آیه ی اخیر، یک کثرت و گسترش فوق العاده است که باید آن را در کثرت نسل، کثرت پیروان، گسترش اسلام، آوازه ی بزرگ آن حضرت و حتی در شفاعت و سیرابی از «حوض کوثر» جستجو کرد.

یعنی: ای پیامبر! این دشمن که می گوید: تو ابتر و بی فرزند و در نتیجه گمنامی؛ بدان: ما پروردگار جهان به تو کوثر داده ایم؛ این موج توحید که تو در صحنه ی جهان ایجاد کرده ای با نام و آوازه ی تو تا ابد در گسترش خواهد بود، هم خودت، بلند آوازه، هم دینت، گسترده، هم پیروانت، نامحدود، هم فرزندانت، بی حدّ و حصر و هم تعلیماتت، عالمگیر خواهد بود و حتی وجود پروسعت و پربرکت، تو شفیع بندگان و ساقی تشنگان از «حوض کوثر» در روز قیامت خواهی بود؛ ولی این دشمن توست که ابتر و بی دودمان و بی نام نیک و منفور است.

این سوره معجزه است و از یک «کوثر» و گسترش عجیبی خبر می دهد. امروز آمار نشان می دهد که تعداد مسلمانان جهان به بیش از یک میلیارد بالغ شده است. قرآن بر پشت بام جهان قدم گذاشته و حتی از رادیوهای دنیای مسیحیّت به گوش می رسد و ...

در این میان پای مبارک «فاطمه زهرا علیها السلام» در میان است و در تشکّل و شایع شدن «کوثر» سهم بسزائی دارد. نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله ی فاطمه علیها السلام در دنیا باقی ماند و گسترش یافت. دامن پاک زهرا علیها السلام فرزندانی تربیت کرد که هر یک به تنهائی «کوثر» هستند. یازده امام که در حکم ظروف «کوثر قرآن»اند و هنوز هم پس از گذشت بیش از چهارده قرن مردم را از کوثر قرآن و اسلام سیراب میکنند، از دامن پاک فاطمه (علیها السلام) به وجود آمده اند.

این فاطمه - این کوثر پر برکت - حلقه ی اتصال مابین رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و امّت اسـلامی گردید، انوار درخشان وحی و اولاد بی حدّ و حصر پیامبر عظیم الشأن از وجود زهرای اطهر علیها السلام سرچشمه گرفتند.

بنی امیّه هشتاد سال اولاد فاطمه را کشتند، بنی عباس پانصد سال اولاد فاطمه را کشتند، زیر دیوارها گذاشتند، قتل عام کردند، با وجود همه ی اینها، وقتی در قرن هشـتم (هجری قمری) سادات و فرزنـدان زهرا علیها السـلام را سرشـماری کردند به بیست هزار نفر رسـیدند و در زمـان سـلطان سـلیم عثمـانی (قرن شـانزدهم هجری قمری)، شـماره آنها به نوزده میلیون رسـید! آیا این معجزه نیست؟! «إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ».(۱)

«کوثر» پر برکت فاطمی، در ایران

مردم شیعه ی ایران (سادات و غیر سادات) همگی به حضرت زهرا علیها السلام مَحرَمند

مرحوم دکتر منوچهر اقبال - رئیس اسـبق دانشـگاه تهران - در کتابی که در ردّ و نقد زرتشتی گری و ناسیونالیسم ایرانی نوشته و نام آن را "سه هزار سال دروغ در تاریـخ ایران" نهاده است، در فصـلی که به تاریخچه ی اجمالی تشیّع در ایران و چگونگی اسـتقبال مردم این سرزمین از اهل بیت پیامبر اکرم (علیهم السلام) و دودمان و اولاد ایشان اختصاص داده است، ثابت می کند که: مردم شـیعه ی ایران - اعمّ از سادات و غیر سادات - همگی به حضرت زهرا علیها السلام مَحرَم هستند؛ زیرا داعی و انگیزه ی فراوان در هر خانـدانی برای وصـلت و ازدواج بـا سادات از نسل اهل بیت (علیهم السـلام) بوده است و اگر از باب "حساب احتمالات ریاضـی" بنگریم، بـا وجود چنین انگیزه ی فراوان و شـیوعی، بیتردیـد، لاأقـل، یـک بـانو از سادات در شـجره ی هر خاندان شیعی ایرانی، در یکی از نیاکان ایشان، موجود بوده است. بنابراین، شیعیان ایران،

۱- قاموس قران، سید علی اکبر قُرَشی، ج۶، ص: ۹۴-۹۶.

حتی اگر از نسل سادات هم نباشند، باز از طریق مادر، یا یکی از مادران نیاکان خودشان، اولاد حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام هستند و به آن بانوی بزرگوار مَحرَم می باشند. این حقیقت که سبب افتخار ما ایرانیان است، باز هم خود از مصادیق «کوثر» فاطمی است.

«کوثر» قدمگاه مبارک پیامبر و دوازده امام پس از او (علیهم السلام)

سُلَیم بن قَیس هلالی (ره) روایت می کند که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به مردی که از مسائل دینی سؤال می کرد، ضمن توضیحات خود، فرمودند:

« ... کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می شود آن است که حجّت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را - که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب کرده - نشناسد».

(آن مرد) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آنان را برایم نام ببر.

فرمود: کسانی که خداوند ایشان را با خود و پیامبرش قرین نموده و فرموده است:

«أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»(۱)

«از خدا و پیامبر و صاحِبان امرتان پیروی کنید».

عرض کرد: برایم روشن نمائید.

فرمود: آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که خواند و همان روز از دنیا رفت چنین فرمود:

«من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسُّک کرده اید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند و اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر «حوض کوثر» بر من وارد شوند مانند این دو (و حضرت به دو انگشت سبابه خود اشاره فرمودند) و نمی گویم مثل این دو (و حضرت به انگشت سبابه و وسط اشاره کردند.) زیرا یکی از این دو جلوتر از دیگری است. پس به این دو تمسُّک کنید تا

۱- نساء/۵۹

گمراه نشوید و از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آنان عقب نمانید که متفرّق می شوید و به آنان چیزی یاد ندهید (یعنی به آنها انتقاد و پیشنهاد نکنید) که از شما عالم ترند (زیرا معصوم هستند)».

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! او (آن حجّت) را برایم نام ببر.

فرمود: کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در غدیر خم نصب کرد و به آنان خبر داد که او نسبت به آنان صاحب اختیارتر از خودشان است(۱) و سپس به آنان دستور داد تا حاضران غائبان را آگاه نمایند.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آن شما هستید؟

فرمود: من اوّل و افضل آنها هستم. سپس پسرم حسن بعد از من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. سپس پسرم حسین بعد از او نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است و سپس سایر ائمه جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند تا بر سر «حوض کوثر» یکی پس از دیگری به خدمت او وارد شوند.

آن مرد نزد علی (علیه السلام) رفت و سر حضرت را بوسید و سپس عرض کرد: برایم روشن کردی و مشکلم را حل کردی و هر مشکلی در قلبم بود، از بین بردی.(۲)

«نسیم خوشبو و مبارک کوثر»، شعری از شیخ بهاء الدّین عاملی (شیخ بهائی)

ای نسیم صبح خوشبو! می رسی

از کدامین منزل و کو می رسی؟

۱- أَوْلَیٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِم

۲- أسرار آل محمّد (صلوات الله علیهم)، ترجمه کتاب سُلَیم (ره)، انصاری زنجانی، ص ۲۶۲.

مرده ی صدساله یابد از تو جان!

تو مگر کردی گذر بر اصفهان؟

می فزاید از تو جانها را طرب!

تو مگر می آیی از مُلک عرب؟

تازه گردد از تو دردِ اشتیاق!

می رسی گویا ز اقلیم عِراق!

تازه گردید از تو جان مبتلا!

تو مگر کردی گذر از کربلا؟!

می رسد از تو نوید «لا تَخَف!»

می رسی گویا ز درگاه نجف!

بارگاه مرقد سلطان ِدین،

حیدرِ صفدر، امیرالمؤمنین

حوضِ کوثر جرعه ای از جام او

عالَم و آدم فِدای نام او ...

حکایات

حکایتی در تبرّک و نورانیت خطوط و کلمات مبارک قرآن کریم

آیت الله شهید دستغیب (ره) در کتاب داستانهای شگفت می نویسد:

"سالها پیش، از جمعی از علمای اَعلام قم و نجف اشرف شنیدم که پیرمرد هفتاد ساله ای به نام کربلایی محمد کاظم کریمی ساروقی (ساروق از توابع فراهان اراک است) که هیچ سوادی نداشته، تمام قرآن مجید به او افاضه شده، به طوری که تمام قرآن را حافظ شده است، به طرز عجیبی که ذکر می شود:

عصر پنجشنبه، کربلایی محمد کاظم، به زیارت امامزاده ای که در آن محل مدفون است می رود. هنگام ورود، دو نفر سید بزرگوار را می بیند و به او می فرمایند:

کتیبه ای که در اطراف حرم نوشته شده بخوان!

می گوید: آقایان! من سواد ندارم و قرآن را نمی توانم بخوانم!

می فرمایند: چرا! می توانی!

پس از التفات و فرمایش آقایان، حالت بیخودی عارضش می گردد و همانجا می افتد تا فردا عصر که اهالی ده برای زیارت امامزاده می آیند او را افتاده می بینند، پس او را بلند کرده به خود می آورند. به کتیبه می نگرد، می بیند سوره ی جمعه است، تمام آن را می خواند و بعد خودش را حافظ تمام قرآن می بیند و هر سوره از قرآن مجید را که از او می خواستند، از حفظ به طور صحیح می خوانده است!

از میرزا حسن - نواده ی مرحوم میرزای حجّت الاسلام شیرازی - شنیدم فرمود:

مکرّر او را امتحان کردم؛ هر آیه ای را که از او می پرسیدم فوراً می گفت از فلان سوره است و عجیب تر آنکه هر سوره ای را می توانست به قهقرا (معکوس) بخواند؛ یعنی از آخِر سوره تا اول آن را می خواند.

و نیز فرمود:

کتاب "تفسیر صافی" در دست داشتم؛ برایش باز کرده، گفتم: این قرآن است و از روی خطّ آن بخوان! کتاب را گرفت؛ چون در آن نظر کرد، گفت: آقا! تمام این صفحه قرآن نیست! و روی آیه ی شریفه دست می گذاشت و می گفت: تنها این سطر قرآن است، یا این نیم سطر، قرآن است و هکذا و مابقی آن قرآن نیست.

گفتم: از کجا می گویی تو که سواد عربی و فارسی نداری؟!

گفت: آقا! کلام خدا نور است، این قسمت نورانیست و قسمت دیگرش تاریکست!

چند نفر دیگر از علمای اَعلام را ملاقات کردم که می فرمودند: همه ی ما او را امتحان کردیم و یقین کردیم امر او خارِق عادت است و از مبدأ فیّاض جَلَّ وَ عَلا به او چنین افاضه شده است.(۱)

سالنامه "نور دانش"(۲) عکس کربلایی محمد کاظم را چاپ کرده و مقاله ای تحت عنوان "نمونه ای از اشراقات ربانی" نوشته و در آن شهادت عده ای از بزرگان علماء را بر خارق العاده بودن امر او نقل نموده است؛ تا اینکه می نویسد:

"از مجموع دستخط های فوق، مَوهِبَتی بودن حفظ قرآن کربلایی ساروقی به دو دلیل ثابت می شود:

۱ – بیسوادی او که عموم همولایتیهای او بر آن شهادت می دهند و احدی خِلاف آن را اظهار ننموده است. نگارنده شخصاً از ساروقی های ساکن تهران تحقیق نمودم و با اینکه موضوع بیسوادی او در جراید کثیرالانتشار چاپ و منتشر شده، مَعَ ذلک (با این وجود) هیچ کس تکذیب نکرده است.

۱- داستانهای شگفت (داستان ۳۱)

۲- سالنامه "نور دانش" (سال۱۳۳۵ش، ص۲۲۳)

۲ - بعضی از خصوصیّات حفظ قرآن او که از عهده ی تحصیل و درس خواندن خارج است، به شرح زیر:

الف - هرگاه یک کلمهی عربی یا غیرعربی بر او خوانده شود، فوراً می گوید که در قرآن هست یا نیست.

ب - اگر یک کلمه ی قرآنی از او پرسیده شود، فوراً می گوید در چه سوره و کدام جزء است.

ج – هر گاه کلمه ای در چند جای قرآن مجید آمده باشد، تمام آن موارد را بدون وقفه می شمارد و دنباله ی هر کدام را می خواند.

د – هر گاه در یک آیه، یک کلمه یا یک حرکت، غلط خوانده شود، یا زیاد و کم کنند، بدون اندیشه متوجه می شود و خبر می دهد.

ه - هر گاه چند کلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شود، محلّ هر کلمه را بدون اشتباه بیان می کند.

و - هر آیه یا کلمه ی قرآنی را از هر قرآنی که به او بدهند، آناً نشان می دهد.

ز – هر گاه در یک صفحه عربی یا غیرعربی یک آیه، مطابق سایر کلمات نوشته شود، آیه را تمیز می دهد، که تشخیص آن برای اهل فضل نیز دشوار است!

این خصوصیّات را خوشحافظترین مردم، نسبت به یک جزوه بیست صفحهای فارسی نمیتواند دارا شود، تا چه رسد به ۶۶۶۶ آیهی قرآنی! ".

و پس از نقل شهادت چند نفر از علماء، می نویسد:

مَوهِبَت قرآن "کربلایی کاظم" برای مردمی که فکر خود را در چهاردیواری مادیّات محدود کرده و مُنکِر ماورای طبیعت هستند، اِعجابآور بوده و سبب هدایت عدهای از گمراهان گردیده است؛ ولی این امر، با همهی اهمیتش، در نظر اهل توحید، یک شعاع کوچک از اَشِعَّه ی

بیکران افاضات خداونـدی و از کوچکترین مظاهر قـدرت حق است. نه تنها امور خارقالعاده به وسـیله ی انبیاء و سُـفَرای حق به کرّات به ظهور رسـیده و در تواریـخ ثبت و ضـبط است، در عصـر حاضـر نیز کسـانی که به علت ارتباط و پیونـد با مبـدأ تعالی صاحِب کَراماتی هستند، وجود دارند.

نکته ای که در پایان این مقاله لازمست تذکر دهم اینکه: در نتیجه ی انتشار شـرح حال حافظ قرآن - کربلائی کاظم ساروقی- و معرفی او به مردم تهران، از عدهای از متدیّنین بازار شنیدم که: "

چنـد سـال قبـل؛ یعنی در زمـان "مرحـوم حـاج آقـا یحیی"، مرد کـوری بـه نـام "حـاجی عَبـود" (بســیار عبـادتگر) بـه مســجد "سـیدعزیزالله" رفت و آمـد داشت، که در عین کوری، حافظ قرآن با خصوصـیّات کربلایی ساروقی بود. او نیز محلّ آیه را در عین کوری نشان می داده و برای مردم با قرآن استخاره می کرده است.

میگوینـد: روزی کتاب لغت فرانسه به قطر قرآن مجید به او دادند، اسـتخاره کند، فوراً آن را پرت کرد و عصـبانی شد و گفت: این قرآن نیست! ".

در مجلسـی که حـافظ قرآن حضور داشت، جنـاب آقای "ابنالـدّین" - اسـتاد محترم دانشـگاه، - خصوصـیات "حاجی عبود" را تأیید و اظهار کردند که نامبرده را در قم در حضور مرحوم آیتالله حاج شیخ عبدالکریم حائری ملاقات و آزمایش کردهاند.

اینها از آثار قدرت حق است که گاهی برای ارشاد مردم و اتمام حجت ظاهری است:

«ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ»(۱)

تبرّک به قرآن کریم و طلب شِفا

باز، شهید دستغیب (ره) در داستانهای شگفت مینویسد:(۲)

۱- جمعه/۴

۲- داستانهای شگفت (حکایت۶۳، استشفاء به قرآن مجید)

"آقای سید محمود حمیدی گفت که: در مرض عمومی آنفلوآنزا که بیشتر اهالی شیراز به آن مبتلاـ شدند.(۱) من و اهل خانهام همه مبتلا شدیم و من از شدت مرض بیهوش شدم. در آن حال (بیهوشی)، سید جلیل - مرحوم آقا سید میرزا، امام جماعت مسجد فتح - را دیدم که در مسجد وکیل پس از نماز جماعت به یک نفر فرمود که:

به مردم بگو:

دست راست خود را بر دو شقیقه ی خود گذارید و آیهی شریفهی «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً»(۲) را هفت مرتبه بخوانید و بر هر که بخوانید خدا او را شفا می دهد.

چون به خود آمدم، آیهی شریفه را هفت مرتبه خواندم، فوراً خدا شفا داد؛ برخاستم و دست بر شقیقهی فرزندم گذاردم و خواندم او هم فوراً خوب شد و از بستر برخاست. خلاصه تمام اهل خانه در همان روز خوب شدند و از آن سال تا به حال به هر کس از خانواده ام سردردی عارضش می شود، همین آیه ی شریفه را بر او می خوانم، فوراً شفا می یابد".

نورافشانی شمع به برکت نور قرآن کریم

نیز در حکایت ۹۴، با عنوان "روشنایی شمع دوام می یابد" مینویسد:

"شیخ محمد حسن مولوی قندهاری نقل فرمود:

مادرم به تلاوت قرآن مجید علاقهی زیادی داشت و غالباً در شبانه روز هفت جزو تلاوت می نمود و شبهای ماه رمضان را نمی خوابید و مشغول تلاوت قرآن و دعا و نماز بود.

شبی در شمعدان به مقدار یک بند انگشت شمع باقیمانده بود و ما می توانستیم در خارج از منزل، شمع تدارک کنیم، لکن چون از طرف حکومت قدغن شده بود که کسی نباید از خانه خارج شود و اگر کسی را در کوچه و بازار می دیدند او را به زندان می بردند و جریمه می کردند، مادرم به روشنایی همان مقدار از شمع، مشغول تلاوت قرآن مجید شد.

۱- محرّم ۱۳۳۷ هجری قمری

۲- اِسراء/۸۲

به خدا سوگند! که تا آخر شب که مادرم قرآن و دعا می خواند شمع تمام نشد و از نمازش که فارغ شد، مشغول سحری خوردن شدیم، باز تمام نشد، همینکه صدای اذان صبح بلند گردید رو به خاموشی رفت و تمام شد! و خلاصه، یک بند انگشت شمع، به مقدار نُه ساعت برای ما، به برکت مادرم روشنایی داد.”

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک فاطمه ی زهرا علیها السلام

نیز در حکایت۸۳، با عنوان “باز شدن قفل، به نام حضرت فاطمه علیها السلام ” می نویسد:

“سید جلیل، جناب آقا سید علی نقی کشمیری - فرزند صاحب کرامات باهره، حاج سید مرتضی کشمیری - فرمود:

شنیدم از فاضل محترم جناب آقای سید عباس لاری که فرمود:

در اوقات مجاورت در نجف اشرف، برای تحصیل علوم دینیه، روزی از ماه مبارک رمضان، طرف عصر، خوراکی برای افطار خود تدارک کرده، در حجره گذاردم و بیرون آمده در را قفل کردم و پس از ادای نماز مغرب و عشاء و گذشتن مقداری از شب، برگشتم مدرسه برای افطار کردن. چون به دَرِ حجره رسیدم، دست در جیب نموده، کلید را نیافتم. اطراف داخل مدرسه را فحص کردم و از بعض طلاب که مدرسه بودند پرسش نمودم، کلید را نیافتم؛ به واسطهی فشار گرسنگی و نیافتن راه چاره، سخت پریشان شدم، از مدرسه بیرون آمده متحیّرانه در مسیر خود تا به حرم مطهر می رفتم و به زمین نگاه می کردم، ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری اَعلَی اللهُ مَقامَه را دیدم؛ سبب حیرتم را پرسید؛ مطلب را عرض کردم؛ پس با من به مدرسه آمدند نزد حجرهام، فرمود:

می گویند نام مادر حضرت موسی (علیه السلام)(۱)

۱- یوکابد، به عِبری: “یوخِود” יוֹכֶבֶד به معنی “یهُوَه (خدا) جلال اوست”

را اگر کسی بداند و بر قفل بسته بخواند باز می شود؛ آیا جدّه ی ما حضرت فاطمه علیها السلام کمتر از اوست؟!

پس دست به قفل نهاد و ندا کرد «یا فاطمه!» قفل باز شد.”

باز شدن قفل به برکت اسم مبارک امام حسین (علیه السلام)

نیز شهید دستغیب (ره) در حکایت ۱۱، با عنوان “عنایت حسین (علیه السلام) ” چنین می نویسد:

“از زاهد عابد و واعظ مُتّعِظ - مرحوم حاج شیخ غلامرضای طبسی - که تقریبا در ۳۵ سال قبل به شیراز تشریف آورده، چند ماهی در مدرسه آقا باباخان توقف داشتند و بنده هم به فیض ملاقاتشان رسیدم، شنیدم:

با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم، هنگام مراجعت برای ایران، شب آخِر که در سحر آن باید حرکت کنیم، متذکر شدم که در این سفر، مَشاهِد مُشرَّفه و مواضع متبرّکه را زیارت کردم جز مسجد بَراثا(۱) و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم.

به رفقا گفتم: بیایید به مسجد بَراثا برویم.

گفتند: مجال نیست!

خلاصه نیامدند، خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم، دیدم در بسته است و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته اند و کسی هم نیست؛

۱- مسجدی در بغداد، که متعلّق بشیعیان بود و در زمان تقیّه آنجا گرد می آمدند و آزادانه مراسم خود را انجام میدادند

حیران شـدم که چه کنم؟ این همه راه به امیـدی آمـدم، به دیوار مسـجد نگریسـتم دیدم می توانم از دیوار بالا بروم بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته و داخل مسـجد شدم و با فراغت مشـغول نماز و دعا شدم به خیال اینکه در مسجد را از داخل بسته اند و باز کردنش آسانست، در داخل مسـجد هم کسـی نبود، پس از فراغت آمدم در را باز کنم، دیدم قفل محکمی بر در زده اند و به وسـیله ی نردبان یا چیز دیگر رفته اند. حیران شدم چه کنم؟ دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی شد از آن بالا رفت.

با خود گفتم: عمریست دم از حسـین (علیه السلام) می زنم و امیدوارم که به برکت آن حضرت دَرِ بهشت به رویم باز شود، با اینکه درب بهشت یقیناً مهمتر است و باز شدن این در هم به برکت حضـرت ابی عبدالله (علیه السلام) سهل است، پس با یقین تمام دست به قفل گذاشتم و گفتم:

«یا حسین!»

و آن را کشیدم، فوراً باز گردید، در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را به جا آوردم و به قافله هم رسیدم".

تبرّک جُستن هندوها به شرکت در عزاداری امام حسین (علیه السلام)

نیز در حکایت ۴۵، با عنوان "اثر عزاداری حسینی (علیه السلام) " می نویسد:

"سـید جلیل، مرحوم دکتر اسـماعیل مُجاب (دنـدانساز) عجایبی از ایام مجاورت در هندوسـتان - که خود مشاهـده کرده بود - نقل می کرد، از آن جمله می گفت:

"عده ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) معتقد و علاقمندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند؛ یعنی در سال، مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله ی شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند و بعضی آن مبلغی را که راجع به آن حضرت است به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.

یکی از آنان را عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه می زد؛ چون مُرد، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که آتش آن دو عضو را نسوزانیده بود. بستگانش آن دو قطعه را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:

این دو عضو متعلق به حسین شماست! ".

جایی که آتش جهنم - که طَرَف نسبت و قابل مقایسه با آتش دنیا نیست – به وسیله ی حضرت امام حسین (علیه السلام) برای برخی خاموش و «بَرد و سلام» می گردد، پس نسوزانیدن آتش ضعیف دنیوی به وسیلهی آن بزرگوار جای تعجب ندارد.

و جماعتی از "هنود" (هندوان) هر ساله شبهای عاشورا در آتش می روند و نمی سوزند و این مطلب، مشهور و مسلَّم است".

نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهل بیت (علیهم السلام)

نجات از وبا به برکت صدقه و مبارکی عدد اهلبیت (علیهم السلام):(۱)

باز، مرحوم شهید دستغیب (ره) در کتاب "داستانهای شگفت" می نویسد:(۲)

۱- یعنی عدد ۱۴

۲- داستانهای شگفت" (حکایت ۲۱)

" ... حاج غلامحسین مَلِك التُّجّار بوشهری گفت:

در سفری که به حج مُشرَّف شدم، عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد جواد بیدآبادی هم مشرَّف بودند و در آن سفر عده ای قُطّاع الطّریق (راهزنان) اموال زیادی از حُجّاج بردند و مرض وبا نیز همه را تهدید می کرد و همگی هراسان بودند. مرحوم حاجی بیدآبادی فرمود:

هر کس بخواهد از خطر وبا محفوظ بماند مبلغ ۱۴۰ تومان یا ۱۴۰۰ تومان - هر کس به مقدار توانائیش - صدقه بدهد و من ضمانت میکنم سلامتی او را.(۱)

مرحوم حاج مَلِك گفت:

برای خودم مبلغ ۱۴۰ تومان را دادم و همچنین عده ای از حُجّاج پرداختند و چون این مبلغ در آن زمان زیاد بود بسیاری ندادند و آن مرحوم وجوه پرداخته شده را بین حُجّاجی که دزد اموالشان را برده و پریشان بودند، تقسیم فرمود.

پس در آن سفر، هر کس مبلغ مزبور را پرداخته بود، از آن مرض محفوظ و به سلامت به وطن خود برگشت و کسانی که ندادند، همه گرفتار و هلاک شدند.

= تأثیر صدقه در حفظ بدن از مرض و جلوگیری از خطر مرگ(۲) و نگهداری مال از هر آفتی، از مُسَلَّمیّات و مُجرَّبات است و اخبار متواتره از اهلبیت (علیهم السلام) در این باره رسیده و مرحوم محدّث نوری بسیاری از این اخبار را در کتاب "کَلِمَه طَیِّبَه" نقل فرموده است.

خلاصه انسان می تواند بدن و جان و بستگان و دارایی خود را به وسیله ی صدقه، بیمه ی الهی کند و اگر رعایت آداب و شرایط صدقه را به تفصیلی که در کتاب مزبور ذکر شده بنماید،

۱- آن مرحوم به مبارکی عدد ۱۲ و ۱۴ سخت معتقد بودند

۲- مگر اجل حتمی

یقین بداند خدای تعالی بهترین حفظکنندگان و داناترین و تواناترین یاریکنندگان است و خُلف وعده نخواهد فرمود.

= در اینجا برای زیادتی بصیرت خواننده عزیز یک روایت از کتاب مزبور نقل می گردد:

محدّث نوری (ره) در کلمه طیبه از تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل کرده که:(۱)

"حضرت امام صادق (علیه السلام) به راهی تشریف می بردند و جماعتی در خدمتش بودند، در حالی که اموال خود را همراه آورده بودند. به ایشان خبر دادند که در آن راه دزدان و راهزنانند؛ اموال مردم را می برند. ایشان از ترس لرزان شدند.

حضرت فرمود: شما را چه شده است؟

گفتند: اموالمان با ماست؛ می ترسیم از ما بگیرند. آیا شما آنها را از ما می گیرید؟ شاید رعایت حرمت شما را کنند و چون بدانند این اموال از شماست، صرفنظر نمایند.

فرمود: شما چه می دانید؟ شاید ایشان جز من کسی را اراده نکنند و به این کار تمام اموالتان تلف شود!

عرض کردند: آیا آنها را در زمین دفن کنیم؟

فرمود: این بیشتر سبب تلف آنهاست، شاید کسی بر آن وارد شود و آنها را بیابد و برُباید و یا اینکه شما محل پنهان کردن اموال را پیدا نکنید.

۱- کلمه طیبه (صفحه ۱۹۳ – ضمن شرط دهم از آداب و شروط صدقه)

عرض کردند: پس چه کنیم؟

فرمود: آنها را به کسی بسپارید که حفظش کند و آفات را از آن برگرداند و آن را زیاد کند و هر یک را بزرگتر از دنیا و آنچه در اوست گرداند، پس ردّ کند آنها را به شما در حال نهایت احتیاجتان به آن.

عرض کردند: آن شخص کیست؟

فرمود: پروردگار عالَم!

عرض کردند: چگونه اموال خود را به او بسپاریم؟

فرمود: آنها را صدقه دهید بر ضعفاء و مساکین.

گفتند: اینجا فقیر و بیچاره نیست.

فرمود: نیّت کنید ثلث آن را صدقه دهید، تا خداوند باقی را از آنچه می ترسید حفظ فرماید.

گفتند: عزم کردیم.

فرمود: پس در امان خدا بروید.

پس رفتند. چون دزدان پیدا شدند، همه ترسیدند.

حضرت فرمود: چگونه می ترسید و حال آنکه شما در امان خدا هستید؟

دزدها پیش آمدند، پیاده شدند و دست آن حضرت را بوسیدند و گفتند: دوش در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدیم و به ما امر فرمود که خود را به جناب شما عرضه دهیم. پس ما در محضرت هستیم و همراه شما می آییم تا شما و این جماعت را از شرّ دشمنان و دزدان دیگر حفظ کنیم.

حضرت فرمود: ما را به شما حاجتی نیست؛ زیرا کسی که شما را از ما دفع کرده آنها را نیز دفع می کند.

پس به سلامت رفتند و چون به مقصد رسیدند، ثلث اموال خود را صدقه دادند؛ پس تجارت ایشان برکت کرد و هر درهم ایشان ده درهم سود کرد.

آنگاه گفتند: چقدر برکت حضرت صادق (علیه السلام) بزرگ بود.

حضرت فرمود: برکت خدا را در معامله با او شناختید؛ پس مداومت کنید به معامله با خداوند".

= و از عجایب صدقه در راه خدا این است که: نه تنها صدقه سبب کم شدن مال نمی گردد، بلکه سبب برکت و فزونی آن گردیده و چندین برابر نصیب صدقه دهنده میشود و شواهد این موضوع بسیار است. به کتاب مزبور مراجعه شود".

زکات، موجب برکت مال و دارایی

باز هم شهید دستغیب (ره) در "داستانهای شگفت" (حکایت ۶۲ – اثر زکات دادن) می نویسد:

"جناب حاج مرادخان حسن شاهی ارسنجانی نقل کرده اند:

در سالی که بیشتر نواحی فارس به آفت ملخ مبتلا شده بود، به قوام المُلک (یا: قوام السّلطنه، نخست وزیر دوره ی پهلوی اوّل و دوّم) خبر دادند که مزرعه های شما در نواحی فسا تمام به واسطه ی ملخ از بین رفته است.

قوام گفت: باید خودم ببینم، پس به اتفاق ایشان و مرحوم بَنان المُلک و چند نفر دیگر از شیراز حرکت کردیم و چون به مزرعه های قوام رسیدیم، دیدیم تماماً خوراک ملخ گردیده، طوری که یک خوشه سالم ندیدیم! همینطور که میرفتیم و تماشا می کردیم، به قطعه زمینی رسیدیم که تقریباً وسط مزرعه بود؛ دیدیم محصول آن سالم مانده و حتی یک خوشه اش هم دست نخورده است؛ در حالی که محصول زمینهای چهار طرف آن به کلّی از بین رفته بود. قوام پرسید: اینجا چه کسی بذر پاشیده و متعلق به کیست؟

گفتند: فلان شخصی که در بازار فسا، پاره دوزی میکند.

گفت: می خواهم او را ببینم!

قوام از او پرسید: آیا فلان مزرعه، بذرش از توست و تو کاشته ای؟

گفت: بلی!

قوام پرسید: چه شده که ملخ همهی زراعتها را خورده جز مال تو را؟

گفت: اوّلاً من مال کسی را نخورده ام تا ملخ مال مرا بخورد؛ دیگر آنکه من همیشه زکات آن را سر خرمن خارج می کنم و به مُستحِقّین می رسانم و مابقی را به خانه ام می برم.

قَوام المُلك او را آفرین گفت و از حالش سخت در شگفت شد! ".

حکایاتی در برکت رزق حلال و دوام یافتن آن

و باز در همان کتاب (حکایت۷۲ – "نجات از اسیری و رسیدن به روزی حلال") می نویسد:

"مرحوم میرزا محمود شیرازی گفت: شنیدم از مرحوم حاج میرزا حسن ضیاءُ التُّجّار شیرازی، که سالها در شیراز و اخیراً در تهران داروخانه "عمده فروشی" داشت، که:

سالی به قصد زیارت کربلا از طریق کرمانشاه همراه قافله حرکت کردم و الاغی کرایه نمودم و اسباب و لوازم خود را بر آن گذاشته و سوار شدم. تا نزدیک قزوین یک نفر پیاده همراه قافله بود. چون مرا تنها دید، نزدیکم آمد و در کارهایم با من همراهی کرد و با هم غذا صرف نمودیم و با من قرار گذاشت تا کاظمین با من همکاری کند و زودتر به منزل رسیده و جای مناسبی آماده کند تا من برسم و در خوراک شریک شوم. به همین حال بود تا به کاظمین رسیدیم؛ اسم و حالاتش را پرسیدم، گفت:

نامم کربلایی محمد از اهالی قُمشه ی اصفهان هستم، هفت سال قبل به قصد زیارت حضرت رضا (علیه السلام) با قافله می رفتم تا حدود اِستَرآباد؛ ترکمن ها قافله را غارت کردند و مرا نیز همراه خود بردند و غلام خود قرار دادند؛ روزها مرا به کار وا می داشتند و من سخت ناراحت و در فشار بودم، تا روزی تصمیم گرفتم هر طور هست از دستشان فرار کنم و خود را نجات دهم.

نـذر کردم که اگر خداونـد مرا یاری فرمود و نجاتم داد که به وطن خود بروم، از همان راه به کربلا مُشـرَّف شوم؛ پس به بهانه ای، قـدری از آنها دور شدم و چون شب بود و خواب بودند مرا ندیدند؛ پس سـرعت کردم تا به محلی رسـیدم که یقین کردم از شرّ آنها در امانم، شکر خدای را به جا آورده و از همانجا به قصد کربلا آمده ام.

مرحوم ضـیاءالتّجار گفت: من عازم سامرا بودم، گفتم: بیا با هم برویم و بعد با هم کربلا مُشـرَّف می شویم؛ هرچه اصرار کردم نپذیرفت و گفت: هرچه زودتر باید به نذرم وفا کنم.

مقداری پول جلوش گرفتم و گفتم هر چه می خواهی بردار!

هیچ برنداشت و چون زیاد اصرار کردم سه ریال ایرانی برداشت و رفت و دیگر او را ندیدم.

هنگامی که به نجف اشـرف مُشرَّف شدم، روزی در صحن مقدس از سمت بالای سر عبور کردم، جمعی را دیدم که دور یک نفر جمعند. چون جمعیت را عقب زده نزدیک رفتم، دیدم همان کربلایی محمد قمشه ای، همسـفر منست و با پارچه ای گردن خود را به شُـبّاک (پنجره ی مُشـبَّک) رُواق مطهر بسته و گریه می کند و یک نفر تهرانی به او می گفت: هر چه می خواهی به تو می دهم!

و نقداً صد تومان حاضر شد به او بدهد؛ قبول نکرد.

نزدیکش شـدم و گفتـم: رفیـق! از حضـرت امیر (علیه السـلام) چه می خـواهی؟ برخیز همراه من به منزل برویم و هر چه لازم داشته باشی به تو می دهم! قبول نکرد و گفت:

به این بزرگوار حاجتی دارم که جز او دیگری بر آن توانا نیست و تا نگیرم از اینجا بیرون نمی روم!

چون در اصرار خود فایده ندیدم او را رها کرده، رفتم. روز دیگر او را در صحن مقدس دیدم، خندان و شادان، گفت: دیدی حاجتم را گرفتم! پس دست در بغل نمود و حواله ای بیرون آورد و گفت: از حضرت گرفتم. پس نقش آن را دیدم طوری است که پشت و رو، پایین و بالای آن مساوی است و از هر طرف خوانده می شود.

از او پرسیدم که: حواله ی چیست و بر عهده کیست؟

گفت: پس از وصول آن، به تو خبر می دهم. آدرس مرا در تهران گرفت و رفت.

پس از چند سال، روزی در تهران وارد مغازه ام شد؛ پس از شناسایی او گله کردم و گفتم:

مگر قول ندادی مرا به آن حواله ای که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تو عنایت فرمودند، خبر دهی.

گفت: من چند مرتبه به تهران آمدم و تو به شیراز رفته بودی و الحال آمده ام تو را خبر دهم که حاجت من از آن حضرت، رزق حلالی بود که تا آخر عمرم راحت باشم و آن حضرت حواله ای به یکی از سادات محترم فرمود که قطعه زمین معینی را با بذر زراعت آن، به من دهد.

آن سید هم اطاعت کرد؛ از آن سال تا کنون از زراعت آن زمین در کمال خوشی، معیشت من می گذرد و راحت هستم".

سرگذشت عجیب و پول اندک، ولی پر برکت

نیز شهید دستغیب (ره) در همان کتاب، حکایت۱۰۵، با عنوان "سرگذشتی عجیب" می نویسد:

جناب آقای سید حسن برقعی واعظ، ساکن قم می نویسند:

"شخصی به نام "مشهدی محمد جهانگیر" به شغل فرش فروشی و گلیم فروشی به عنوان دوره گرد اشتغال دارد و اکثراً به کاشان می رود و سالهاست او را می شناسم، ولی اتفاق نیفتاده بود که با هم همسفر شویم و در جلسه ای بنشینیم؛ اما کاملاً او را می شناسم، مرد راستگویی است و به صحَّت عمل معروف است. با اینکه خیلی کمسرمایه است و چند روز قبل هم به منزل او رفتم، زندگیش خیلی متوسط است، ولی بیش از صدهزار تومان جنس اگر بخواهد اکثر تجّار به او خواهند داد؛ ولی خودش به اندازهی قدرت مالی جنس می برد.

در هر حال، چندی قبل در سفری که به کاشان می رفتم پهلوی ایشان نشستم؛ در ضمن مطالب و بحث در معجزات ائمه اطهار (علیهم السلام) گفت:

"آقای برقعی! باید دل بشکند تا انسان حاجت بگیرد! "

پس شرح حال خود را به طور اجمال بیان کرد و گفت: "وقت دیگری، مفصّل، تمام شرح زندگی خود را بیان می کنم که کتابی خواهد شد؛ ولی به طور اجمال، وضع من خیلی خوب بود و شاید روزی صد تومان یا بیشتر از فرش فروشی و دوره گردی استفاده داشتم، ولی انسان وقتی ثروتمند شد، گناه می کند؛ گاهی آلوده به گناه می شدم؛ تا اینکه ستاره ی اقبال من شروع به افول کرد، سرمایه ام را از دست دادم و مقدار زیادی متجاوز از صد هزار تومان بدهکار شدم و در مقابل، حتی یک تومان نداشتم.

چند ماه از منزل بیرون نمی آمدم؛ شبها گاهی که خسته می شدم با لباس مُبدَّل بیرون می آمدم و خیلی با احتیاط در کوچه می رفتم. یک شب یکی از طلبکارها که از بیرون آمدن من از منزل خبر داشت، پاسبانی را آورده و در تاریکی نگهداشته بود؛ وقتی که آمدم بروم مرا دستگیر کردند. در شهربانی گفتم:

"مرا زندان ببرید! یک شبه پول شما وصول نمیشود، من ده شاهی ندارم! ولی قول می دهم که اگر خدای عَزَّوجَل تمکّنی داد، دین خود را ادا کنم".

پس مرا رها کردند. یکی دیگر از طلبکارها آمده بود درب منزل، همسرم با بچه کوچک دو ساله رفته بود پشت در، چنان با لگد به در زد که به شکم همسر و بچه رسیده، بچه پس از چند ساعت مرد و همسرم مریض شد و حتی الآن هم مریضست؛ با اینکه متجاوز از بیست سال از این ماجرا می گذرد!

هر چه در منزل داشتیم، همسرم برد، فروخت؛ حتی گاهی برای تهیه نان، استکان و نعلبکی را می فروختیم و نانی می خریدم و می خوردیم!

تا اینکه تصمیم گرفتم از ایران خارج شوم و به عَتَبات بروم؛ شاید کاری تهیه کنم و از شرّ طلبکارها محفوظ باشم و ضمناً توسلی به ائمه اطهار (علیهم السلام) پیدا کنم. از راه خرمشهر از مرز خارج شدم، فقط یک خورجین کوچک که اثاثیهی مختصری در آن بود و حتی خوراکی نداشتم، همراهم بود؛ وقتی به خاک عراق رسیدم، تنها بودم و راه را بلد نبودم؛ در میان نخلستان ندانسته به راه افتادم، نمی دانستم کجا می روم و این راه به کجا منتهی می شود! نه کسی بود

راه را از او بپرسم و نه غـذا داشـتم، بخورم. از گرسـنگی و خسـتگی راه، بی طـاقت شـدم؛ حتی خرماهـایی که از درخت روی زمین ریخته بود نمیخوردم؛ چون خیال می کردم، حرام است.

خلاـصه، شب شـد؛ میـان نخلسـتان تاریک، تنها نشسـتم. خورجین خود را روی زمین گذاشـتم؛ بی اختیار گریه ام گرفت؛ بلند بلند گریه می کردم. ناگهان دیدم آقایی که خیلی نورانی بودند، رسـیدند؛ یک چفیه بدون عِقال روی سـرشان بود.(۱) با زبان فارسی فرمودند:

"چرا ناراحتی؟ غصه نخور، الآن تو را می رسانم! ".

گفتم: "راه را بلد نیستم! "

فرمود: "من تو را راهنمایی می کنم، خورجین خود را بردار همراه من بیا! ".

چند قدمی رفتم - شاید ده قدم نبود - دیدم جاده شوسه و اتومبیل رو است.

فرمودند: "همینجا بایست؛ الان یک ماشین می آید و تو را می برد".

تـا چراغ ماشـین از دور پیـدا شـد آن آقا رفتنـد؛ وقتی ماشـین به من رسـید، خودش توقف کرده و مرا سوار کرد؛ به یک جایی رسـیدیم؛ راننده مرا سوار ماشـین دیگر کرد و کرایه هم از من مطالبه ننمود! تا کربلا پست به پست مرا تحویل می دادند و نمی گفتند: کرایه بده!

ولی در کربلا هم کاری پیدا نکردم، وضـعم بد بود، آمدم در حرم مطهر سَیّدالشّهداء (علیه السلام) گفتم: آقا آمده ام کار مرا درست کنید! خیلی گریه کردم؛ از حرم مطهر بیرون آمدم

۱- چفیه یا کوفیه، دستمالی است که عربها روی سر می اندازند و عِقال، بندیست که معمولاً دور چفیه میبندند

(روز اربعین بود). دوباره همان آقایی را که در میان نخلستان دیده بودم، دیدم. سلام کردم. جواب دادند و ده دینار به من مرحمت کردند، فرمودند: "این ده دینار را بگیر! "

گفتم: آقا کم است!

فرمود: "کم نیست! اگر کم بود باز به شما می دهم! "

گفتم: آقا آدرس شما کجاست؟

فرمود: "ما همین جاها هستیم".

مشهدی محمد می گفت: پول عجیبی بود، بوی عِطری می داد! عجیب که هر چه می خریدم چند برابر استفاده می کردم! مقدار زیادی سود بردم و هر وقت چند هزار تومان به دست می آوردم، می آمدم ایران بین طلبکارها تقسیم می کردم و دوباره برمی گشتم و تمام این درآمدها از همان ده دینار بود!

یک سال دیگر، در روز بیست و هشتم صفر - روز شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی (علیه السلام) - همان آقا را در حرم مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدم؛ گفتم: "آقا یک مقدار دیگر هم به من کمک کنید! "

پنج دینار دیگر هم مرحمت کردند؛ ولی دیگر آن آقا را ندیدم.

یک روز در نجف می رفتم؛ یکی از کسبه بازار مرا صدا زد، جلو رفتم؛ گفت: می آیی درب حجرهی من؟ گفتم آری. گفت: ضامن داری؟ گفتم دو نفر. گفت: کیستند؟

گفتم: یکی خدای عَزَّوجَل و دیگری امیرالمؤمنین (علیه السلام)!

پس قبول کرد و گاهی هزار دینار در اختیار من می گذاشت و می رفتم بغداد جنس می خریدم و برمی گشتم و در سود تجارت شریک بودم، تمام قرضهای خود را دادم. ولی چون خانواده ام در قم بودند، ناچار شدم به قم برگردم.

در حرم مطهر سیدالشهداء (علیه السلام) فقط دعا کردم، قرضهایم اَداء شود و به قدر کَفاف داشته باشم و زیادتر از آن نخواستم؛ چون آثار بد ثروت را دیده بودم."

برکت خداوند، پاداش احسان به بنده اش

نیز در حکایت ۷۷، با عنوان "پاداش احسان" می نویسد:

"عالم بزرگوار، آقای حاج معین شیرازی فرمود که:

آقا سید حسین ورشوچی که در بازار تهران ورشوفروشی(۱) داشت وقتی سرمایه اش از کف می رود و مقدار زیادی بدهکار می شود.

۱- [ورشو: آلیاژی است از مس و نیکل و روی. ورق روشو جلائی مانند نقره دارد. در برابر زنگ زدگی مقاومست. این آلیاژ در اروپا به "نقره نیکلی" یا "نقره آلمانی" معروفست. ظاهراً چون ورشو اولین بار از کشور لهستان به ایران آمد، در ایران به نام پایتخت لهستان "ورشو" نام گرفت. در ایران سماورهایی که از ورشو ساخته می شد، به ویژه نوعی که ساخت بروجرد بود، شهرت داشت و به "سماور ورشو" مشهور بود. امروزه کارگاه های "ورشو سازی" که بهترین نوع آن را در ایران می سازند، در شهرستان های بروجرد و شوشتر قرار دارند – ویکی پدیا].

[القصه، آقا سید حسین ورشوچی، نقل میکند]"روزی دختری وارد مغازه اش می شود و می گوید:

"من یهودیّه ام و پدر ندارم؛ ۱۲۰ تومان دارم و می خواهم شوهر کنم و شنیده ام تو شخص درستکاری هستی؛ این مبلغ را بگیر و معادل آن، اجناسی را که در این ورق نوشته شده، جهت جهیزیه ام بده".

قبول کردم و آنچه داشتم دادم؛ بقیه را از مغازه های دیگر تدارک کردم و قیمت مجموع ۱۵۰ تومان شد. دختر گفت: جز آنچه دادم، ندارم. گفتم: من هم نمیخواهم. دختر سر بالاـ کرد و به من دعا کرد و رفت، پس اجناس را در گاری گذاردم و چون کرایه را نداشت، بدهد از خودم دادم و به خانه اش رفت.

روزی با خود گفتم که به رفیقم "حاج علی آقا علاقه بند" که از ثروتمندان تهران بود، حالم را بگویم و مقداری پول بگیرم. صبح زود به شمیران رفتم و دو من سیب به عنوان هدیه خریدم؛ در امامزاده قاسم (علیه السلام) درب باغ او را زدم؛ باغبان آمد، سیب را دادم و گفتم: به حاجی بگویید حسین ورشوچی است.

چون گرفت و رفت به خود آمدم و خود را ملامت کردم که:

"چرا رو به خانه ی مخلوق آوردی و به امید غیر خدا حرکت کردی؟! ".

فوراً پشیمان شده و فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاکها به سجده و گریه مشغول شدم و مرتّباً توبه و از پروردگار خود طلب آمرزش می نمودم.

چون خواستم به شهر برگردم، از راهی که احتمال نمی رفت گماشتگان حاجی مرا ببینند، برگشتم و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد، تا نزدیک ظهر به مغازه نرفتم. وقتی که مطمئن شدم که دیگر کسی از گماشتگان حاجی را نمی بینم، به مغازه آمدم.

شاگردان گفتند: تا کنون چند مرتبه گماشتگان حاجی علی آقا آمدند و تو نبودی.

بلافاصله نوکر او آمد و گفت: شما که صبح آمدید چرا برگشتید؟! الحال حاجی منتظر شماست!

گفتم اشتباه شده است، رفت؛ پسر حاجی آمد و گفت: پدرم منتظر شماست!

گفتم: من با ایشان کاری ندارم! بالاخره رفت؛ پس از ساعتی دیدم خود حاجی با عصا و حال مرض آمد و گفت چرا صبح برگشتی؟! حتماً کاری داشتی! بگو ببینم حاجت تو چیست؟!

من سخت مُنکِر شدم و گفتم: اشتباه شده است!

خلاصه حاجی با قهر و غیظ برگشت؛ چند روز بعد هنگام ظهر در خانه نان و انگور می خوردم؛ یکی از تجّار که با من رفاقت داشت، وارد خانه شد و گفت: جنسی دارم که به کار تو می خورد و مدّتیست انبار منزل را اشغال کرده و آن "خشت لعاب ورشو" است. گفتم: نمی خواهم!

اما بالأخره به من فروخت، به همان مبلغی که خریده بود، از قرار خشتی هفده تومان نسیه.

طرف عصر تمام آنها را که از هزار متجاوز بود آورد، انبار مغازه ام پر شد. فردا یک خشت را برای نمونه به کارخانه ورشوسازی بردم؛ گفتند از کجا آورده ای؟ مدّتیست این جنس نایاب

شـده! بالاـخره خشتی پنجاه تومـان خریدنـد و من تمـام بـدهی خود را پرداختم و سـرمایه را نو کردم و شـکر خـدای را به جا آوردم".

شهید دستغیب (ره) پس از نقل این داستان می گوید:

"این داستـان و نظایر آن، بما می فهمانـد که: شـخص موحّـِد، هنگام گرفتاری، به غیر خدا باید امیدی نداشـته باشد و بداند که اگر از غیر او برید و به او چسبید، به بهترین وجهی کارش را درست خواهد فرمود.

کار خود گر به خدا بازگذاری، حافظ!

ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی"

رسیدن پول و دوام آن

نیز در حکایت ۱۰۱، با عنوان "رسیدن پول و دوام آن" می نویسد:

"شیخ محمد انصاری دارابی از پدرش - شیخ محترم بن شیخ عبدالصّمد انصاری - نقل کرد که:

به اتفاق یک نفر (باجناق او) به نام غلامحسـین، شایق کربلا شـدیم و هیـچ نـداشتیم؛ پس دو نفری از سـر کوه داراب با دسـت خـالی حرکـت کردیـم و در هر منزلی یکی دو روز توقـف نمـوده و عملگی می کردیم، تـا در مـدت پنـج مـاه، پیـاده از طریق کرمانشاه خود را به کربلا رسانـدیم و در آنجا هم روزها مشـغول کار شدیم و معیشت ما اداره می شد؛ ولی در نجف، دو روز برای ما کاری پیدا نشد و هیچ نداشتیم. شب عید غدیر، گرسنه مانده و هیچ راهی نداشتیم؛ گفتیم در

حرم مطهر می مانیم و اگر مُقدَّر ما مرگ باشد، همانجا می میریم. مقداری از شب که گذشت چهار نفر بزرگوار وارد حرم مطهر شدند؛ یکی از آنها نزدیک من آمد، اسم خودم و پدرم و جدم و پدر جدم را برد، تعجب کردم؛ پس مقداری پول سکه ی نقره در دست من گذارد و رفت و چون شماره اش کردم، مبلغ چهار تومان بود. دو ماه در عِراق ماندیم و از آن پول خرج می کردیم و پس از مراجعت به وطن، تا دو ماه از آن خرج می کردیم؛ ناگاه مفقود شد!"

برکت پول، مایه کیسه

نیز در حکایت۱۳۴، با عنوان "برکت پول، مایه ی کیسه" مینویسد:

"جناب عُمدَه الاَخیار - آقای حاج محمد حسن شرکت - ساکن اصفهان، مرقوم داشته اند که:

یک نفر از بستگان حاج محمد جواد بیدآبادی (ره)، مرد بسیار خوبی بود، برای بنده نقل کرد که: من مدتی مُلازِم خدمت حاجی مرحوم بودم؛ صبحها می فرمودند بروم درب دکان شخصی از رفقای ایشان به نام حاج سیدموسی، که در محله ی بیدآباد(۱) دکان عطاری داشت، بعضی روزها صد دینار - که یک دهم ریال بوده است - با پنج پول - که یک هشتم ریال آن موقع بود - بگیرم. پس می گرفتم و می آوردم خدمت حاجی و ایشان آن را می گذاشتند زیر دُشکِ زیر پای مبارکشان و هر کس می آمد از صبح تا قدری از شب گذشته، ایشان دست می بردند زیر همان دُشک و پولهای مختلف در می آوردند و به اشخاص می دادند.

یک روز، همشیره زاده ی ایشان به من گفت که خدمت ایشان عرض کنم: با اینکه من دیر به دیر به خدمت شما می آیم، پولی را که به من می دهید، ملاحظه می کنم و می بینم به دیگران بیشتر داده اید و به من کمتر!

۱- اصفهان، حوالی مسجد سید

به ایشان عرض کردم، فرمودند:

من که کم و زیاد نمیکنم؛ دست زیر دشک می کنم، هر چه آمد، برای هر کس، می دهم!

و حقیر از چند نفر که متوجه شده بودند شنیدم: تا موقعی که پول ایشان که به عنوان مایه کیسه، مرحمت می کردند، نگاه می داشتند از برکت پول ایشان، بی پول نمی شده اند! ".

فرج بعد از شدّت

نیز در حکایت۸۴، با عنوان "فرج بعد از شدّت"، می نویسد:

" ... جناب عَلَم الهدیٰ ملایری فرمود:

در اوقات اقامت در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینیّه، چندی از جهت معیشت سخت در فشار بودم، تا اینکه روزی برای تدارک نان و خوراک عیال هیچ نداشتم؛ از خانه بیرون رفتم و با حالت حیرت وارد بازار شدم و چند مرتبه از اول بازار تا آخِرِ آن رفت و آمد می کردم و به کسی هم اظهار حال خود ننمودم. پس با خود گفتم: زشت است در بازار این طور آمد و شد کردن! لذا از بازار خارج شده، داخل کوچه شدم تا نزدیک خانه ی حاج سعید. ناگاه مرحوم حاجّ سید مرتضی کشمیری - اَعلَی اللهُ مَقامَه - را دیدم؛ به من که رسید، ابتدا فرمود:

"تو را چه می شود؟! جدّت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نان جو می خورد و گاهی دو روز هیچ نداشت! "

پس مقداری گرفتاری های آن حضرت را بیان کرد و مرا تسلیت داد و فرمود:

"صبر کن، البته فرج می شود و باید در نجف زحمت کشید و رنج برد."

پس از آن چند فَلس (پول فلزی رایج آن زمان) در جیبم ریخت و فرمود:

“آن را شماره نکن و به کسی هم خبر مده و از آن هر چه خواهی خرج کن! ”

پس ایشـان رفتنـد و من آمـدم بـازار و از آن پول نـان و خورش گرفته به منزل بردم تـا چنـد روز از آن پول نـان و خورش می گرفتم؛ بـا خـود گفتم: حـال که این پـول تمـام نمی شود و هر وقت دست در جیب میکنم پول موجود است، خوبست بر عِیـال توسعه دهم!

پس در آن روز گوشت خریدم؛ عیالم گفت: معلوم می شود برایت فرج شده!

گفتم: بلی! گفت: پس مقداری پارچه برای لباس ما تدارک کن.

بازار رفتم و از بزّازی مقـدار پارچه ای که خواسـته بودنـد، گرفتم و دست در جیب کرده و مقـداری وجه بیرون آورده جلوش گذاردم و گفتم: آنچه قیمت پارچه ها می شود، بردار و اگر کسری دارد تا بدهم.

پس پولها را شمرد؛ مطابق با طلب او بود.

بیش از یـک سـال، حـال من چنین بود که همه روزه به مقـدار لازم از آن پول خرج می کردم و به کسـی هم اطلاع نـدادم؛ تا اینکه روزی لبـاس را برای شسـتن بیرون آوردم و غفلت کردم از اینکه پول را از جیب خـارج کنم و از خـانه بیرون رفتم، پس موقـع شسـتن لبـاس، یکی از فرزنـدانم دسـت در جیـب کرد و آن پـول را بیرون آورد و آن را بـه مصـرف مخـارج همـان روز رساندند و تمام شد! ”

مرحوم شهید آیتالله دستغیب، پس از نقل این حکایت می گوید:

"ناگفته نماند که برکت یافتن چیزی و کم نشدن آن به مصرف کردنش، به قدرت الهی امریست ممکن، بلکه واقع و برای آن شواهد بسیاری است که در کتابها ثبت گردیده و چون نقل آنها در اینجا مُنافی وضع این کتاب است، به دو کتاب "کلمه طیّبه" و "دارالسّلام" از مرحوم حاج میرزا حسین محدّث نوری، مراجعه شود".

سید شَفتی (رحمه الله) و حکایاتی در برکت ثروت حلال و خدادادی او

اشاره

تصویر شماره (۶)

حکایت سید شَفتی (رحمه اللّه)

سید محمدباقر شفتی،(۱) ساکن اصفهان و بانی "مسجد سید"، شیخ الاسلام عهد فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار و ملقَّب به "حجّت الاسلام"،(۲) متوفّای دوّم ماه ربیع الاوّل سال ۱۲۶۰ هجری قمری (سه سال قبل از شهادت شهیدثالث)، در ابتدای امر، فقیر و بینوا بود؛ امّا به برکت دعای یک حیوان و بچه هایش – که مورد احسان سید واقع شدند – به دولت و ثروت فراوان رسید:

مرحوم میرزا محمد تُنکابنی، در کتاب قِصص العلماء – که آن را پیرامون شرح احوال علماء و فقهاء شیعه تألیف کرده – می نویسد:

" ... فقر و فاقه ی حجه الاسلام در ابتدای کار، به نحوی بود که به تصوّر نیاید! زمانی که در نجف اشرف، خدمت سید بحرالعلوم تلمّذ می نمود ... روزی حاجی کلباسی، حاج محمد ابراهیم – صاحب اشارات الاصول – به دیدن سید رفت؛ دید که سید افتاده و معلوم شد که از گرسنگی غش کرده؛ پس حاجی فوراً به بازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده، به او خورانید؛ پس به حال آمد.

... پس استادش بحرالعلوم، از فقر و فاقه ی سید اطلاع یافته، به سید فرمود که: "تو باید در اوقات غذا به نزد من حاضر آیی" و در این باب، اصرار زیاد نمود. ولی سید در مقام انکار بود. آخِرُالأمر، سید عرض کرد که:

اگر [شما] در این باب، بار دیگر مرا تکلیف فرمایی، البته از نجف بیرون خواهم رفت! و اگر می خواهید که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل

۱- منسوب به شَفت گیلان

۲- به معنی واقعی کلمه در آن زمان

نمایم، از این قبیل تکلیف دیگر نفرمایید!

پس بحرالعلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت.

و در زمانی که سید شفتی در نزد آقا سید علی طباطبائی صاحِب "ریاض المسائل" در کربلای مُعَلّی درس می خواند، به نحوی فقر داشت که نعلین پایش پاشنه نداشته و پاشنه ی آن هم از کهنگی و کَثرَت استعمال در رفته بود و برای معاش یومیه یکسر معطّل و فاقد و عادِم (ندار) بود و آقا سیدعلی - صاحب ریاض - شخصی را قرار داده بود که هر روز دو قرص نان - یکی در وقت ناهار و یکی در وقت شام - به جهت حجتالاسلام می بُرد و زمانی که در اصفهان وارد شد، جز یک مِندیل که سفره ی نان خوری باشد و کتاب "مَدارک الاحکام" چیزی دیگر نداشت!

و میان مرحوم والد ماجد بزرگوارم - میرزا سلیمان تُنکابنی - با سید شفتی مُصادَقه و مُؤاخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایتِ فقر و فاقه داشت. والد می فرمود که: شبی حجت الاسلام از من وعده خواست، به منزل او رفتم ... سفره ی نان خود را حاضر ساخت و در آن از پاره های نان خشک که از مال چند روز مانده، موجود بود. پس من و او از آن قطعات نان خشک، آن شب را تعشّی(۱) کردیم .

در آخِر ایام فقر و فاقه اش، روزی قلیل تنخواهی (پول نقدی) گیرش آمد؛ به بازار رفته که برای خود و عیال، قوتی تحصیل نماید. چون به بازار داخل شد، با خود خیال کرد چیزی که ارزانتر باشد گرفته، تا خود و عیال با آن سدّ جُوع نمایند؛ لهذا، از قصّاب، جگربند(۲) گوسفند گرفت و روانه ی خانه ی خود شد. چون

۱- یعنی: عَشاء یا شام خوردیم!

۲- جگربند مجموع جگر و شُش و دل

در اَثناء (میان) طریق رسید، خرابه ای به نظرش آمد؛ نگاه کرد دید که سگی گرگین، ضعیف و نحیف و لاغر، خوابیده و بچه های او (توله ها) دورش جمع و همه در نهایت نَقاهَت(۱) و ضعف هستند و در پستان مادرشان شیر نمانده و آنها همه مُطالبه ی شیر از مادر دارند و همه به فریاد اشتغال دارند!

سید شفتی را بر آن سگ و بچّگان او رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدّم داشته، آن جگربند را نزد آنها انداخته؛ به یکبار آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگربند را خوردند و سید ایستاده و نگاه می کرد!

پس بعد از انجام کار جگربند، آن سگ گرگین، روی به آسمان کرده، گویا دعا می کرد! (و بنا به نقلی، اشکی نیز از گوشه ی چشم سگ مادر، فروغلتید).

بلی! آنجناب از سُلاله ی همان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیال خود ترجیح می داد و به گرسنگی شب را به روز آوردند، تا اینکه خلاّق منّان، سوره ی "هَل اَتی" در حقّ ایشان، از آسمان به پیغمبر آخِرالزّمان صلی الله علیه و آله و در مدح ایشان فرو فرستاد:

«وَ یؤثِرُونَ عَلی أنفُسِهِم و لَو کانَ بِهِم خَصاصَهٌ»(۲)

و دیگران را بر خود ترجیح می دهند، هر چند خود دارای احتیاج باشند.

مُجمَلاً، از حجت الاسلام سید شفتی نقل نمودند که آن جناب می فرمود که: بعد از آن رفتار من با آن سگ گرگین، بی فاصله، دولت دنیا به من اقبال نمود.

۱- بی حالی پس از بیماری یا پس از زایش

۲- (حشر/۹)

و امّا دولت و ثروت حجّه الاسلام، بعد از انجام (پایان) فقر و فاقه ... گویا از اِحصاء گذشته و حضرت آفریدگار، قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته، که مایه ی اعتبار جمیع انظار و عبرت ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شَفتِ گیلان، تنخواهی جزاف(۱) نزد آن جناب فرستاد، که قدر معینی از آن آن جناب باشد و مادامَ الحیاتِ مالِکش آن را به معامله داده؛ آنچه منافع است، مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات، در مصارف معیَّنه مصرف نماید و سید آن مال را به معامله و تجارت داد، تا اینکه در اندک زمانی، رنج بسیار (در تجارت) نمود ... پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوّطه ی خانه اش خانه ی مرحوم آقا محمّد بیدآبادی بود که از صاحِبان باطن و معروف به دانستن علم کیمیا بود و خانه اش ... بیوت(۲) بسیار داشت و قُرا و ضِیاع و عِقار(۳) بی اندازه داشته. و فقط در شهر اصفهان، گویا چهارصد کاروانسرا و زیاده از دو هزار باب از دکاکین از مال خود داشته و یکی از قُرای او در اصفهان "کَروَند" بود که نهصد خروار برنج، مُقرَّری آنجا بود؛ قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و یک باب آسیاب در نجف آباد داشت که مستمِرّاً روزی یک تومان اجاره ی او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت، مَداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت، سالی دو هزار تومان بود و دهاتی که در شیراز داشت، سالی چندهزار تومان، مداخل آنها بود. مُجمَلاً، سالی هفده هزار تومان مالیات

۱- پول نقد زیادی

۲- حجره خانه های اندرونی

۳- درخت و آب و باغ و زمین کشاورزی و ...

دیوانی دهـات آن جناب در اصـفهان بود که به دیوان می رسـید و ... فتحعلی شاه، به سـید گفت که: ما از مالیات دهات شـما می گذریم ... سید فرمود که:

“من راضـی به آن نمی شوم که مالیـات دهـات مرا سرشـکن بکنیـد و مردمان دیگر بدهنـد و این ظلم است و من بـدان راضـی نخواهم بود؛ بلکه خودم مالیات دهات خودم را می دهم! ”.

و از بلاد ایران و غیر ایران، وجوه بِر را نقل می کردند به اصفهان و به نزد سید می بردند و او فوراً به فقراء میداد ...

مُجمَلاً، دولت و ثروت سید شفتی را در میان علمای امامیّه، از متقدّمین و متأخِّرین کسی نداشته، به جز عَلَمُ الهُدیٰ سید مرتضیٰ (متوفّای ۴۳۶ ق) که او هم ثروتش بسیار بـود؛ ولی به اعتقـاد این فقیر - تنکـابنی، مؤلـف کتـاب قصـص العلمـاء - ثروت علم الهدی نیز به حدّ ثروت حجه الاسلام شفتی نبود!

... و آن سالی که حجت الاسـلام به مکّه مشرَّف می شد، کتابخانه ی آن جناب را حساب نمودند؛ به قیمت، پنجاه هزار تومان کتاب داشت ... از کاغذ تِرمه و جدول طلا و ... و تا آخِر عمر، کتاب می خرید ... گویند که سید میفرمود که: همه ی کتب در نزد من است!(۱)

سخاوت سید شفتی (رحمه الله)، از دیگر آثار برکت مال حلال

۱- قصص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۱۷۹-۱۸۲.

مرحوم سید محمدباقر شفتی)حجت الاسلام(از آنان نبود که چون خداوند، مال بسیار به ایشان ارزانی فرماید، تکبّر و بُخل و خِسّت در ایشان پدید آید. او عالمی خَیر و سخاوتمند بود.

تُنکابنی در همان بخش از کتاب خود، می نویسد:

" ... ملا علی اکبر خوانساری گفت که: روزی در کتابخانه ی حجهالاسلام وارد شدم، در حالتی که از زر سرخ و سفید، از بابت مال امام (علیه السلام) آنقدر در پیشِ روی او ریخته بود که آن جناب، از آن طرف که نشسته، نزدیک به آن بود که پیدا نباشد! پس ... فقراء و سادات مسکین را خبر کرده، به نحو جمعیت حاضر شدند. سید به هر کس یک چنگ مشت از آن می داد! ... آن تنخواه تمام شد! پس من بر سَبیل سُرور و تعجب عرض کردم که:

شما را در اموال امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زیاد تجرّی است!

آن جناب فرمود که:

بلی! پسر در مال پدر، زیاده از این، تصرّفات می نماید! ".(۱)

= "،. و در روز عید غدیر، تجّار اصفهان، هر کسی به فراخور خود، از صد و دویست و کمتر و بیشتر، خدمت آن جناب می دادند که به فقراء بذل کند.

از قضا، در یک روز عید غدیر، به مسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسه های تنخواه گذاشتند، از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و ده شاهی و هزار دینار. حکم کرد که فقراء یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند و به هر یک، یک مشت از زر می داد،

۱- قصص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۱۸۷.

تا چه مقـدار (در مشت او) بر آیـد! به قـدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه به فقرا بـذل نمود و حساب نمودند، هیجده هزار تومان شد ... بلکه رؤساء و اَعیان (بزرگان) و تجّار و شاهزادگان را نیز به رسم قرض دادن به ایشان رعایت می کرد!

برکت در مال سید شفتی، هنگام ساختن مسجد سید اصفهان

و در محلّه ی بیدآباد اصـفهان، مسـجدی بنا کرد مشـهور به "مسـجد سـید" که گویا در عالَم چنین مسجدی بنا نکردند! و بنیان آن مسـجد را که تا مقابل زمین آوردند، مبلغ شـصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش ملاحظه کردند، هفتاد هزار تومان هم مخـارج بـاقی داشت و در زمـان مرحوم فتحعلی شاه - که به علماء، بارّ و با احسان و تلطّف بود — با سـلطان به تماشای مسـجد رفتند. سلطان استدعا نمود که:

مرا هم شریک در این مسجد گردان!

سید قبول نکرد. سلطان گفت:

شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست!

سید گفت:

دست من در خزینه ی خداوند عالَمست!

... مخفی نماناد که مسـجد حجهالاسلام (مسجد سید)، فی الحقیقه، بیان قابلی برای آن نکردیم؛ زیرا که محتاج به دیدن است و مُشتمِل بر قریب پنجاه درب، مَدرَس است ...

.. و (سید شفتی) دو باب دکان از مال خود داشت: یکی نانوایی و یکی قصابی که هر دو را برای فقراء قرار داده بود و این دو باب دکان، به فقرا بَرات (حواله) می کرد از نان و گوشت و گویا یک هزار نفر، بلکه دوهزار خانواده، در نان و گوشت، از آن بزرگوار موظَّف(۱) بودند.

... شخصی حکایت داشت که:

وقتی به فقر گرفتار بودم و چند وقت بود که غذا گیرم نیامد. پس شبی از کوچه ای عبور می کردم، دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور می کند. چون به من رسید (بی آنکه حرفی بزنم و سؤالی بکنم) یک مشت زر سرخ به من داد و گذشت.

و در سال طاعون، در رشت، اموال بِلاوارث و مالک بسیار جمع کرده بودند - که تصرّف در آنها در حیطه ی اختیار و تشخیص فقیه جامع الشّرائط است. - فتحعلی شاه به دیدن سید شفتی رفت و گفت که: "پادشاه - یعنی خودم - صاحب عیال و بسیار فقیر شده است؛ شما از آن اموال که در رشت جمع شده، به ما بَرات (حواله) کرده باشید". سید مبلغ بیست هزار تومان به شاه برات کرد.. و هر ساله برای فقرای مدینه تنخواهی می داد.(۲)

مرگ با عزّت، ثمره ی حیات پر برکت سید شفتی

جریان وفات این سید بزرگوار نیز، خود حاکی از حیاتی پربرکت در راستای إحیای امر دین و اجراء دستورات آن و تقید به حلال و حرام آن است. تنکابنی می نویسد:

۱- دارای وظیفه یا جیره و سهم مرتب

۲- قصص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۱۸۹-۱۹۰

" ... وقتی، سلطان محمدشاه و مُلازِمانش با نَقّاره به در سَرای آن جناب آمد. سید برای استقبال سلطان خواست تا به درِ سَرای آید؛ در میان، صدای نقاره به گوشش رسید؛ دستها را به آسمان برداشت و عرض کرد:

"خداوندا، ذلّت اولاد زهرا علیها السلام را بیش از این مخواه! "

پس به خانه بازگشت ... در همان چند روز، دار ِ دنیا را بِدرود گفت و به محاسبه ی حضرت معبود شتافت ... سید وضو ساخته، نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده به جای آورد، پس بی طاقت شد؛ در بالای جانماز، یک حَب از تربت حضرت امام حسین (علیه السلام) تناول نمود و فِی الفَور، طایر روحش به آشیان قدس پرواز نمود.

حاجی کلباسی را که از عیادت آن جناب باز میگشت و هنوز به خانه نرسیده بود، خبر دادند که سید به نزد اجداد اشراف اطهارش شتافت. حاجی از این خبر وحشت اثر، بیهوش گردیده، پس از آنکه به هوش آمد، به خانه ی سید شفتی آمد و بر او گریه و زاری نمود ... و در جَنب مسجد او جایی ساخته بود و در آنجا حَسَب الوصیه او را دفن نمودند.

رَضِیَ اللهُ عَنهُ وَ ألحَقَهُ بآبائِهِ المَعصُومینَ المُکرَّمینَ ".(۱)

«وَ صَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمّدٍ وَ آلِهِ المَعصُومینَ»

آثار ما به صفحه ی گیتی، نشان ماست

از بعد ما، نگاه به آثار ما کنید

۱- قِصَص العلماء، میرزا محمد تُنکابنی، شرح حال۲۷، چاپ تهران: ۱۳۸۳ش، ص۲۰۹-۲۱۰.

ص: ۱۷۵

فهرست مطالب

قرآن، کتاب و ذکر مبارک

تفسیر

۱ - اسلام یک آیین جهانی است

اشکال

پاسخ

۲ – اهمیت و برکت نماز

تفسیر الفاظ آیه

قرآن کریم، مبارک ترین تنزیل الهی و کتاب آسمانی

تفسیر

برکت تذکّر به قرآن کریم

تفسیر

برکت تدبّر و اندیشه در قرآن کریم

تفسیر

برکت ثواب مُضاعَف قِرائت قرآن کریم

برکت قِرائتِ هر حرف مبارک از قرآن کریم

برکت قرآن برای چشم خواننده و برای پدر و مادرش

قرآن، سبب برکت خانه ها و طرد کننده ی شیاطین از آنها

برکت قِرائت سوره ی «قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ»

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، قرآن ناطق مبارک

آیات قرآن کریم، هر یک خزانه ای پر برکت هستند

محرومیت زُهری – راوی این حدیث – از برکت قرآن و اهلبیت (علیهم السلام)

اهمیت جغرافیائی مکّه ی مکرّمه، نسبت به جهان هستی و انسانها

تحقیقات استاد مرکز ملی تحقیقات خورشید و فضای مصر (مسلم شلتوت)

۱ - مکّه ی مکرّمه مرکز کره زمین است

۲ - مکّه ی مکرّمه مرکز جاذبه زمین است

۳ - مکّه ی مکرّمه و ساعت جهانی

سایر برکات طبیعی منطقه جغرافیایی سرزمین وحی

۱ - برکت کویرهای داغ و سوزان عربستان

۲ - عربستان تا سال دیگر بزرگترین صادرکننده انرژی خورشیدی!

لیلهالقدر، نقطه ی عطف یا کانون تقاطع دو برکت قرآن و اهلبیت (علیهم السلام)

شب قدر، شبی مبارک، برای اهل بیتی مبارک

تلفیق این آیه ی کریمه با سوره ی مبارکه ی قدر، در صحیفه ی سجّادیه

کور شدن ابن عبّاس به خاطر انکار نزول ملائکه در شب قدر بر امامان (علیهم السلام)

سؤال مرد مسیحی از امام کاظم (علیه السلام)

برکت اهل بیت علیهم السلام مقارن با بی برکتی بنی امیه

بخشی از متن حدیث امام صادق (علیه السلام) در ابتدای صحیفه ی سجادیه

توضیح مرحوم فیض الإسلام ره

ماه رَمَضان، شَهرُ اللهِ المُبارَک، ماه قدر و قرآن، ماه امیر مؤمنان (علیه السلام) است

اختفاء و غَیبَت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چون اختفاء

لیله القدر، مبارک و با برکت است

برکت عیسی مسیح (علیه السلام)، برکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است

آیه ی مبارکه ی «نور»، آیهای مبارک در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

«شجره ی مبارکه» علی (علیه السلام) و امامان پس از او (علیهم السلام) از نسل ابراهیم (علیه السلام) هستند

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «شجره ی مبارکه» است

فاطمه زهرا علیها السلام نیز از «شجره ی مبارکه» است

مقایسه با روایات دیگر

تأویلی دیگر از «آیه ی نور»، در شأن دوازده امام (علیهم السلام)

بقعه ی مبارکه

تطبیق «بُقعَه مبارکه» با کربلاء مقدّسه

اهل بیت علیهم السلام، جلال و کَرامت الهی و مُتبارِک هستند

قصرهای مبارک بهشتی، برکتی اُخرَوی برای شیعیان علی (علیه السلام)

بیان علّامه مجلسی (ره)

دوازده برج، نماد دوازده امام (علیهم السلام) و برکت وجودی هستند

بَرَکَت در رَجعَت اهل بیت (علیهم السلام)

رحمت و برکات خداوند بر اهلبیت (علیهم السلام)

برخی دیگر از مشتقّات «برکت» معانی آنها

صلوات بر اهل بیت (علیهم السلام) با همین لفظ

دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امت خود، به همین لفظ

تبریک (مبارک گویی و شادباش)

«تبریک» از نامهای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

تبریک ملائکه به مناسبت ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

تبریک ملائکه به مناسبت ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه علیها السلام

تبریک جبرئیل (علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

تبریک ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط ابوبکر

تبریکِ ولایتِ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توسّط عمر بن خطّاب

سرانجام تبریک مردم به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

تبریک گویی ریاکارانه ی ابوسفیان و معاویه به حضرت علی (علیه السلام)

تبریک تولّد امام حسین (علیه السلام) توسّط ملائک و تبرّک جُستن فُطرُس به بدن او

پاسخ ما به اشکال مترجم بر این حدیث

در شهادت فرزندم به من تبریک بگویید

تبرّک جُستن

تعبیر «تبرّک» در احادیث و روایات

۱ - تبرّک به نان و احترام آن

۲ - تبرّک به آسانگیری در معاملات

۳ - تبرّک جُستن به اسم خدا (بسم الله)

۴ - تبرّک قریش به نور پیامبر صلی الله علیه و آله در پیشانی جدّ گرامیش عبدالمُطَّلِب (علیه السلام)

۵ - تبرّک جُستن جَبرَئیل (علیه السلام) به سؤر (باقیمانده ی غذا) پیامبر صلی الله علیه و آله و علی (علیه السلام)

۶ - تبرّک فلک و ستارگان آسمان، به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان (علیهم السلام)

ص: ۱۸۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹